ShivaDoc.com

تمت [illegible] في علم [illegible] وهو من تأليف عبد [illegible]
بن محمد بن علي بن [illegible] الحنفي البسطامي كتاب [illegible]
هذا العلم

٦٢٨

الجزء الاول من
شرح تفسير القرآن العزيز
في علم التكسير

١

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحي القيوم القائم بذاته والشكر لآلائه الملك الديوم دائم بصفاته وهي القبض والجلال
والبسط والجمال علام الغيوب بعلمه ستار العيوب بحلمه عالم السر والخفيات بارز
الرمز والاشارات فاطر السموات مؤنس الوقت والساعات مدبر الليل والنهار
مقلب القلوب والابصار رافع الدرجات للعارفين بعدله قاضي الحاجات للمدا
حين بفضله ملقن الكلمات القدسية لوداده ليعبر الواسط مكنون العرش والكرسي بجوده
بالرحمة الواسعة منور صدور المقربين بقلب المتكسرين من الاسباب الآملين
بفتح ابواب العالمين محيي عظائم الامور بنظر الناظرين والبحور بعظيم نداء الملح
والقصة صانع الوجود من العدم بحكمته مظهر الدقائق من ازمة المكنون بحاصل
الحق بين المكلف والنول تخريج السطور المتناظر به عن غرائب الكنوز بسلطة
الخواص والنبي بحق التصفي لرؤف العكس الدعوات الموصوفة بتخريج مع الدقائق
شجون الاشكال بكشف الاسما والمسمى الغوائب المكتوم بجودان
المدخل الصب بظهور وجود العالم الكبير الذي ليس له نهاية والتحيات
الطيبات لله العالم الصغير الذي ليس له نهاية والسلام على اصحاب الرؤيا
والسلام على جميع الانبياء والمرسلين خصوصا ام المطلوبين صاحب الآيات باهر المعجزات
وبحر الانوار الجامع لشمس الامم قمر الطالع فلك المدار محيط الدوائر اشرف الخلق على الصفات
هادي الخلق وشفيع المذنبين سيد الاولين والآخرين خاتم النبيين محمد رسول رب العالمين
وعلى آله واصحابه الابرار وسلم تسليما كثيرا كثيرا اعلم عرفك الله تعالى معاني العلوم بموفقه
ووقفها بالعمل بقدر المعلوم بمشيته ان اردت ان تقف على معنى هذا العلم وتصل الى ارباب التفسير
والواصلين الى الحق والحقيقة والطلع وبعد ذا الذي اذا عملته ينكشف عليك اسراره ويتبين

لك علم

لک صح به عن الاغیار وعرفان من عرفه وجهر جهله وتدخل زمرة اصحاب استجابة الدعوات
الذی نازلة فی شانهم الآیات النصوص ووارده فی خصم الآثار والاحادیث کقوله تعالی
ادعونی استجب لکم وغیر ذلک مما ورد فی عزم الاجابة دعوتها البیت فانظر فی احکام هذه الرسالة
التی جمعت علی وجه الاختصار ونظم بالفارسیة وسمیتها خزائن الدر فی علم التکسیر وبینتها
علی فصول فصل فی بیان البسیط الحروف وغیر ذلک بدانکه بسط حروف بعضی رسم
حروف نیز خوانند اما در لغت بسط البسط گستردن واگر رسم بهر نهادن ونشان کردن
بدان بدرستی ودرستی که بسط حروف بر سه ضرب است مسلم ومرکب وقدر الضرب الاول
یعنی بسط المسلم بدانکه بسط مسلم آن باشد که حروف اسمی از اسماء الله تعالی ویا حروف کلمه را که
ویا حروف اسم شخصی از اشخاص جدا جدا بترتیب ترکیب جمله او سطری بگسترانند آنرا بسط
مسلم خوانند چنانکه حروف کلمه بشر را اگر بسط کرده باشند بر این مسند آید مثال ا ب
ر ب و دیگر بر این قیاس ضرب الضرب الثانی فی بسط المرکب بدانکه بسط مرکب آن باشد که حروف
اسمی از اسماء الله تعالی ویا اسمی از اسماء الناس را بخواهند که در بسط مرکب کنند نظر باید
در ترکیب جمله وآن کلمه که تکلم کنند هر یک حروف وی علاحده چنانکه در تکلم هر حرفی مرکب
گردد وحاصل از استنباط هر حرفی بر حسب ترتیب وی بگسترانند آنرا بسط مرکب خوانند چنانکه
حروف کلمه بشر را اگر اول حروف تکلم کنند بعد الف ب ش حروف حاصل آید
پس بیجنبانند هر یک حروف وی چون تکلم کنند حروفهای مستنبط از وی حاصل آید بر این
مسند مثال ا ف ب ش ی ن ا ه و دیگر بر این قیاس الضرب الثالث فی بسط العدد
وبدانکه بسط معدد آن باشد که حروف هر اسمی ویا کلمه که بعدد نظر کنند از هر حرفی که آن بعدد
چند است بعدد آن عدد دو امتیازی تکلم کنند وحاصل حروف وی از هر عددی بر حسب ترتیب
جمله او سطری بگسترانند آنرا بسط معدد خوانند چنانکه اول حروف وی یک عدد دارد دوم
کبیر الجدی یعنی وچون این حروف را الا دوم وسیوم تا آخر وی الی تمامی تکلم کنند لفظ واحد

حاصل گردد

حاصل گردد همچنین از حروف دوم وسیوم تا آخر وی استخراج کنند کل حروف اعداد وی
بر این مسند حاصل آید مثال و ا ح د م ا ی ت ن ع ش ن ر و ا ح د ا ت ن ی
دیگر هم بر این قیاس است بدانکه بعضی گویند البسط هو تدریج الشیء من الشیء واکرم
کذلک یعنی بسط در اورد چیزی بود و بعضی این معنی را تداخل تکسیر خوانند اما بدانکه
مناسبت بسط مبسوط را چون تداخل تکسیر بود آرند وسطرها گوناگون بدان کسر حروف
از وی مستنبط گردد پس سطری بسط مذکور هر جا که ظاهر شود آن سطر را باستعارت
در اصطلاح اهل این فن نیشون زمام خوانند وتکسیرهای تمام گردد فقط اما زمام در لغت
مهار است یعنی سر افسار وبدانکه در حروف زمام سرها وعواض است بارات تعریض
وتکنایات وصریح اگر عالم این کلام وعارف این مقام بکنه بشر دل بکند بدو بیرا
نصیب فهمش باستماع شود عالم حیرت وغیرت پیش آید بیرا بحروف طرد این
صنعت بکردش میرسد انگاه گویند ظهر الزمام یعود الاول وهو اصل
وکل شیء یرجع الی اصله پس که در مقام کردش بسر حقیقت حروف
ویرا بنگرند بدانکه ان الله تعالی کما قال الله تعالی وعلم آدم الاسماء کلها
پس بدانکه حروف بعدد اوی در عالم سفلی بر لوح آدم گویا است چنانکه در عالم علوی از لوح
محفوظ حروف وی در تلفظ هر چیزی محیط است زیرا آنچه حروف حروف خزانه باری تعالی است
ودر خزانه علم اوست ودر آن علم امر اوست ودر آن امر سر اوست ودر آن سر مراد اوست
ودر آن مراد قدر اوست ودر آن قدر رسم اوست ودر آن رسم اسماء اوست ودر آن اسماء
قدرت اوست ودر آن قدرت صفات اوست ودر آن صفات لا هو ولا غیر والله اعلم
بالصواب والیه المرجع والمآب وبعضی التکسیر هو التغییر والتصریف بدانکه تکسیر در لغت
شکستن است وبعضی التکسیر هو التغییر والتصریف اما تکسیر در اصطلاح اهل این فن
آن است که انقلاب صورت معنی بسوی صورت دیگر کنند معنی از کلامی دیگر بود آن

وحاصل بدانکه

عربی باشد و خواه عجمی و خواهی عبرانی باشد و خواهی سریانی بدو صورت مفرد و احد بکار دش فایده
تمام بدهد اما تکسیر یعنی اعداد و ازقام حروف مقصود غیر مکسر و مبسوط تعدادی بزمان
مخصوص که معمول شود موثر بود تا نوبت آن زمان مراجعت کند که تعرف سلف میکرداند
پس این توقف از روی اعمال بود نه از روی آثار چنانکه تقویم بر صفت ماضی و انتظار
استقبال است اما حروف مکسر و مبسوط تعدادی با کل اسباب عالی است که محتاج بزمان
نیست اگرچه احاطه و ادراک معمول مکسر تام است از معمول غیر مکسر و مبسوط تعدادی
که آن موثر علی الدوام اسباب تکسیر را بعضی صنعت گفته اند و بعضی نه اما مختار نیست
اسم طالب و مطلوب و حاجت و یوم و کواکب و خدام او یعنی اعوان و موکل هر کوکب زیادت
ازین اسم ساعت و اسم طالع و اسم الله تعالی از ذات و صفات که بر کل عمل یا حروف محیط است
از روی تحصیل نه از روی تبدیل زیرا که حرف قایم است و قایم بذات بود و تکسیر را بنا بر
عمل کنند نه و غیر آن که خالی بود آن از عدد ملایکه اما روش تکسیر حروف آنست که کاهی
سطور وی بر حروف بسیاری ظاهر گردد و کاهی کم از حروف نیز شود و کاهی زیادت
از حروف وی پدید آید پس قاعده تکسیر حروف غیر محدود و محصور است مصنف اگر
عمران استنباط و بوقت تکسیر حروف نظر کند بلکه اسم اعظمی که آن حال باشد بدل
ذاکر باشد بدانکه امتزاج در لغت اختلاط است و بعضی صنعت امتزاج و مبسوط تعدادی
را نوعی از تکسیر صغیر خوانند تداخل در حروف امتزاج بر طریق منصوص است و در تکسیر بر طریق
مغلوب و لیکن در بعضی صنعت امتزاج اول سطور و کاهی آخر حروف در تداخل تکسیر
نمی خورد و مثال آن نمونه میشود بدانکه تکسیر جمله سه تکسیر است بدین التفصیل التکسیر الصغیر
والمتوسط اما صنعتها و تداخل تکسیر جمله چهارده است بدین التفصیل تداخل التکسیر
اسمی المتجانسین تداخل التکسیر اسمی المتجانسین تداخل التکسیر مراتب الحروف تداخل
عناصر الاربعه تداخل التکسیر ترکیب الاعجمی تداخل التکسیر ترکیب الخفی تداخل التکسیر ترکیب العدد

التکسیر

التکسیر التزویج الحرفی التکسیر تمزیج التکسیر الشفیع التکسیر الوتدی تداخل
التکسیر و فیض الزوجی التکسیر و فیض الفردی فی بیان التکسیر الکبیر و غیر ذلک بدانکه
تکسیر آن باشد که سطرها و حروف وی با زمام اکثر از حروف وی بود و کاهی اقل و کاهی
از وی اندیاد و گویند که از بسط اصل الحرف اکثر متولد شود و آن بر سه وجه است بدین التفصیل
و اکثر را تکسیر الام الاقوی گویند و اقل را تکسیر الام القوی گویند و تکسیر الام ذو البسط گویند
بدانکه هر اسمی و کلمه را که خواهند در تکسیر وجه دارند باید که آن اسم را در بسط مرکب کنند و در صنعت
تداخل تکسیر مرکب الحرفی بر اعداد خواهد و در تکسیر وجه تا ثانیه در آرند که آن نادرست باید آن
اسم را در بسط معدد کنند و در صنعت تداخل تکسیر مرکب العددی بر عدد خواهد که در تکسیر وجه
ثالث در آرند که آن نادرست باید که آن اسم را اول با کل اسباب عمل از بسط مرکب کنند
آنگاه بعده در صنعت تکسیر هر دو تداخل وی آید هم در مرکب فی عددی پس بدانکه
تکسیر افضل است و اکمل و کامل است و شامل است مر جمیع لغات و معانی را بلا تکرار معنی
اصل یعنی هر کلامی که هست درین صنعت ممکن نیست مادام که از وی بر می آید
کل معانی و غیر ذلک بدانکه این کتاب از کتب خانه بوعلی است الهی بامره و فضله
کما قال الله تعالی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم بدانکه بدرستی هر اسمی که
کلمه اول موجود است از عالم یا خدای موجود و مذکور است مرکب بحروف است بیشک
و در هر حرفی عددی معین است بجمله کبیره و صغیره که مالک آن حروف است بمظهر و مضمر
و در هر عددی سکر و اصول احاطه او با خبر است بر جهت فردیه و در هر خبری و دیعت حکمت است
و در هر ودیعه سر بدیع است و در سر کتمان سر طلب است پس بدانکه هر چه در عالم عنصر
از اجسام و نفوس جزئی مکون و صادر شود آنرا طبیعی واجب است و هر جسمی را که مرکب
مرکب بحروفی و هر حرفی را مسود روحی و هر روحی در تحت تصرفی و هر تصرفی در تحت تصرف
روحی باذن الله الهادی و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب فصل فی بیان التکسیر الصغیر

ShivaDoc.com

و غیر ذلک بدانکه تکسیر صغیر آن باشد که سطرهای حروف پی بازمام کامل اول از حروف
باشد و صغیر از روی ایزاد بسط اصلی گویند این چنان است که هر اسمی و کلمه را
که بخواهند تکسیر صغیر در آرند باید آنرا در بسط مسلم کشند و وضعتها تداخل تکسیر
مذکور برند و آن هر یکی اینست تداخل تکسیر اسمی المتجانسین و اسم المتخالفین
و ناصر الاربعین و ترکیب الاعجمی و مراتب الحرفی و مراتب العددی و تروح الحرفی
و تمزج الحرفی و الفعلی و الوتری اما بعضی که صنعت امتزاج را تکسیر صغیر گویند
آن بسیار است لیکن یک نوع چنانکه ممزوجات مطلوب است در محل عمل حروف
طالب و مطلوب که صاحب ممزوجات حروف طالب را مقدم بر حروف مطلوب کرده است
برای امتزاج اما در اثبات تکسیر مکتوب است که حروف مطلوب را اهمیت بر حروف
طالب مقدم دارند و این اولی است پس بدانکه تکسیر صغیر صالح است بر کل عمل را و مناسب
بر کل اهل را و نیک دیده است فصل در بیان تکسیر المتوسط و غیر ذلک بدانکه
تکسیر متوسط آن باشد که سطرهای او متساوی الطول و العرض در بیوت مربعات
بر مقدار حرفها بسط وی واقع گردد مگر در ربع مثلثات که مستحسن است مگر نزدیک بعضی
بلا زیادة و لا نقصان و بلا تکرار الحروف فی السطور و الاضلاع و کل سطور توافق بحروف
بود و بغیر زمام و متوسط هم ازین روی گویند که در وی زمام است و نه از دیاد حروف
از بسط اصلی پس حروف هر اسمی و کلمه را که خواهند در تکسیر متوسط در آرند باید
که شکلی بر حسب حروف وی برکشند اگر طاق باشد و اگر جفت باشد و در اول سطر آن شکل
حروف را به بسط مسلم کشند و در صنعت تداخل تکسیر وی بر هر دو آن اینست و وقف الوتری
و وقف الفردی تکسیر متوسط از نوادر است پس صنعتی عزیز و غریب و لطیف است
زیرا که هر اسمی و کلمه که مراد او شود و آنرا در شکل املا کردانی و نظر فرمایی در سطور
و اضلاع وی بر حسب ترتیب وضع حروف وی در هر یک اسمی پدید آمده بینی که بوضع هیچ یکی

بیکی نماند [illegible] این علم پس صحیح العمل است و بغایت خوب است و اثر کامل
بلیغ و سرهای عجیب دارد و کفارهای بوالعجبی نماید پس شریف و لطیف است باید
که هر نااهل یعنی کم یقین روا ندارد زیرا که این علم علم حروف است و حروف
حروف [illegible] یعنی حروف اسرار دریاها و گوهرهاست تا اگر کسی را این گرانبها روی
نماید آشنایی هم دست دهد و فقیر نگردد ان شاء الله تعالی پس زینهار اسرار را بر دون نیفتند
تا فواید و آثار وی از دست نرود و توفیق یابد بدانکه گوهری است که با دل حاصل
میشود بسبب همت و همت غواص وافی که مستغرق باستغراق دل و بذوق وی همیشه
و با وقات مخصوصه و موصوفه که بود و رات احکام ایجاد کرده از زمان زمان بصفت قبض
و بسط محیط است مطالع و وید رک باید پس هر که چشم دل کشاید و در دریای
قلب غواص زند زر [illegible] گوهر گردد نظم گوهری که [illegible] این چشم [illegible]
اهل کفش ناروا [illegible] غواص دریا [illegible] گوهر [illegible] که بسط
از دل یافته باشد اختیار اوقات مستحسنه او را آن صفحه تقویم دل مطالع توقف [illegible]
[illegible] که العلم علمان علم القلب و علم اللسان پس هر دو از دل باشد و علم و عارف وقت
ظهور کرده و نادر زمان قبض و بسط بود و کسی را که قبض و بسط زمان زمان روی دهد و با نشراح
قلب جمع آنرا بدانند و نفس وی متحمل و ضعف محزون و متفکر باشد اینچنین کس مستغنی و صحیح [illegible]
بود عارف بکشوفیس بدانکه از دست دشمن خانه نفس نفاقاره و از دست معلم ملکوت که از [illegible]
تسمیه [illegible] بدانکه [illegible] علم ظاهر و باطن مشغول شدن [illegible]
که العلم علمان الادیان و علم الابدان پس این هر دو علم شریف و لطیف [illegible]
بیرون با سلوی و کمال دشوار است زیرا که دو دشمن یکی راه دین میزند و یکی [illegible]
طالب تنهایی مطلوب [illegible] شده در دریای بحران که [illegible] است [illegible]
و از [illegible] گوهر نایاب دست و پای [illegible] دل گردیده را بامید فضل ارحم الراحمین

اطمینان میدهد و باز داشت از دشمنان میخواهد و مراد حاقبت میجوید
و میگوید بعد حکیمان عین دل داده بصارت ٭ بکار دل بنایم با مهارت
بحق دل و اسرار نوشان ٭ بخیجی بود چون منظور رحمان ٭ بیوان مسعود دل
دامن بیوشان ٭ مولف را نمود از دیدار ٭ اسماء عظام هر دو دار
کسی را هست کو دارد ریاضت ٭ که گر یک اسم را سبعین بار
آورد در اعمال کشش ٭ تصرف یابد در امور خویش ٭ چو باهمت بود دار حضور
خداوند انبا اهلان نگهدار ٭ نگاشتم در این مالیف اسرار
هست بدادیم و اهل شفقت باشیم الله یفتح الابواب فاتح قلب جان
بسر کشی بعد نزول و اذا الشمس جمال نیز عشق برآید و تصحیح وی
میان اندر دهن است تنبیه کن و عاشق شود که معشوق ملت و معاقبل عشق
بستان ظاهر محتاج اند حصل میان تداخل تکسیر اسمی المتجانسین بدانکه
اسمی المتجانسین آن باشد که دو اسم برای ذات واحد بود و معنی آن اسم
هر دو عاید بود بسوی آن ذات واحد و این چنین نظیر بسیار است در اسماء الحسنی تعالی
موجود است مثال الرحمن الرحیم مثال الحی القیوم مثال الودود و المجید مثال
الملک و الرشید تعالی الکریم و اللطیف مثال الوهاب و الفتاح مثال
الرزاق و العلی و در اسماء الناس آنست که شخصی را دو نام بود یکی مشهور و یکی غیر مشهور
یکنیه و لقب چنانکه در اسم جمال الدین احمد و محمد بدانکه کنیت و نام می کند یکی
بکنیه وی لفظ اب و یا ام باشد و لقب بطریق اضافه چیزی بود لفظ دین
آخر آن مثال ابو الحسن باشد مثال ابو الفتح و رکن الدین اما متجانسین از این جهت
ایشان از روی تجانس بود و فکر او آنست که در دو اسم متجانس تقدیم اول
بر ثانی و تقدیم ثانی بر اول صحیح است و دیگر همبرین قیاس است والله اعلم بالصواب فصل

در بیان

در بیان تداخل تکسیر اسمی المتجانسین آنکه میان اسم طالب و مطلوب واجب آید آنکه اسم
مطلوب مقدم کند همیشه زیرا آنچه اینجا تقدیم و تاخیر روا نیست بخلاف مثال طالب
مطلوب ٭ تمام نظر از الف و لام در اسم مطلوب شش حروف یافتیم
و در اسم طالب سه حرف ظاهر در اسم و بسط مسلم کشیدیم برین مسند
دیگر همبرین قیاس است والله اعلم ٭ در بیان تداخل تکسیر مراتب الحرفی بدانکه مراتب حرفی
آن باشد که حروف هر اسمی و کلمه را خواهد بر اصل مراتب ابجدی وضع کنند یعنی بر حسب مراتب حروف ابجد
علی الصواب بدادند بعده بسط مسلم کشند چنانکه در اسم حامد الف در هر مرتبه اعداد دارند و با اصل
اسم حروف الف و ابجدی همی مرتبه دارد بدانکه حامد الف است تحت
تحت دال است بر صواب هر چهار حرف را وضع کردیم برین مسند
و در اسم محمود چون یا و دال را در آخر شش برند حسن پدید آید و بعضی اسم را که حروف بر
صواب باشند نگرداند مگر عمل کردن باشد و یا غیر مجیب باشد و دیگر همبرین قیاس است
والله اعلم بالصواب فصل در بیان تداخل تکسیر مراتب عددی بدانکه مراتب عددی آن
باشد که در حروف اسمی از اسماء الله تعالی و یا اسماء الناس نظر کنند که در اعداد چند است بعده
بهمین هر حرفی که قلیل العدد باشد واجب است که وی را مقدم کند بر حرفی که کثیر العدد بود پس حسب
مراتب اعداد هر حرفی بر دلالت وضع وی و بسط مسلم کند چنانکه در اسم دی ده عدد است
و لام دو عدد است و یا سی عدد است و دال چهار است پس بر حسب مراتب وضع کردیم
و در اسم ابراهیم جمل است و علی هفتاد است و یا ده است و نون پنجاه است بر حسب مراتب وضع کردیم
برین مسند و دیگر همبرین قیاس است ٭ در بیان تداخل تکسیر عناصر الاربعه
بدانکه عناصر اربعه آن باشد که در حروف اسمی از اسماء الله تعالی و یا اسماء الناس نظر کنند که
کدام حروف آتشی است و کدام خاکی و کدام آبی است و کدام بادی پس اگر یافته شود هر
چهار طبع را حروف در اسمی واحد باید که آن حروف را در اسمی واحد یا بجز که آن حروف را

مرکب ترتیب هر عنصری اسم کنند چنانکه مرتبه مرآتش را است و زمین باد را است
مر آب را است و مر ابیع مر خاک را است تا اگر یکی ازین در یافته شود و با همه حروف
آن یک عنصر یاد بوند و یاد ران اسم هر حرفی بر حسب ترتیب عناصر مرکب باشد باید که
مرتبه نگاه دارد و نگرداند چنانکه در الف و میم وی آتش است نون و یا وی
باد وی است و عین آبی است و لام وی خاکی است هر یک حروف را بر حسب ترتیب عناصر اسم کردیم
و در بطن مسلم کشدیم و دیگر همبرین قیاس است و در تداخل
تکسیر مرکب الاعجمی بدانکه مرکب الاعجمی آن باشد که حروف اسم طالب و اسم مطلوب حروفی
که منسوب بکواکب انجیع از محبت یا از عداوت آنچه یا ثبات مانند و آنرا مجمع و موسوب کنند یعنی
بخاک و آتش و آب و باد و اختصاص است یعنی بخاک [illegible] موکل است و بآب
موکل است و بر باد [illegible] موکل است و بآتش [illegible] موکل است اما مسطور که در وقت
عمل حروف نجوم که کوکب مخصوص که بعمل تعلق دارد بسوزد و دود آن کوکب کنند یا بنویسند تا ثبات
عمل [illegible] بر حسب اسباب آن [illegible] چنانکه در اسم طالب [illegible] و مطلوب [illegible] و حروف
مرکب مجمع یعنی زهره بضابط صحیح است [illegible] بدانکه اول حروف طالب و مطلوب
و از کوکب استیم و مجمع و موسوب مرکب کردیم تا کل حروف بنفاذ عمل رسیدیم [illegible]
این مطر را در بطن مسلم بر نهند زمام همبرین مثل بیرون آید و کل که مطر را موسوب کنند بر آنکه
مسود الاعجم الحروف آنست که مرکب و موسوب کردانند تا حروف [illegible] الاعراب کردد چنانکه حروف با لفظ اهل آن
میکردد و همچنین با اعراب اهل قوت و فاکر میکردد و بر معانی [illegible] و در بیان تداخل مرکب الحرفی
بدانکه مرکب حرفی آن باشد که حروف اسمی از اسماء الله تعالی و یا از اسماء الناس را که خواهند متناظر
آن حروف حرفها مرکب کردانند و مجموع حروف را در بطن مرکب کنند چنانکه در [illegible] چون اول
و ادی تلفظ کنند سه حروف حاصل آید یکی و دوم الفسیوم و از دال نیز سه حروف حاصل آید
یکی دوم سیوم و چهارم و پنجم حروف همچنین مسند بیرون آرند و حصول همه حروف چون جمع آمدند

برین نمط [illegible] و دیگر همبرین قیاس است [illegible] در بیان تداخل
تکسیر مرکب معدودی بدانکه مرکب معدودی آن باشد که هر اسمی و کلمه را که خواهند تلفظ کنند در
اعداد حرفی از حروف وی که بر رقوم عربی چند است و بعده بتلفظ رقم آن حرف حروف
رقوم را مرکب کنند و در بطن معدود کشند چنانکه در اسم چون در عین وی نقطه کردیم
هفتاد یافتیم و چون ابی هفتاد بزبان عربی تلفظ کردیم رقم سبعین حاصل شد و
آن مرکب است سه و یا چهار حرف است و رقم یا وی هم عشره است و رقم رای نیز مسبعه است
و مجموع حروف مرقوم در بطن مبسوط برین سند آید
[illegible] بدانکه از چهار حروف اسم مذکور چهارده حروف بر قول بعضی هفده
حروف مستنبط شده اند و دیگر همبرین قیاس است [illegible] در بیان تداخل تکسیر تزویج حرفی
بدانکه تزویج حرفی آن باشد که حروف اسم طالب و حروف اسم مطلوب جفت می آید اگرچه
دو اسم طالب باشند زیرا که در برده تداخل تکسیر دو کان حرف از اول و آخر بطریق
یک حرفی بر گیرند و وضع مسطور کنند تا که تکسیر باز با تمام کردد چنانکه در اسماء الله تعالی و اسماء
الناس [illegible] حروف مسطوری آید [illegible] بسطها [illegible] نظیر اسماء
و دیگر [illegible] بسطها [illegible] و دیگر [illegible] بسطها [illegible] نظیر
الناس [illegible] بسطها [illegible] و دیگر [illegible] بسطها
و دیگر [illegible] بسطها [illegible] همبرین قیاس است [illegible] در بیان تداخل
تکسیر تزویج الحرفی بدانکه تزویج حرفی آن باشد که حروف اسم طالب و مطلوب و غیر آن را
امتزاج کنند بعده حروف امتزاجی مبسوط کردانند و از سطر مبسوطی تکسیر آغاز کنند
تا که همه سطر امتزاجی بر طریق زمام باز کردد و این نوع از حروف مستحسن است چنانکه
طالب و قمر مطلوب امتزاجیا یعنی اول حرف از اسم طالب و مطلوب امتزاج بر گیرند بر
صواب رسم کنند و همچنین کل حروف را زهره و اسم عمل کنند برین نمط آید

و دیگر تزویج سطرها و رسم

بدانکه اگر هر دو اسم از طالب و مطلوب بحروف برابر نشینند فبها و اگر کم و بیش باشند
یعنی یک حرف یا دو حرف یا سه حرف یا زیاده از آن در اسم طالب اگر زاید باشد
از اول اسم طالب را دکنند [illegible] از زاید حروف مطلوب [illegible] امتزاجها
از زاید حروف طالب [illegible] امتزاجها
و بدانکه اگر خواهند که از دو اسم طالب و مطلوب یک طاق بود
و یک جفت سطر مبسوط کنند برای صنعت تداخل تکسیر تزویج حرفی را باید که هر دو اسم را در
تربیع کنند و خود دیگر بهترین قیاس است [illegible] در بیان تداخل تکسیر الشفعی بدانکه تکسیر شفعی آن باشد
که هر اسمی از اسماء الله تعالی بحروف شفع بود [illegible] گوئند که بعدد نیز باید که جفت بود و بعده بواسطه
آن اسم الله تعالی در بیان اسم طالب و مطلوب امتزاجی و تکسیر پدید آید برای ایتلاف محبت
والفت را نظر آن اسماء را [illegible] اما اوراج اسم الله در اسم
طالب و مطلوب برین سند [illegible] اسم طالب [illegible] و اسم مطلوب [illegible] اسم الله تعالی
[illegible] چون حروف این هر سه اسم در سطر مسلم کنند برین سند آید [illegible]
[illegible] و دیگر بهترین قیاس است [illegible] در بیان تداخل تکسیر الوتری آن باشد که هر اسمی
اسماء الله تعالی میان [illegible] بحروف وتر بود و بعدد نیز اگر [illegible] از اسماء تعالی میان [illegible]
کنند و نظر آن اسماء را [illegible] اما اوراج اسم از اسم شخص برین سند آمده [illegible] چنانکه
[illegible] و اما چون حروف این هر سه اسم در سطر مسلم کنند برین سند آید [illegible]
[illegible] و دیگر بهترین قیاس است والله اعلم [illegible] در بیان تکسیر فوق الزوجی بدانکه فوق الزوجی
آن باشد که هر اسمی از اسماء الله تعالی و باقی آن که حروف زوج بود و آن دو فرع است [illegible]
بدانکه مطلق اسمی باشد که صالح هر تنصیف و تربیع را بود و آن اسم چهار حرفی بود و آنچه برین
ماند چنانکه [illegible] چون حروف این اسم الله را خانهای سطر اول از مربع که هر یک [illegible] البیوت
بود برین طریق بسطر مسلم کنند برین سند آید چنانکه در شکل چهار در چهار [illegible] باقی خانها و ترتیب

بدانکه وتری [illegible]

[illegible] است حرفی و دوازده [illegible]

قانون و قواعد

قانون و قواعد وی بر کردانند چنانکه نموده خواهد شد اما زوج مفرد آن باشد که صالح هر تنصیف
را بود و تربیع را نبود و آن اسم شش حرفی و ده حرفی و چهارده حرفی بود آنچه برین ماند چنانکه [illegible] تعالی
و چون حروف این اسم الله تعالی را خانهای سطر اول از مربع مسدس بسط کردانند برین سند آید
باقی بیوت بر حسب قانون وی کردانند

۴۰	۳	۱۰	۴۴
۱۰	۴	۴۰	۳
۴	۱۰	۳	۴۰
۳	۴۰	۴	۱۰

۱	۱۴	۱۱	۸
۱۲	۷	۲	۱۳
۶	۹	۱۶	۳
۱۶	۴	۵	۱۰

ص	ت	ع		ل	ی
ت	ا	ی	ل	ع	ص
ا	ی	ل	ت	ص	ع
ی	ل	ا	ع	ت	ص
ع	ص	ی	ل	ا	ا
ل	ع	ص	ی	ا	ت

۱۲	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۵
۱۳	۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۶
۱۱	۱۴	۱۸	۱۷	۱۲	۷
۱۰	۱۵	۱۷	۱۴	۱۱	۱۸
۹	۱۶	۱۱	۱۸	۱۵	۱۳
۱	۸	۷	۶	۴	۱۹

در بیان تداخل تکسیر وفق

۴	۳۶	۲	۳۴	۲۸	
۷	۱۱	۲۴	۲۲	۳۰	۳۵
۸	۲۲	۱۱	۱۲	۲۳	۲۹
۲۷	۱۶	۱۹	۲۶	۱۳	۱۵
۳۳	۲۴	۲۷	۱۴	۲۵	۴
۳۱	۱	۳۴	۳	۹	۳۲

الفردی بدانکه وفق فردی آن باشد که اسمی از اسماء الله

و یا غیر پنج حرفی و یا هفت حرفی و یا نه حرفی و آنچه طاق بود و دائی سه حرف
که نادرست حروف بی در خانهای اول سطر از اشکال مربع طاق که غیر مثلث
باشد بسط کرده و عمل کنند و نظیر اینست
چون حروف این اسم را شکل مخمس بخانهای اول سطر وی بسط کنند و برین سند آید
اینست و باقی بیوت را بر حسب قرینه و قانون وی پر کنند چنانکه نموده می آید
ان شاء الله تعالی والله اعلم بالصواب

۷	۱۳	۱۹	۲۵	۱
۲۵	۲۱	۲	۸	۱۴
۳	۹	۱۵	۱۶	۲۲
۱۱	۱۷	۲۳	۴	۱۰
۱۹	۵	۶	۱۲	۱۸

۲۵۰	۴	۹۶۰۰	۱۵۰	۴۵
۹۶۵۰	۱۵۰	۹۶۰	۲۰۰	۴
۴۵	۲۰۰	۴	۹۶۰۰	۱۵۰
۴	۹۶۵۰	۱۵۰	۴۵	۲۰
۱۵۰	۹۶۰	۲۰۰	۹۶	۴۵۰

[illegible] بیان طرق تکسیر و غیر آن بدانکه طرق تکسیر بسیار نوع است که مستعمل
اینست مثل مقلوب طرفین و منصوب الطرفین و مقلوب حرفی الطرفین و
منصوب الاخری و مقلوب زوج الوسطی و منصوب زوج الوسطی بدانکه مقلوب الطرفین
آن باشد که حروف سر مبسوط را در حال طاق و یا جفت یکان یکان حرفی از هر دو طرف
سطر مذکور بگیرند و مقلوب کرده وضع کنند تا که حروف بنفاذ سند اما در حال بسط
مذکور که حروف وسط پدید آید آنرا در آخر سطر بیارند و در هر سطری همین عمل کنند تا که زمام
بیرون آید اما چون در طرق مذکور اختلالی بسیار است بنا بر آن از دو حرفی تا پنج حرفی
سطور را کسور معدود کرده زمامها استخراج کرده آمد بر حسب فایده حسب عمل نگاه داشته باشند
و در طرقهای دیگر بعد از کسور عمل معلوم کرده زیرا که ضوابط و قوانین استخراج
زمام معلوم کرده زیرا که ضوابط و قوانین استخراج زمام معلوم کرده پس استخراج

بدانکه

پست و نه تحت بمناسبت حروف تهجی در طرق اول نمودی آید بر حسب ضابطه که اول
اعداد از حروف حروف مبسوط مراد باشد برای استخراج زمام را که میزانی نهاده
آمد بعد چندم سطر زمام می خیزد و این ضابطه را زمان التکسیر خوانند اینست

و تکسیر چهار

حرفی و پنج حرفی بر حسب جفت کرده می آید وضع حروف بسطاق [illegible]
بدانکه مقلوب جفت [illegible] حرفی الطرفین [illegible] اه ب
دج آن باشد که جفت [illegible] اج ه د ب حروف سطر مبسوط
اج ه د ب [illegible] جفت یابند و دو کان حرف از هر دو طرف سطر مذکور
به نسبت یک حرفی بگیرند و مقلوب کرده وضع کنند زمام بیرون آید [illegible]
در سه حرفی و غیر آن قیاس کنند [illegible] بدانکه مقلوب
[illegible] زج اب ه و ج د آن باشد که حروف [illegible] ه و اب سطری را
در اب ه و ج د [illegible] حال طاق و جفت نظر کنند که نخستین حروف از اول
سطر مذکور ترک دهند و حرفی که بعد اوست آنرا بگیرند تا آخر سطر و هم یک حرف
ترک دهند و یکی بگیرند تا آخر سطر همین عمل کنند و حرفهای ماخوذ را بر حسب ترتیب
آخر وضع کنند بعده نظر کنند در آخر سطر مذکور و حرفها و تکسیر ماخوذ را دو کان حرف بگیرند
و مقلوب [illegible] حرف بعد حرف تحت آن حروف ماخوذ رسم کنان بروند تا که همه
حروف بنفاذ سند و بهر سطری همین عمل کنند تا که زمام بیرون آید اما منصوب طرف
الاخری از اجهت گویند زیرا آنچه در این صنعت بهر سطر اول با خذ حروف بر صواب است
و آخر مقلوب است [illegible]
بدانکه [illegible] دو ح طریق اه
ح زج اه ط و ب آن باشد که چون سطر ح ه د ب ط از

و یا غیر پنج حرفی و یا هفت حرفی و یا نه حرفی و آنچه طاق بود و دائی سه حرف
کم نادرست حروف دی در خانهای اول سطر از اشکال ربع طاق که غیر مثلث
باشد بسط کرده اند و عمل کنند و نظیر اینست
چون حروف این اسم را شکل مخمس بخانهای اول سطر دی بسط کنند برین مثال آید
اینست و باقی بیوت را بر حسب قرینه و قانون دی پر کنند چنانکه نموده می آید
ان شاء الله تعالی والله اعلم بالصواب

۷	۱۳	۱۹	۲۵	۱
۲۵	۲۱	۳	۸	۱۴
۳	۹	۱۵	۱۶	۲۲
۱۱	۱۷	۲۳	۹	۱۷
۲۴	۴	۶	۱۲	۱۸

۲۵۰	۳	۹۰۰	۱۵۰	۳۵
۹۵۰	۱۰۰	۹۰۰	۲۰۰	۳
۳۵	۲۰۰	۳	۹۰۰	۱۰۰
۳	۹۵۰	۱۵۰	۳۵	۲۰
۱۰۰	۹۰۰	۲۰۰	۹۵	۳۵۰

[illegible] بیان طرق تکسیر و غیر آن بدانکه طرق تکسیر بسیار نوع است که مستعمل
اینست مثل مقلوب طرفین و منصوب الطرفین و مقلوب طرفی الطرفین و
منصوب الاخری و مقلوب زوج الوسطی و منصوب زوج الوسطی بدانکه مقلوب الطرفین
آن باشد که حروف سر مبسوط را در حالت طاق و یا جفت یکان یکان حرفی از هر دو طرف
سطر مذکور بگیرند و مقلوب کرده در وضع کنند تا که حروف بنفاذ رسند اما در حالت بسط
مذکور که حروف وسط پدید آید آنرا در آخر سطر بیارند و در هر سطری همین عمل کنند تا که زمام
بیرون آید اما چون در طرق مذکور اختلال بسیار است بنا بر آن از دو حرفی تا پنج حرفی
سطور مکسور معدود کرده زمامها استخراج کرده آمد هر حرف جداگانه حسب عمل نگاه داشته باشد
و در طرقهای دیگر بعد عبارات مکسور عمل معلوم گردد زیرا که ضوابط و قوانین استخراج
زمام معلوم گردد زیرا که ضوابط و قوانین استخراج زمام معلوم گردد پس استخراج

بدست و نه

بدست و نه تحته بمناسبت حروف تهجی در طرق اول نمود می آید بر حسب ضابطه که اول
اعداد از حروف حروف مبسوط مراد باشد برای استخراج زمام را که میزانی نهاده
آمد بعد چند سطر زمام می خیزد و این ضابطه را زمان التکسیر خوانند [illegible]

[illegible] و تکسیر چهار
حرفی و پنج حرفی بر حسب جفت کرده می آید وضع حروف در طاق [illegible]
بدانکه مقلوب جفت [illegible] حرفی الطرفین [illegible] ا ه ب
د ج آن باشد که جفت ا د ب ا ج ه د ب حروف سطر مبسوط
ا ج د ب [illegible] جفت یابند دو کان حرف از هر دو طرف سطر مذکور
به نسبت یک حرفی بگیرند و مقلوب کرده در وضع کنند زمام بیرون آید [illegible]
در سه حرفی و غیر آن قیاس کنند [illegible] بدانکه مقلوب
[illegible] ج ا ب ه د ج و آن باشد که حروف فی د ج ه د ا ب سطری را
در ا ب ه د ج د ج حالت طاق و جفت نظر کنند که نخستین حروف از اول
سطر مذکور ترک دهند و حرفی که بعد اوست آنرا بگیرند تا آخر سطر و هم یک حرف
ترک دهند و یکی بگیرند تا آخر سطر همین عمل کنند و حرفهای ماخوذ را بر حسب ترتیب
آخر وضع کنند بعده نظر کنند در آخر سطر مذکور و حرفها تکسیر ماخوذ را در کان حرف بگیرند
و مقلوب یک حرف بعد حرف نخست آن حروف ماخوذ رسم کنان بروند تا که همه
حروف بنفاذ رسند و بهر سطری همین عمل کنند تا که زمام بیرون آید اما منصوب الطرفین
الاخری از اجله کوئید زیرا آنچه در این صنعت بهر سطر اول با خذ حروف بر صواب است
و آخر مقلوب است بحسب

بدانکه بسط دو ج طریق ا ه
ج ز ج ا ه ط و ب آن باشد که چون سطر ج ه د ب ط از

مبسوط جفت باشد و حاز داب ه ج بحروف نظر کنند و زا ه ج بدلا
ج میانه سطر مذکور ه ب طرح در او دو کان حرف دو کان حرف طا داو ج
ج ب زنگیر و مقلوب کرده ا ب زح و ز ه وضع کنند تا که همه حروف بنفاذ
رسند و بهر سطری عمل کنند تا که زمام بیرون آید
زوج الوسطی آن باشد که چون حروف سطر ج ه ب دا مبسوط جفت بود نظر کند
در سطر ب ه و ج ا دو دو کان دو کان حروف ج و ا ه ب بگیرند بر صواب
وضع کنند تا که همه ه ا د و ب ج حروف بنفاذ رسند و بهر سطری و ب ا ج ه همچنان
عمل کنند تا زمام بیرون آید اما درین صنعت از هر سطری حرف زنگیر در نمی خورد
صنعت بالا ذکر بیج ادکرده شد است که حروف ج ا ب اول
و آخر در تکسیر در نمی آید خورد و این ملحق بمصبوب زوج الوسطی است و آن
چنان است که حروف از سر نام طالب و مطلوب یکان یکان بگیرند صواب
وضع کنند تا که زمام بیرون آید
ج ج د ا ج ح هر دو مشعوف و اسم اری چو اندر طرد تکسیر که از وی زمام آید
زحروف اول و آخر کل اسطار ببسط و کیر میکن صنعت سطار زحرف اول و آخر سطور
بگیرد بنهد این را در امور پس انکه کبیر اعداد کثیرش تا و یا بر کبیر و بر از صغیرش
ولیکن بی زمامی هم سطورش که از هفت بی آید ظهورش طرد تکسیر متوسط
که خاصیت و اشکال همه حروف را بر حسب قانون و قواعد وی در بیوت املاک
داشته بر طابق طهای نظم و آن اشکال بر سه نوع است نظم ازین اعداد بر مربع بنگار
بسیع تا عجائب بینی اسرار زوج الزوج را بر حکم این بر کنند نظم هر حروف در
بیوت سبب دار حرفی باقی در جهانش می نگار اول آخر حرف سطری نصف شکل
در میان نه فرز و پس دو جهت آر

مثال مربع چهار در چهار

د		ب	
	ا		ج
ا		ج	د
ب	د		

د	ج	ب	ا
ا	ب	ج	د
ج	د	ا	ب
ب	ا	د	ج

مربع هفت در هفت

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح
ز	ح	ا	ج	ب	د	ه	و
ه	و	ز	ح	ا	ج	ب	د
ج	د	ه	و	ز	ح	ا	ب
ح	ا	ب	ج	د	ه	و	ز
ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ا
و	ز	ح	ا	ب	ج	د	ه

مربع هشت در هشت

۸	۹	۱۶	۱
۲۱	۱۴	۱۵	۷
۱۱	۶	۳	۱۴
۱۳	۹۶	۴	۱۲

حروف اول و آخر همان سطر مرقوم
بر کنند از نصف دوم نیز بر کنند
از انجا تمام سطر از حرف بر کنند مقام
هوش داشته است فقط
زوج الفرد را بر حکم این بر کنند

اول و آخر حروف قلب هر سطری بعقل وضع کن از کل اول تا مطور نصف شکل
در جهان خویش فرزین هر حروف و بسط دست عکس باقی اول اول
تا بآخر زود اصل

ا	ب	ج	د	ه	و
ب	و	ا	و	ج	ه
و	ا	ه	ب	د	ج
و	ه	د	ج	ب	ا
ج	و	ب	ه	ا	و
ه	ج	ا	و	د	ب

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی
ب	ج	د	و	ی	ا	ه	ز	ح	ط
ج	د	و	ا	ط	ب	ی	ه	ز	ح
د	و	ا	ب	ج	ح	ط	ی	ه	ز
و	ا	ب	ج	ز	د	ح	ط	ی	ه
ی	ط	ح	ز	و	ه	ج	ب	ا	د
ه	ی	ط	ح	د	و	ز	ج	ب	ا
ز	ه	ی	ط	ج	ح	ب	ا	و	د
ح	ز	د	ی	ب	ط	ا	و	ه	ج
ط	ح	ه	ز	ا	ی	و	د	ج	ب

فرد الفرد

فرد الفرد را بر حکم این نظم بر کنند از نخستین
سطر حرفی نو در جهت شمال از نخستین میزان هر سطری یکدیگر مثال
بعد حرفی دوی تا نو تا خرم هر سطور بیت خالی میکنی از وی بر صواب الله الحمد

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی
ی	ه	د	ج	ب	ا	و	ز	ح	ط
ط	ح	ز	و	ا	ی	ه	د	ج	ب
ب	ج	د	ه	ی	ط	ح	ز	و	ا
ا	و	ز	ح	ط	ی	ه	ب	ج	د
د	ج	ب	ا	و	ز	ح	ط	ی	ه
ه	ی	ط	ح	ز	و	ا	ب	ج	د
ز	ح	ط	ی	ه	د	ج	ب	ا	و
ج	د	ب	ا	و	ز	ح	ط	ی	ه
ح	ز	و	ا	ب	ج	د	ه	ی	ط

تکسیر معکوس

در تکسیر معکوس بدانکه
صفحه‌های تکسیر است که بالا
مذکور است برای حضرات و موضع اما برای عدد اسم
چهار دوره تا اول تکسیر بی مثال است اما سر اعمال بدانکه
بر آن صورت که هر که برای ایتلاف محبت و الفت
خراب که محبان او بود را زیاد
مخصوص مقید بود و بر عمل
و عمل است اما کل
استاد بدین است تا اگر
برای حضرات از ذره و زیاده
بیند حافظ در هر جوی و فوق

اما باید شناخت که تکسیر معکوس بکدام طریق وضع کنند بدانکه چون
حروف را از سطر مستوی طی کنند بر حسب قانون و قواعدی باید که سطور را از چپ و چپ
کنان بسوی راست برد و طی چنانکه در تکسیر غیر معکوس سطور را از راست بسوی چپ برند

در بیان فواید الاعداد

اجمل تکسیر ابجدی که آن ح و بیست و پنج است هفت از آن روح المنزل است
و شش از آن روح القدس ۲۷ بر قول بعضی سیزده و نادر است یعنی ثلث ثلث بدانکه
از اول شکل تا هفتم از اول ماه کتابت کنند بعد از حوت شنبه ... بهر که کسی که آن روز و آن شکل و آن شخص منسوب باشد برای برکات و خیرات را
و حصول مراد و مقصود را باشد ... از ماه که هفته گذشته باشد و هشتم ماه
تا شب بیست و روز اول شکل وی تا ششم بهر روز کتابت کنند بعد از ... برای
ایتلاف محبت و ترتیب کل خیرات را شامل است ... بر چهار شکل است اول چهار
دوشنبه و بر شکل دیگر که بعد از آن است چهار شنبه و چهار شکل دیگر که بعد از آن است چهار آدینه
از اول تا آخر ماه بر حسب وقوع کتابت کنند و بعضی که ... خیرات
شامل است اما موکل آن حروف بر ظهور ... که بر حسب ... اشکال و طالع
موثر ... تکسیر ... اسلام صحابه ... حضرت
رسالت پرسید حضرت رسالت تفسیر ... فصیح ... الا الله
والباء ... والجیم ... والدال ... الله ... الهاء
الهاویة والواو ... والزاء ... الطاغیة ... والحاء ... الذنوب
... الکلام ... والمیم ... الجنة
والنون ... اهل الجنة ... صیاغ ... بحق ... بقضاء ... الجزاء
... سهم الله ... الحکیم ... اما حکیم گوید
شمار اخفیه گویند و ذکر ... باضیاء ... از غیب ... بیان ... حروف ... حروف چهار طبایع ... اول آتش ... فروع

بادی منصوب

آبی مجرد — خاکی مجرد — بدانکه

بادی دوست بود و آبی را با خاکی دوست تمام اما آتش با آبی دشمن بود و بادی را با خاکی
دشمن بود اما حروف که بکواکب منسوبند یعنی اول حروف از عنصری بر حمل منسوب است
بر حسب ولادت هر کوکب را چهار حرف بر حسب ابواب بروج منازل از منازل تقسیم حروف
نحب — در بیان جمل کبیر که آن دو نوع است بجای ابجدی نوع اول بدانکه
الف رجل کبیر بجای صد و یازده عدد است و همچنین سند هر یک حروف وی اعداد
معین را در ... ۱۱۱ ۳ ۴۰۱ ۴ ۳ ... ۱۶۰
... و این در دو بیت سیر ... وی اعداد
... ۱۸۱ ۱۵۱ ۱۱۰ ۶۱۳۱۰۶۹۵ ۱۱۰
بهجی مرکب کرب ازی ... بهر حرفی ملفوظ کن بتازی ... جمل کبیر از اهل رازی
پس آنکه کبیر با عدد وی حروفش ... نوع دوم بدانکه این در جمل کبیر ابجدی یک عدد بدارد
و همچنین هر یک حروف وی اعداد دارند چنانکه نوشته می آید ...
... ۲۰ ۱۰۸ ۱۰۰۰ ۹۰۰ ۹۸۰۰ ۹۰۳۰ ۲۰۰۰ ۴۰۰۰ ۸۰۰۰ ۳
۱۰۴۶۵۰۴۰۳۰ ۲۰
مثال ابجدی ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف
... ۲۱ ۴۳ ۶۰ ۸ ۲۰۰۰ ۳۰ ۵۰ ۶۰۰۰ ۷۰۰۰ ۸۰۰۰ ۹۰۰۰
ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ — جمل صغیر بدانکه این نیز
... ۹۰ ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰ ۵۰۰ ۶۰۰ ۷۰۰ ۸۰۰ ۹۰۰
بر نوع است احادی و عشراتی اما جمل صغیر بدانکه از جمل کبیر گرفته اند بعضی چنانچه حروف
تکسیر تکسیر بدیر دو اعداد ... نموده گردد پس اعداد حروف را در عدد بجمل صغیر گیرند
نوع اول از جمل صغیر عشراتی یعنی بطرح دوازده کان عدد است عدد هر حرفی از تکسیر که کثیر العدد است
باقی عدد وی صغیر گردد چنانکه در این حرف ... بعد طرح دوازده باقی ماند که ...

۱ ۹ ۸ ۸ ۸ ۸ ۸ ۷ ۶ ۶ ۶ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۳ ۲ ۲ ۲۱

از جمل صغیر احدی یعنی بطرح نه کان عدد هر چه باقی ماند

۱۵ ۱۲ ۱۱ ۲۱ ۲۱ ۲۱

میزان رسد یعنی نه کان عدد صغیر کرده و این نوع لغات مستحسن است زیرا که پیشتر
استادان این اختیار کرده اند و درین نوع هم عدد وفی اگر یکجا بکنند آید و درین نوع هم عدد
یکجا کرده بشمارند کبیر بود و اگر زیر هر حرفی عدد جدا بگیرند صغیر گردد و ان درین روست است
زیقع دیگر و جلیش و دمت بگیر هفت و نوسخ و زنجوی بپذیر حفض
طفظ همین تحیه است که این بطرح جمل صغیر و هم کبیر در بیان استخراج طوالع بدانکه
دوازده برج بروی جمل کبیر ابجدی بیرون باید آورده که در علم حروف حکما برین طالع عمل
دارند و در عزوجات و در رساله بخوی همین حکم مسطور است اما آنچه غیر مختار است چون خواهی
که طالع شخصی از اشخاص طالب یا مطلوب استخراج کنی بگیر حروف اسم بعد اخذ تا عداد
جمل نگر که اصح است و بعضی اسم ام را نیز میگیرند بعده تحصیل اعداد را در دوازده کان
طرح کنند آنچه باقی ماند آنرا از برج جمل بکان قسمت بهر برجی که آخر رسد و باقیه سیری شود
همان برج طالع آن شخص بود برین مثال طالب و مطلوب اعداد اعداد طرح
جلال جمال طالب ۲ مطلوب ۲
باقی سیری شود طالع جلال برج سرطان باشد فقط و دو باقی از برج جمل تا ثور سیری
شود طالع جمال برج ثور باشد همین قیاس است بدانکه تقسیم قسمت بروج از اعداد اینست
حمل آرنیه ثور خاکی جوزا بادی سرطان آبی اسد آتش سنبله خاکی میزان بادی عقرب آبی
قوس آتش جدی خاکی دلو بادی حوت آبی فصل در بیان منسوبات تداخل تکسیرات که
بکلام طوایف از کواکب و بیان طوالع از بروج تعلق دارد بر حسب اختیار تداخل خاطر باید که سر مکشوف
میگردد والله غالب علی امره بدانکه متی سبین و متی لقی بحمل اند کوکب وی مریخ است مراتب تحریق
بشود است کوکب زهره است مراتب العودی بجوزا است کوکب وی عطارد است عناصر اربعی
بسرطان است کوکب وی قمر است و ترکیب مجموع باسد است کوکب وی شمس است و مرکب بحری بسنبله است
و کوکب وی عطارد است و تروبح وی زحل بعقرب است و کوکب وی مریخ و مرکب عددی بمیزان است

و کوکب وی

و کوکب وی زهره است و تمریخ حرفی بقوس است و کوکب وی مشتری است و تنفس بجدی است و کوکب
زحل است و دفن زوجی و فردی بحوت است و کوکب وی مشتری است بدانکه چون استخراج طالع
از تتمه او معلوم گردد اختیار عمل برین منسوبات بخشند تا فایده تمام حاصل آید چون طوالع
و بیان اسرار دعوت هر کوکب بعشق بر قدر تعداد صغیر و کبیر مطلوبش
با بدای ملائکه و نام شیاطین بکاتب بر حسب قطع مکرر یکی منظور و دیگر ماخوذ و ادهان
بخور در وقت عمل اتمام افتد بجهار طبع فهم من فهم شاید بهتر از عود و عنبر دیانتک غیر خالص
دیگر اگرچه علاوه از هر کوکبی بخور آورده اند این نیز خوب است
بدانکه چون عمل منسوب برین کوکب شود در اثنای عمل برین کلمات دعوت کنند
تا که با نام ملائکش بر قدر الوف نامش بنویسند تا بخورند کور در روغن کاو و یا گنجد بلعیم کرده
بسوزد و بچراغ نوا بیفت ایها الشیلة الحارة الیابسة المنیر الذین والحکمة
ملیت و فناء الکواکب فی نفاذة الملک و استعدت بک و علیها بنوکت بک اذا کیدت
عنها رجعت الیک فاذا قربت منها و تعرقت بک من نورک
تقبس و بضیاء تشرق و لک الفضل علی جمیعها و انت ملیک
علیهم و هم خدمک یسئلون و ان اقطرت و یتحسون اذا جامعت
فان تخالط معرفته و هالک انت تدرک عنه الشمالک و انشالک
ان تفعل فی مرادی و مقصودی دعوه بدانکه چون منسوب برین کوکب
شود در اثنای کلمات تنبیه کند ایها الشیلة الرطبة المبارکة
المفرحة اللطیفة الفطرة الحسنة الحلقة الضاحکة صاحب الحلی و الزینة و الذهب
و الفضة و الهوا و الطرب و السمع یتحرک به العیدان صاحب اللعب و المزاح و المقامرة
و البطالة المهابلة المستوجرة العاولة المحبة و خبر النکاح صاحب السرور اسالک ان تفعل
بی مرادی و مقصودی بدانکه چون عمل منسوب برین کوکب

ودر اثنای عمل مکتوب این کلمات فتیله کند ایها السید الفاضل الصادق
العادل الناطق الفهیم الی ما العالم المکاتب ای سبب العالم باخبار السموات
والارض القلیل الفرح المتشدد المالک فی التجارة الخبث الظنون الصادق اللطیف الکثیر
الخفیف فلا یوقف لک ولا تلفت فلم یوخذ ولم یتخذ یوصف انت مع السعود السعد ومع
النحوس النحو ومع ذکور ذکر ومع الاناث انثی ومع النهاریة نهاری ومع اللیل لیلی الک
ان تفعل بی مرادی ومقصودی دعوة القمر بدانکه چون عمل منسوب برین کوکب کرده
ودر اثنای عمل مکتوب این کلمات فتیله کند ایها السید السادات
البارد والرطب والمعتدل الجمیل الفرح السعد القاضی فی التدبیر المحب اللهم الهل واللعب
صاحب الرسل والاخبار وقلة کتما والبلد وسخی الکبیر الکریم الحکیم انت اقرب بهم الینا
فلکا اعظم هم نفعا وضرا انت مؤلف بین الکواکب الباقل لا برائها والمصلح بین
بعضها ببعض وبصلاحک یصلح کل شیء ولف ولک یفسد کل شیء اعطی الله لک
الکرامة والشرف والفضل اسالک ان تفعل بی مرادی ومقصودی دعوة الزحل
بدانکه چون عمل منسوب برین کوکب کرده ودر اثنای عمل مکتوب این کلمات فتیله کند انت
ایها السید العظیم الجم الکبیر شانه الرفیع قدره والعالیة الذرانت زحل الیابس
البارد الظلم النحوس الصادق القول النصب التعب المتعود بالغم والحزن المتجلی من الفرح
الشعالی المکان العالم الشیخ الطرب الشقی من الحسنة والسعید من السعدة اسالک ان
تفعل بی مرادی ومقصودی دعوة المشتری بدانکه چون عمل منسوب برین کوکب کرده
ودر اثنای عمل مکتوب این کلمات فتیله کند ایها السید المبارک الحکیم
الزکی الزاهد ماجع العظیمة الصالح الکریم السخی المعین الوفی بالعهد اسالک ان تفعل
بی مرادی ومقصودی بدانکه حسب عمل منسوب برین کوکب کرده ودر اثنای عمل
منسوب فتیله کند ایها السید الفاضل الحی الیابس الشجاع القلب المحتمل الدم

القوی الذکی

القوی الذکی القلب القاهر الغالب الباطش الحدید الصاحب الشر والعداوت والضرب والسجن
والکذب والنمیمة والقلیل المیالات باقبال الوحید الفرید الحامل السلاح الکثیر
النکاح اسالک ان تفعل بی مرادی ومقصودی مقدار مدة عمل هر روز یکان یکان
وارکار بندد وآن سی ونه است واسماء السیاطین ابلیس وکمان ونمرود وفرعون وشداد
وعاد وهامان وبرین منسوبات طوائف که بهر کوکبی منسوب اند بدانکه چون عمل منسوبات
طوائف بکواکب معلوم شود وبرای عمل راسانی پدید آید [illegible] اهل دیانت وملوک
وارباب شوکت وفلاح واصحاب خانها قدیم واکراد یعنی کردان وکوکنان وترسیان وجهودان
وجاه کنان وبیران وآنچه بدین ماند [illegible] امیر واتراک بعضی ترکان وارباب شوکت
وجلادان وجراحان ودردان وراه زنان وآنچه باین ماند [illegible] علما وفضلا
وسادات واهل مدارس وآنچه وارباب زهد وتقوی وقضاة [illegible] ملوک و
سلاطین واکبار ومردمان بزرگ وآنچه باین ماند [illegible] زنان وخواهران
وامردان وفاحشان وقاتوان واهل طرقان ومغنیان وآنچه بدین ماند [illegible] منسوب اند
[illegible] وزراء وتجار ومتصرفان ومردمان حکیم پیشه ونجا وموهبان وتقاب
وبیران ودردان دیشان وآنچه بدین ماند بعطارد منسوب اند [illegible] ترکان وسوداگران
وجاسوسان وصیادان بحر وعوام الناس وآنچه بدین ماند بقمر منسوب اند فصل بدانکه
اقوال صحیح نقل اسماء عظام که منقول آمده است اینجا مسطور میگردد بدانکه اکثر اقوال
مشایخ ومحدثان اتفاق بر آنست که اسم اعظم باری تعالی همین اسم ذات او است
[illegible] این اهل دین وکشف شود وموصوف بصفات محموده گردد ونقش این اسم
مثلث بود وفص خاتم ابریشم بود اما بدانکه بعضی علماء دین ومحققان ثابت بدانند
اسماء اعظم باری تعالی نامها است [illegible] یا حنان یا منان یا ذا العرش
الکریم [illegible] مدرک اسفار وصاحب حال گردد ومعطوف کل [illegible] بود اما [illegible]

محبوب و مقبول همه عالم گردد و نقش ثانی در ربع مقید و نقش ثالث در مثلث خمسه
الملوک و السلاطین بهترین و افضل زرا اما [illegible] در مثلث نقره بر کاسه پایان
و کرامی عنزیز بدیع الناس شریف قمر اما مسیح این نام مقبول و جهانی گردد و در هر صفت متعلق
گردد و حرفی مستولی نشده باشد که بر وی سود و عمله اعتقاد آن مسیح چون با وضو بخندد
مسیح و اگر بود و ستوده ملائکه گردد امیر المؤمنین علی کرم الله تعالی وجهه از آن میگوید که
مسیح این اسم بوده اند بملاذ امت عظیم اما بدانکه بعضی از علما بر آنند که اسم اعظم
خدای تعالی این دو نام [illegible] یا [illegible] یعنی اصدف پس بر خیا چون خواست
که عرش بلقیس را که از یکماه راه بود در مدت یک زدن چشم بر سلیمان پیغامبر علیه السلام
بیاورد بر این دو نام مذکور دعوة کرد حاضر شد عرش خدا بر انبیا و عیسی پیغامبر علیه السلام
چون خواست که مرده را زنده کردی و دیگر در روز جنگ بدر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
سر مبارک بسجده نهادی هم بدان دو نام مذکور دعوت میکرد اما نقش اول و ثانی در مثلث
اولی است بشرف قمر فص نقره جلالی مسنون و متواضع وی کردند هم خواست وی را دلالت
دهد اما مسیح نامهای مذکور قادر بر کارهای نیک کرد و توفیق یابد و صاحب اسرار گردد و دارد
صفا پدید آید و روح وی غالب بر نفس او آید اما بدانکه امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه
صحیح منقول است و بعضی علما این قول را اختیار کرده اند که اسم اعظم این حروف متشابه
کلام الله است [illegible] مسیح این الاف روح وی قادر بر حواس خمسه گردد و ترقی در [illegible]
یابد هر که نقش این بر خود دارد آدمیان و پریان را از و ترسد و مهیب و معظم در نظر [illegible]
در مثلث اولی است اما بدانکه بعضی علما بر آنند که این اسم اعظم خدای تبارک و تعالی
این نامها است یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible] یا علی یا [illegible] مسیح اول مقرب
درگاه اعلی گردد و ایمنی یابد و ثانی از صفات بشری بصفات ملکی بدل گردد و ثالث را
کشف روح گردد [illegible] مسیح این نام محبوب حضرت اعلی گردد [illegible] مقاصد

دیرا دلت دهد

دیرا دلت دهد و هر که نقش وی با خود دارد مقبول عالم گردد و بدرجه عالیه رسد اما اگر کسی
برای مردی خود قمر در این میزان طالب برای زن در نور طالب فقط یا اهل
بر عشت ادینه [illegible] مسیح این اسم عائد گردد حقیقت عبادی را روی نماید
و مهمات دینی و دنیاوی وی بخیر انجامد مهابت در نگاه و فرش افتد هر که نقش
وی بر خود دارد جمله خلایق مطیع شوند و صاحب عمل بنام مذکور دایم الوصف باید
اما بدانکه بروایت صحیح در اخبار آمده است که از بزرگان دین ده سال یا از خدا
تعالی میخواست که اسم اعظم را کرامت فرماید بعضی گویند که انس مالک بود و در این
نامها بخواب نمودند که اسم اعظم اینست یا فارج الهم یا کاشف الغم و یا صادق
الوعد یا مونیا بالوعد یا مجیب دعوة المضطرین یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت مسیح
این نامها بهر حاجتی که دعوة کند خدای تعالی روا کند [illegible] مسیح این اسم ولی گردد
و اسرار احوال وی سر وی فرو خوانند و ملهم کل اسرار گردد و هر که نقش وی بر خود
دارد در امان حق باشد و از همه مکروهات ایمن باشد اما بدانکه کعب احبار رضی الله عنه
که عیسی علیه السلام چون خواستی که مرده را زنده کند دو رکعت نماز کند او وی و خدای را حمد و ثنا
گفتی پس دستها بدعا برداشتی و باین نامها دعا کردی اسم اعظم اینست یا حی یا قیوم
یا الله یا رحمن یا ذا الجلال و الاکرام یا نور السموات و الارض و ما بینهما و رب العرش العظیم
هر که مسیح ذا الجلال و الاکرام کرد برای دفع مهمات بی نیاز گردد و مؤثر شود و بنعمت
هر دو جهان مشرف گردد و هر که مسیح النور بود اسرار تجلی بیند و باطنش بنور معرفت
منور گردد اما بدانکه ابن سلمه رضی الله عنه از رسول علیه السلام روایت کرده است که سماع
دادم از پیغامبر صلی الله علیه و سلم که اسم اعظم در این آیات معظم است و از آن
مسیح این است یا [illegible] لا انت [illegible] مسیح
مقرب درگاه اعلی گردد و از لعبت دینی و دنیاوی [illegible] یافته باشد

اما بزبان دل گوئید هر که نقش او مربع کند برای حفظ هر چیزی شاید و اهل فروق بود
اما مسبح [illegible] اهل عظمت و در هر دو جهان بزرگی یابد هر که نقش وی بر مثلث
کند و بر خود دارد نزد جمیع خلایق با حرمت و با عظمت باشد اما بدانکه در کتاب عقد
احادیث با کثر اقوال آورده اند و آن آنست که اسم اعظم خدا تعالی در آخر سوره
حشر است اینست یا [illegible] السموات و الارض یا الاول و الآخر
یا [illegible] یا قریب یا مجیب مسبح اهل مشاهد
نزد و هر که نقش وی بر خود دارد نزدیک ملوک و سلاطین و عند جمیع الناس محبوب گردد
فص مثلث [illegible] اما بدانکه روایت میکند ابو علی جبر رحمة الله تعالی
علیه گفت من دیدم پیغامبر خدا تعالی که این هفت اسم اعظم است بعده پرسیدم چگونه
عمل این اسماء اختیار کنم پیغامبر فرمود چهل روز روزه بدار و هر شب افطار کن با کل اقل
القلیل و ذاکر باش بسیار این اسماء را بعد عوات در جات بعده ببینی عجائبها چنانچه
تو صواب از دل غیر محصور و این فوایدی که مذکور حدیث کرده شده است میان قبر و منبر یعنی
بر صحبت این دو چیز است یعنی بر سر منبر گفته و قبر پیغامبر هم اقرب آنجا گفته آمد اما عمل بر
اسمی بر شرط اسماء مذکور مطور است اینست یا الله یا حی یا قیوم یا ذا الجلال و الاکرام
یا [illegible] یا نور الله نورا اما بدانکه در وسیلة القلوب آورده اند که
ابن عباس رضی الله عنه از رسول علیه السلام پرسید که اسم اعظم کدام است فرمود که اسم اعظم
در این آیت است قوله تعالی و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم
و فی [illegible] الله لا اله الا هو الحی القیوم الی هو العظیم فی آخر آیة آل عمران
الله لا اله الا هو الحی القیوم الی یا آیات الله و لهم عذاب شدید و الله عزیز ذو
انتقام اما مسبح [illegible] اهل عزت و ولی گردد و در مقام قرب برسد مبارز میدان و
صلابت گردد و هر که نقش این نام را بر خود دارد خدای داند با چه و دیعت و نهاده [illegible]

الاخلوقات

الا المخلوقات عالم صغیر و کبیر که وی را دوست ندارد برای جمیع ایتلاف محبت و قربت
و موانست و الفت مایل جز این نیست صالح مربع است [illegible] مشتری فص
من الفضة اما بدانکه از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه مرویست که فرموده
اند که مدت بود تا من از حق تعالی میخواستم تا مرا اسم اعظم خود کرامت فرماید در خواب دیدم
که آینده بیامد و گفت که ما این نام دعوت کنید اینست [illegible]
[illegible] اما مسبح این اسم [illegible] خزاین اسرار ملک
و ملکوت گردد و صاحب ولایت و اهل نعمت گردد و اما بدانکه روایت کرده بود یعقوب
طائی رضی الله عنه از امام اسحاق سنجری که او گفت پیوسته از خدای می خواستم تا مرا اسم اعظم
خود کرامت کند در خواب دیدم بر سیاره نوشته در نظر من آمد که اسم اعظم در این آیه است
فی قوله تعالی و عنت الوجوه للحی القیوم اما بدانکه در این آیه کلمه
مثلث از دو اسم گشته نقش بر واجب بود و اگر نام خود با مطلوب عدد شش قسم کنیم خود
مقصود بر دست تو است اگر فص خاتم از زر یا نقره یا رصاص نقر یکشنبه ساعة شمس
[illegible] قوله تعالی لعائر لذی هذا القرآن الی آخره ابو یعقوب را که اسماء اعظم در خواب
نمودند اینست هو الله الذی لا اله الا هو [illegible] بزرگان دین گفته اند الا اسم اعظم
مسبح این صاحب گردد و از عین الیقین بحق الیقین رسد [illegible] الغیب و الشهادة
مسبح این اسم صاحب کشف و کرامت گردد [illegible] این هر دو نام مربع
یا مثمن برای جمیع خیرات و برکات و [illegible]
مسبح این اسم هر چه خواهد خدا تعالی عطا کند و بکل مرادات واصل گردد [illegible]
مسبح این اسم مطهر از کل ملوثات نفس و دنیا پاک گردد و خاص الخاص [illegible] مسبح
این اسم سلیم القلب گردد و ملک صفات و عالی درجات و مقامات شود در زمره محفوظان
داخل گردد و هر که نقش این اسم بر خود دارد محفوظ از کل آفات و نکبات [illegible] مربع را صالح است

مسبح این اسم حقیقت از جان روی نماید و بر اسرار حقیقت اسماء صفات و اشیاء
ظاهر و باطن اطلاع دهد [illegible] مسبح این اسم قادر احوال نفس خود گردد و مسبح کل کس
بر وی نرسد نفس وی یار از جهت امانی از دیو و پری و کل عفاریت و سحر و جادوی است [illegible]
[illegible] مسبح این اسم را یعنی چهار [illegible] هر کسی بر مسبح کند میان
مردمان با مهابت بود مظفر و منصور باشد [illegible] مسبح این اسم یعنی المتکبر قادر بر جمیع اسرار
گردد و آسمانیان و زمینیان بزرگ خدا دانند و نفس وی را هیچ جابری و ظالمی و اهل وی را زیر
دست نتوانند و زبان کل عالم بر وی بسته بود نقش لوح مربع اعمال مسبح این اسم صاحب خضوع
و حضور بحضرت اعلی گردد و بمقام تخلقوا باسماء الله [illegible] مسبح این اسم در ملکوت
باشد و بوقت [illegible] دعوة ملائکه بدعا [illegible] آمین گویند هر که نقش این اسم مذکور بر خود دارد
و فصل نقره در لوح مثلث حق تعالی فرشتگان را گمارد که هر جا که آن بنده رود نگاهدارنده
از کل مکروهات و آفات و نکبات و جمیع اشرار باز دارند و در خیرات مدد نمایند منصور
مسبح این اسم مقام مشاهده و شهود آید و کشف در مغیبات یابد [illegible] هر که نقش این اسم را در فص زر و یا نقره مثلث کند برکات و آثار گوناگون بر وی وارد
شود و نزدیک اهل اکرام گردد و بر ذوق بهر نعمت بود و مقبول همه عالم و دوست [illegible]
و ملک جدا آید و ابواب مراد است بر وی مفتوح گردد [illegible] این
اسم چشمهای اسرار باطن وی باز کند و کفایت مهمات و حصول مراد است [illegible] اما هر که
این اسم را نقش کند و بر خود دارد یا فص [illegible] از زر یا نقره در لوح مثلث کند [illegible]
کارهای وی نیز بر او تنگ [illegible] روزگار نگیرد و [illegible] همیشه عصمت بود
بدانکه منقول است از [illegible] که اسم اعظم اینست [illegible] و [illegible]
ذالجلال والاکرام مسبح این اسم اغنای باطن پدید آید و محبت از غیر بردارد و [illegible]
[illegible] را که [illegible] اعظم کرامت شده در یک مصراع بیت آورده است

اگر خسرو

اگر خسرو پس از مردن حیات جاودان خواهی بگو یا حی یا قیوم یا حنان یا منان هر که
تسبیح کند یا حنان یا منان در ماه آسمان گشاده کند حق تعالی در اوقات رحمت یا در
سر دل وی نوری از انوار مشاهده طالع گرداند اما هر که نقش کند [illegible] در مثلث
بر خود دارد بهر صفتی که باشد در صفر مردمان همه گاه مقبول و منصور و مظفر گردد و اهل عظمت باشد
اما بدانکه [illegible] باعراب مثلث و جامع چندین اسماء است ذالجلال وی
انت الله الذی لا اله الا هو و از ناء وی هو الهادی و از اعداد [illegible] از ابجدی شش است
محیط حروف و اوست و این مخصوص منبر پیغامبری رائی برای حکیمان و عجائبات داده
شده است و این حروف جامع چندین اسماء است [illegible]
انوار و از مجازی صد و هفده است محیط الغرابت و اعداد نه عدد است محیط
حروف حقایق و آن جامع کل حروف اجاد است و ضایع و وقف اعداد او دست
و مثلث اول مشکل از اعداد و فرق از دو است و آن مثلث است و این محیط دو اسم
اعظم در وی نه هزار و نه صد و نود و نه خاصیت است که همه بر این شکل حقایق میگفت
استاد ما اکسیر الریح یحیی کرشاکر ذا بوالعرف عجمی است و او شاگرد ابراهیم مصری است
و او شاگرد ان خود را امامت مشرق و مغرب داده بود یکی از ایشان خواجه عبدالرحمن
حاربی والله اعلم فائده اما از این هر سه اعداد بهر چه مثلث بنگارند قاضی حاجات
بود و فواید و بر اداشتن نکبت بعضی چیزهائی که تجارب آمده است آنرا نوشته آمد فقط
هر که مسبح بعدد شش بود مقرب نعمت شش جهات باشد و برای هر کاری و بیتی
دعوت کند بر آید والله اعلم فصل در بیان استخراج اسماء ملائکه موکلات
که منسوب اند به بیست و هشت حرف دوازده بروج و هفت کواکب و چهار
عنصر بدانکه کل حروف تهجی را چون بدرجه تکسیر بنگری هیچ نباشد که از وی
بدون نیاید هر حرف بجای نعمت و اعراب و شایسته افکار این علم امضی و مانع

صلوات تعالی علیه وسلم فرماید که شمه ازان ادمی را هم باشد فرمود آنکه الاب
سر لا یعلم الا الله فیه و این خود ظاهر است که کودکی چون در حالت حروف تهجی را
تمام میکند چشم باطنش بینا میگردد زیرا آنچه بر تخته او بود چه تکسیر بهای دیگر و نقطه
پدید میآید که شمع نتوان دادن و در تکسیر تا چه تعیینها است بدانکه چون لوح
و از عمل حروف بسر داخته باشی پس سابق است اول در وی اسم ملک موکل عناصر را
بعده ازان کوکب سبت تمام ایام بعده ازان برج اول ازان حروف بنویسد
در انگاه دارد و در عکس این ولا و اگر عنصری که طالع کوکبی و برجی مستوی نباشد
پس عمل بطالع لوح افتد زیرا آنچه طالعش بحرف خواهد بود و حرفی بعنصری
فحسب اما بعد اسماء ملائکه از درجه حروف تهجی تعیین کنیم تا غلط
در حروف و اعراب نیفتد پس مفرد یک حرف متحرک را گویند و مرکب دو حرف را گویند
اول متحرک و ثانی ساکن و در آخر این اسما بیشتر کلمه ایل یکسر همزه و سکون یا ایل
و کلمه ایل یکی از اسم الله است اول یازده مرکب یکسر و دهم با اول مرکب
بفتح بیستم مفرد یکسر با کلمه ایل غیر همزه است اینست موکل حرف مذکور الفاء
پنجم با دوم مرکب بفتح و دهم مفرد بفتح با کلمه ایل اینست جبرائیل موکل حرف مذکور الفاء
هشتم دهم با یازدهم مرکب بفتح با کلمه ایل اینست عزرائیل موکل حرف مذکور الفاء بیست
و چهارم با بیست و هشتم مرکب یکسر بیست و دوم با اول مرکب بفتح با کلمه ایل میکائیل
موکل حرف مذکور جیم بیست و دویم با بیست و سیوم مرکب بفتح بیستم با اول
مرکب بفتح ایل اینست موکل حرف مذکور اسم با بیست و پنجم مرکب بفتح
بیست و دوم مفرد بفتح بیستم مفرد یکسر با کلمه ایل غیر همزه اینست سنقفیل موکل حرف
مذکور بیست و چهارم با بیست و هفتم مرکب بفتح بیست و دوم با اول مرکب بفتح
با کلمه ایل اینست موکل حرف مذکور هشتم با دهم مرکب بفتح هشتم

با اول مرکب

با اول مرکب بفتح با کلمه ایل اینست موکل حرف مذکور [redacted] اول با یکت
و هفتم و دهم با اول مرکب بفتح هشت نزدهم مفرد یکسر با کلمه ایل غیر همزه اینست
موکل حرف مذکور [illegible] اول مفرد بفتح بیست و چهارم نیز مفرد بفتح
بیست و ششم با اول مرکب بفتح بیست و دوم یکسر با کلمه ایل غیر همزه اینست
موکل حرف مذکور [illegible] چهاردهم با دهم مرکب بفتح بیستم با اول مرکب بفتح با کلمه ایل اینست
موکل حرف مذکور [illegible] بیست و هفتم با بیست و چهارم مرکب بفتح با کلمه ایل
اینست [illegible] مذکور [illegible] بیست و هفتم با بیست و چهارم مرکب بفتح دهم با اول
مرکب بفتح بیستم مفرد یکسر با کلمه ایل غیر همزه اینست [illegible] موکل حرف مذکور الفاء
اول با بیست و ششم با اول مرکب بفتح با کلمه ایل اینست [illegible] موکل حرف مذکور
[illegible] هشتم دهم مفرد بفتح هشت نزدهم مفرد بفتح بیست و دوم با اول مرکب بفتح با کلمه ایل اینست
[illegible] موکل حرف مذکور الفاء اول با دوازدهم مرکب یکسر بیست و چهارم با بیست
و سیوم مرکب بفتح هشتم مفرد یکسر با کلمه ایل غیر همزه اینست [illegible] موکل حرف مذکور
بیست و سیوم مفرد بفتح بیست و ششم مفرد بفتح اینست لوزا موکل حرف مذکور
بیست و سیوم با بیست و ششم مرکب بفتح بیست و چهارم با اول مرکب بفتح اینست لوزا
موکل حرف مذکور الفاء بیست و سیوم مفرد بفتح بیست و هفتم با اول مرکب بفتح اینست
لوزا موکل حرف مذکور الفاء دوازدهم با دهم مرکب بفتح هشتم مفرد بفتح بیست و چهارم
با اول مرکب بفتح بیست و دوم مفرد یکسر با کلمه ایل غیر همزه اینست [illegible] موکل
حرف مذکور الفاء هشتم دهم با هشت نزدهم مرکب بفتح دهم با اول مرکب بفتح با کلمه ایل اینست
[illegible] موکل حرف مذکور الفاء هشتم مفرد بفتح هشتم با بیست و ششم مرکب
برفع با دهم با اول مرکب بفتح با نزدهم با اول نیز مرکب بفتح با کلمه ایل اینست
موکل حرف مذکور [illegible] دهم با بیست ششم مرکب بفتح برفع بیست و هشتم با اول

مرکب بفتح با کلمه اهل اینست [illegible] موکل حرف مذکور [illegible] ششم با بیست باشد
و ششم مرکب بفتح بیست و سیوم با اول مرکب بفتح بیست و سیوم با اول نیز مرکب بفتح اینست
[illegible] موکل حرف مذکور [illegible] دهم با بیست مرکب بفتح سیوم مفرد بفتح بیست
و چهارم با اول مرکب با کلمه اهل اینست [illegible] موکل حرف مذکور است [illegible]
هشتم با بیست و ششم مرکب بفتح دهم مفرد بفتح دوم با اول مرکب بفتح با کلمه اهل اینست
[illegible] موکل حرف مذکور [illegible] دوازدهم مفرد بفتح دهم با اول مرکب بفتح بیست و دوم
با بیست هشتم مرکب بکسر شانزدهم با اول مرکب بفتح با کلمه اهل اینست [illegible]
موکل حرف مذکور [illegible] دوازدهم بفتح دهم اینست [illegible] موکل برج مذکور
[illegible] ماهیست استخراج ملک موکل حرف حرف مسموم گذشته [illegible] عزرائیل
یعنی موکل حرف ثالث از تهجی موکل برج مذکور هم مانند [illegible] دوازدهم مفرد
بفتح دهم با اول مرکب بفتح با کلمه اهل اینست [illegible] موکل موکل برج مذکور [illegible]
بیست و ششم مفرد بفتح بیست و هفتم مفرد بفتح بیستم با اول بفتح با کلمه اهل اینست
[illegible] موکل برج مذکور [illegible] دوازدهم مفرد بفتح با اول مرکب بفتح شانزدهم
مفرد بفتح با کلمه اهل غیر همزه اینست [illegible] موکل برج مذکور [illegible] دوازدهم با بیست
و چهارم مرکب بفتح بیست و دوم مفرد بکسر با کلمه اهل غیر همزه اینست [illegible] موکل
برج مذکور [illegible] بیست و هفتم با بیست و چهارم مرکب بفتح دهم با اول مرکب
بفتح بیست و دوم مفرد بکسر با کلمه اهل غیر همزه اینست [illegible] موکل برج مذکور
[illegible] چهاردهم با دهم مرکب بفتح چهاردهم نیز با اول مرکب بفتح با کلمه اهل
اینست [illegible] موکل برج مذکور [illegible] دوازدهم مفرد بفتح دهم با اول
مرکب بفتح شانزدهم با اول مرکب بفتح با کلمه اهل اینست [illegible] موکل برج
مذکور [illegible] دوازدهم با بیست و چهارم مرکب بفتح بیست و دوم با اول

مرکب بفتح

مرکب بفتح با کلمه اهل اینست [illegible] موکل برج مذکور [illegible] چهاردهم با ششم مرکب
بفتح بیست با بیست و دوم مرکب بیست و هشتم با اول مرکب بفتح با کلمه اهل اینست
[illegible] موکل برج مذکور [illegible] بیست و هشتم با بیست
و یکم مرکب بفتح دوم با اول مرکب بفتح بیست و سیوم مفرد بفتح اینست [illegible] موکل
برج مذکور [illegible] بیست و دوم مفرد بفتح بیست و سیوم با بیست و هشتم
با اول مرکب بفتح بیست [illegible] موکل کوکب مذکور [illegible] با اول مرکب بفتح دوازدهم
مفرد بفتح بیست و چهارم با بیست و ششم مرکب بفتح دهم مفرد بفتح اینست
[illegible] موکل کوکب مذکور [illegible] اول مفرد بفتح دوازدهم با اول مرکب بفتح بیست
و دوم با اول که بصورت بیست و هشتم است مرکب بفتح بیست [illegible] موکل کوکب
مذکور [illegible] سیوم مفرد بفتح بیست و یکم مفرد بفتح بیست و ششم بفتح با کلمه اهل اینست [illegible]
موکل کوکب مذکور [illegible] اول با دوم مرکب بفتح بیست و یکم مفرد بیست و هشتم با اول مرکب
بفتح با کلمه اهل اینست [illegible] موکل کوکب مذکور [illegible] دوم با هفتم مرکب بفتح
دهم با اول مرکب بفتح هشتم مفرد بفتح اینست [illegible] موکل کوکب مذکور [illegible] دوم با
و هفتم بفتح بیست و هشتم با اول مرکب بفتح با کلمه اهل اینست [illegible] موکل کوکب مذکور
[illegible] بیست و یکم با بیست و سیوم مرکب بفتح بیست و چهارم با بیست و هشتم مرکب
بکسر بیست و چهارم مفرد بفتح اینست [illegible] موکل کوکب عنصر مذکور [illegible] بیست و چهارم
اول مرکب بفتح بیستم مفرد بیست و چهارم با بیست و هشتم مرکب بکسر بیست و چهارم
مفرد بفتح اینست [illegible] موکل عنصر مذکور [illegible] مفرد بفتح اینست و پنجم اما اول مرکب
بفتح دهم با بیست و هشتم مرکب بکسر اینست [illegible] موکل عنصر مذکور [illegible] دوم
با بیست و پنجم مرکب بفتح بیست و هشتم با اول مرکب بفتح بیست و پنجم با اول مرکب
بفتح اینست [illegible] موکل [illegible] فی بیان النکات فی صورت عمل و شرائط

دعوت و تصرفات اسماء الله تعالی هر چند نکته محصور است و الله تعالی اعلم
باشیم والله یلقی السر [illegible] کلی از هر اسم الله تعالی و جل بدانیم هر قدر حوصله که وی
گنجی خطر است یعنی هر چه یابد بار ادراک قلب و هر چه پیش آید بار ادات خدای
و بدان نیاز مند گردیم پس نظر کنیم بالهام الله الهادی در معانی وی بر وفق مراد و مقصود
و مطلوب قلب و شایسته عمل گردیم بطهارت دل و زبان و تن بتوفیق الله المعطی
[illegible] یعنی بوقت ارادت دل بوهم کلی چنان نگاریم که هیچ تردد در راه نیابد
و تحقیق که هر راه بر آمد فقط از حرفی چون حرفی شود آن شخص گردیده و کرده بنمود کتابت
کتابت پیش فرموده الوهاب علی [illegible] آمد بسر حرف که بسر هر حرف هر اسماء الله
و اسماء الله بسی فوائد و آثار وی در وی موجود است و اعتبار است اگر همین اکتفا کنیم
و یا مجموع حروف وی بعدد کسر عددی فی و کسرین که بر حسب عمل بود و یا حروف اسم طالب
و مطلوب بعدد یکسر زمانی احد حروف اول سطور سطر اول کنند و اخذ از منظور سطر دوم
رسم کنند بعده این را بهفت سطر کسر زمام بجو بخند بعده ازین هم حروف اول و آخر سطر بالجمل
صغیر و یا کبیر اخذ کرد باقی از محصول وی ارقام نگرد از آن اعداد لعشه بپردار بوفق تمام
و کلمات منظوم ماخوذ بظهر شش بنگارد و اسماء ملائکه نیز مختار است و غیر کسر وجوب اما
خواستیم خصوص دارد و علی التخصیص بعد آنرا چون طالبش بود بر حسب حوایج خود مطلوب
اوست و اگر مخلص راست خود کنون دار دبر است شخص وی مفتاح رموز بود خود اسرار
فتح گردد الله یفتح الابواب [illegible] در استعداد شرایط دعوة اینست یعنی قلیل
النوم و اهل الصوم و کل الحلال و صدق المقال و ترک الحیوانات و انتظار الزمان
و خلو معده از طعام و طهارت کل اجسام و نیت اخلاص و مکشوف الراس و محل خلوت
و توهم اجابت و محافظت اوقات و صحت تسبیحات و سرعت اعمال و تصدیق اشکال
و حضور قلب و علائق سلب و دل ترسان و چشم گریان و باذکار میل و قیام بلیل و استقبال قبله

ودوم

ودوم توبه و محل تاریک و بر بوریا نشین و چشم بر بستن و حظر مالیدن بنظر و تعداد روی و اجبار
بر کبیر دو و عدد در اشش قطع نگر بنویسد بسین او تحسین چهار بچهار طبع و کلمات
منظوم احرف بر ظهر وی نیکا راین [illegible] در دعوت صغیر و کبیر که بدرجه حروف
کبیر زیرا آنکه احاطه است و بغیر صغیر اما بدرجه اعداد اکبر است زیرا آنکه احاطه اسماء و بعضی
است پس بدانکه هر اسم از اسم الله تعالی که در جهانی گوناگون دارد بحروف تعداد است پس
کار مشغولی مدرکی است و منتظر باید بود که اطلاع که در عجیب است لا ریب یعنی بر شش
حروف هر حرفی باید استاد چنانکه جمع مجموع عددی هزده کبیر یا بیست یعنی حاء و بر آنست
کبیر یا نه و یای و بر اده کبیر یا یازده مختار است و بیست و هشت اعداد دعوت مجموع
بحسر اش هشت بار یا نه بار یا ضعیف حروف دوم و هر باری بعد اتمام تسبیح متصلا اسم موکل
آن حروف نیز دعوت کند یکبار و دعوة اسماء با حرف ندا است پس چون درجه حروف
تمام بدرجه تعداد مشغول بود تا که عمل تمام گردد که مدت بتعداد است آنجا ملک نمی گنجد کار
با ملک است بشرط آنکه اذکر الله کثیرا لعلکم تفلحون موذ آید که مستند است یعنی در مقام اما
عند المتکبرة قلوبهم لا علی ملازمت شرط است مطلوب بنماید [illegible] تسبیح
شود و در ذکر به تنها شخص ذاکر یک ملائکه و مواد متعبد و والی و مصلح و مؤمن
و متقی و اهل ریاضت و سلوک و ولایت و جمعه که موی اندام است چه گویند
غیر محصور را اهل حشو نیست یعنی معائنه است که گفتیم تسبیح لله ما فی السموات و الارض
اما تسبیح بدو نظر بود یکی بر حسب تعداد کبیر که کدام آمده تمام مقصود بود دوم دعوات
بحروف و تعداد نیز بر آنچه مسمی بود این خود نیاید مگر بتخصیص و بضم مختار است بطالب
کثیر پدید آید هذه النعمة من عطاء الله المعطی زیرا آنکه در حق او اسم اعظم میگردد [illegible]
اگر عملی آن اسم اعظم یعنی اسماء افراد بحروف صالح الموانست بین الشخصین
اما مثل حی قیوم یعنی اعداد و ازواج برای اصلاح احسن است و اعداد افراد برای

وی اقبح است پس چون مطلوب محبت و الفت و اصلاح میان دو کس است پس دو اسم
که لایق برای مودت بود الودود و الوهاب که خاصه مزاجیت است و طالب
و مطلوب از همه اعداد بعد جمع و تثلیث باقی وی در روز جمعه است که آن روز
صالح بود در لوح مربع بوفق عددی است و اگر محض محبت خود مخصوص است یا مثلث اگر نوشته
او بود اما بواسطه قالبیت و طول سوختن که در صورت عمل بعد حصول استعداد مذکور
چون انشراح باطن وی بروی تمامی وقت در آید کشیده آنچه کشیده بعد صوم صلوة الله
از رسول نیست نفل دو رکعت نماز بعد فاتحه یازده بار و در دوم نیز بعد فاتحه چهارده بار
این آیه قرآن مجید می خوانند که خزانه اسرار حروف این آیت است اگر کوئی تمام کتابت
آنجا مندرج است بیت ن گفته شده آیه فواید اندازه قلب نیست که شرح این داند
اما سر آیت از قرآن خود در یکدم است اگر سرعت در اعمال طلبند فقط اما اعداد کل
بر مراتب شمرند بکسر شمارند پس کاذب الاعمال اما نکته و آن گوهر جان و غواص
دریای قرآن که توافق بر خمسه صلوات است اول و آخر آیه مذکور با رباب اما از اول
آیت او این قلب احاد و بعدی اولین سر عشرات کبیر و از آخرین آیت دو حرفی پیش
از سینها بودند با قلب احادی که بعد دلها باشد ترتیب کن مکرر یابی بحث تفرع است
خدای نگاهدارد مصرع بخمی از غیبی که گذارد یا باطن یا باطن یا باطن اما نکته
در سبب حرف مذکور بلا تکرار کرده اند بعد مشتبه الحرف کرده تکسیر و فیقی کنند با از حروف
با از اعداد که پس فایده عجب دست آید و شرح کنند جدی شود اما چیزی فواید گفته شود
پس بود کدام و عفاریت حروف پس چیک سخن بر کنیم دینی در امور هر چه آید
و در هر چه باید و بر اندکار و مند ذاکر قراة با عداد الحرف باید که بر شرایط معمول بوده باشد
مخصوص آیه مذکور است ثم انزل علیکم من بعد الغم امنة نعاسا تا بذات
الصدور برای برآمدن همه که دشوار تر باشد چهل روز هر روز چهل بار آیه مذکور

بخواند آن مهم

بخواند آن مهم بکفایت رسد برای هم کسی دشمن را بیست و نه روز هر روز بیست و نه
بار بخواند برای بیغم شدن از غمها نوزده روز هر روز نوزده بار بخواند
برای توانگری یازده روز هر روز یازده بار بخواند برای دفع تب بنویسد سه روز
بخوراند برای دفع دنبل هفت روز هفت بار بخواند بدمد بر شود برای
سلامت نفس و مال و فرزند و زن هر روز پنج بار بخواند در امان حق باشد دیگر نشستن
حاجت نیست بعد فراغ درودی فرستد بعده یکبار این دعا و عظام میخواند
باز در روز پیغامبر خدای عز و جل باید فرستاد اهتمام دعا اینست اللهم
انی اسالک باسمک الاعظم یا الله و اسالک باسم الاعظم یا حی یا قیوم
و اسالک باسم الاعظم که هیچ عض و اسالک باسم الاعظم یا الله یا رحمن یا رحیم یا حنان
یا منان یا ذا العرش الکریم اسالک باسمائک العظام یا واحد یا احد یا صمد یا فرد
یا وتر یا علی یا کبیر و اسالک باسمائک العظام یا فارج الهم و یا کاشف الغم و یا
صادق الوعد و یا موفیا بالعهد یا مجیب دعوة المضطرین یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت
و اسالک باسمائک العظام یا حی یا قیوم یا الله یا رحمن یا ذا الجلال و الاکرام یا نور السموات
و الارض یا قریب یا مجیب و اسالک باسمائک العظام و فی قولک و الهکم اله واحد لا اله
الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض
من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم
و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض
و لا یئوده حفظهما و هو العلی العظیم الله لا اله الا هو
نزل علیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه و انزل التوراة
و الانجیل من قبل هدی للناس و انزل الفرقان ان الذین کفروا
بایات الله لهم عذاب شدید و الله عزیز ذو انتقام

تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء
وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شيء
قدير وعنت الوجوه للحي القيوم وقد خاب من حمل ظلما
ومن يعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا يخاف ظلما ولا هضما لو انزلنا هذا القرآن
على جبل لرأيته خاشعا متصدعا من خشية الله وتلك الامثال
نضربها للناس لعلهم يتفكرون هو الله الذي لا اله الا هو عالم
الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم هو الله الذي لا اله الا هو الملك
القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله
عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنى
يسبح له ما في السموات والارض وهو العزيز الحكيم بعد سلام يعد
بامداد خوشبوئي عمل مجرب مطلوب است بكنند در خلوت گاه عمل كرده اند و با شفا گاه
بچشانند و اگر آن معجون مخلطي از علم اسرار طلسمي پديد آيد خود بند كرده اگر كرده با انواع حال
با مناسبت افعال اعمال بخيرات فقط اما آنكه اسباب تكسير هر نوعي بود در مثال اعمال
تكسير است كه سه نوع است اعمال دوستي اما عمل كه جمله آن باشد طالب مطلوب
الحب باشد و در المحبت بالخلة بالعاطفة بالمشقة بالرحمة هر چه حاجت بود در يا اخرين
بياد در يوم و كوكب الاحد الاثنين الثالث الاربعا الخميس الجمعة السبت و اسم
موكل حروف طالب و مطلوب و اسم الله تبكسير زمام هفت سطري كه بالا مذكور است
بكنند و حاجت و طبايع و از آن برج و كوكب و طالع يا رحل سعد يا چنانكه خواهي حروف
مبسوط كردان تبكسير آن سطر براي تزويج قلب و باطن در كل امور و نزديك جميع خلايق و محبت
و المحبت يا قلق براي رفتن غم ها و اندوه ها [illegible] خاصه است [illegible]
و حفظ ها ذكرها و امرها و غيرها را اما حروف [illegible] خاصه است براي اثبات

وصبر و بعهد و وفا و صفا را اما حروف [illegible] خاصه است تيسير امور و تسهيل
حاجات و طلب صنعتها و حكمت را چنانكه كيميا و براي عفو و بركات و نفع و آنچه بدل ماند
[illegible] بدانكه عمل اول اگر جمع كنند حروف هاء و يا بس را در مثلث
كه بعمودي و يا بر ترتيب توالي بعد و فوق حرفي در مربع كنند و اگر عددي از حروف هاء يا بس
در مربع بود اين صالح آيد براي دفع موضعهاي كه برودتي در طوق بود چنانكه تب و بلغمي و مفلوج
يعني آنكه از سال يا بسيار كند و صاحب تقوه را و آنچه بدين ماند بر امور نفساني طيب
كند الحي نام اين اعمال غير نزي گفته اند فوايد بسيار دهند و شوند و بخوانند يا آنكه بر مريض
افسون كنند بر حروف مذكور و سندوي بنفت كه حرفي با داد مخرج بر قدر حروف نام مطلوب
يا بسيار از آن بخواند بر وي بدمد اتمام همه حروف گويد [illegible] همچنين اگر جمع
كنند حروف باردو رطب را بر ترتيب توالي و فوق حرفي با عدادي كنند آن صالح است
براي كسي را كه وي را تب محرق گويد و يا آنكه در اندام كسي بس كسرتي از علتها گرم پيدا شده
باشد براي آن كتابت حروف كنند فوق يا آنكه افسون كنند [illegible] اگر جمع كنند حروف
حار و رطب را بر ترتيب توالي و فوق حرفي و يا عددي كنند صالح است براي اداحت صحت را
و براي قوة باه و در قمر بندد و يا بر الت بنويسد و بر اندام مريض نيز دواج بستن و خوردن
دهد افسون كنند عمل چهارم اگر جمع كنند باردو يابس را بر ترتيب توالي و فوق حرفي يا عدد
كنند آن صالح است براي كسي كه خون در اندام گم شده باشد و هر مرضي كه از حرارت
و رطوبت بود بدين علاج كنند كتابت حروف كنند فوق و بلعيه كنند در بيني آن مريض
دود دهند و بستن و بعد شستن خوردن دهد و ديگر همين مثال عمل كنند عمل پنجم اگر حروف
بعدد عددي تكرار كنند و مناسبت طبايع وي را مريض كنند و بنويسند مثال ها
كه در عدد [illegible] است كتابت اينست [illegible] و در همين مثال
[illegible] بدانكه چهارده حروف مقطعات كه در قرآن در اول سورتها نازل است

جلد دایر ترتیب چهار طبع اینست

اما در اول

آن حروف اسم ظاهر است وهو مقاوم القلوب الذي هو قيم البدن فيختص الحروف القيمة
كما خص من الادوية باعلاها سهما كالذهب من المعادن والحروف من الملابس والمسك
من الانواع الطيب والياقوت من الحجار ومقال السموم باصلادها فيسقى الدواء العقرب
جاريا ولمن لهيه الجنة بارها الرطب ان تكلمت لي فيجري المجادلة في الامور المتقلبة
نحو من الطبيعة پس بدانکه اگر کسی را زهر از زهر نوع که داده باشند حروف مذکور را در مسمع کند
بدهند تا بشوید بیاشامد و هر که بر خود بدارد زهر بروی کار نکند هر زهری که باشد خواهی حیوانی
وخواهی نباتی وخواهی کانی پس اگر لوح عددی کند در لوح مختار کشند با حروف بر ترتیب مذکور
بنویسند وتکالوله [illegible] اگر جمیع حروف وتر راجع کنند واز وی لوح خرنی یا عددی بیرون آرند
این صالح است برای کودکان را تا در از عمری خدایتعالی بخشد واز آن کسی که فرزندان
چندان ترسد برای کودکان وی را نیز صالح بود [illegible] بدانکه بر اقتضای [illegible]
مقصود یکان حروف را شکل کنند برین سند یعنی اگر از حروف شفع بود در دایره
مربع بنویسند واگر وتر بود در دایره مدور بنویسند شفع اینست [illegible]
[illegible] این حروف بدوازده قطع بنویسند ویکان برای هر غرضی که منسوب
بخیرات ومحبت ومودت بود عمل کند بخواند یا بسوزد ودفن کند ویا در آب روان
اندازد ویا بیاویزد ویا در هر کالای خود دفنی بنویسد زیادت ازین تصریح حاجت نیست
[illegible] این حروف را بشانزده قطع بنویسد
برای قاهری وغالبی وقدرت وقوت بر وحوش وطیور وجن وانس [illegible]
هر فنی برین سند عمل کند [illegible] بدانکه برای محبت بدانکه برای محبت وخیر وموانست
والفت بواسطه اسماء اعظم الاف مطلوب نیز در لوحی که صالح بود عمل کند وطالب
با حرف خود معمول دارد [illegible] اعداد این آیه والقيت عليك محبة مني [illegible]

[illegible]

[illegible] واعداد حسبنا الله ونعم الوكيل واعداد [illegible] معلوم [illegible]
فسيكفيكهم الله وهو السميع [illegible] روز چهارشنبه بنویسد
ودر بازو راست بندد کان وجیها عند اهل الکتاب والتنزه وادباب العقاء
وارباب التعلم من الصغار والکبار فحسب پس چون نقش [illegible] وجود [illegible] حروف
مجاهده [illegible] پس اصل حضور ورابطه دل وعمل نگاه باید داشت چون موصوف
بصفات محمودات گردد از جنس پاکان ومخلصان بود این مقام که عشق ومحبت [illegible]
وطالب بطلبی خضوعی وخشوعی وقبضی وبسطی بوارادت پدید آید [illegible] دایم الذکر
باید بود تا ذکر وصفات زیادت پدید آید وشایسته اعمال حسنات گردد [illegible]
نمایند وآیه هذا الله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم [illegible] در بیان خواص حروف
وشناختن انواع اعمال وی بمراتب طبایع وبروج ایشان دانا واگاه باش که اسرار خزانه
بزرگ میگشاید بیان حاجت نیست والله ملقي السر [illegible] ربیت وهشت حرف
ابجدی بمراتب نه حروف از احاد وهیئت [illegible] ونه حروف
از عشرات [illegible] ونه حروف از مات اینست [illegible]
[illegible] ویک حروف از الف محمول اینست [illegible] واز این هر سه قسم
هفتگان حروف را بمراتب چهار طبع قسمت کرده آید وقاعده هفت زیاع از الف
تا غ که در هر رباعی از چهار طبع است استخراج وی اینست [illegible] حار ویابس
[illegible] واین حروف نسبت بحیات دارند وبمثله آتش منسوب
یعنی حمل واسد وقوس والثاني حار ورطب [illegible] واین حروف نسبت
بحیات دارند وبمثله بادی منسوب اند یعنی جوزا ومیزان ودلو والثالث
بارد ورطب [illegible] واین حروف بحموده دارند وآن حیات است وبمثله
آبی منسوب اند یعنی سرطان وعقرب وحوت [illegible] بارد ویابس

و آن حروف بحموده را از زمین بمثل خاکی میشوند یعنی تو و سنبله و جدی
باد طبع بدانکه حروف حرارتی و رطوبتی خاصیت برای تفریح و الفت و برای عداوت
و شر و تخریب و تمریض و تعبیر اقتضای دوازده بروج بصورت حروف بر قدر عدد هر حرفی
از صغیر یا کبیر مصور کنند و بر آنکه منسوب بود از عمل بروی بنشانند که چه طالع است
و هم بطلوع وی عمل کنند یعنی در عمل خیر بر حسب طلوع نگارند و موافقت مثال بجنس آن
نشیند آتش با باد است و خاک با آب است و شر بر حسب حروف بنویسند و مخالفت
بجویند یعنی آتش با آب و خاک با باد نیفتد مثلثات بروج را با حروف و یا نیکو تدبیر حسب
وی عمل کنند حمل صورت بره دارد ثور صورت گاو دارد جوزا صورت آدمی دارد
سرطان صورت پنج پایه دارد اسد صورت شیر دارد سنبله صورت خوشه
گندم دارد میزان صورت ترازو دارد عقرب صورت کژدم دارد قوس صورت
کمان دارد جدی صورت شتر آبی دارد دلو صورت چیزی که از چاه آب میکشند
حوت صورت ماهی دارد پس بدانکه اگر مطلوب از طالع آتش بحروف نار
یا پس بروج مصور کنند و نام وی و نام دروی درون بنویسند و بر خود دارند و بر طالع
عمل کنند مثال از بروج حمل صورت حمل اینست اما اخذ احرف بحمل صغیر
احادی که در تصور آمده اینست که نموده میشود

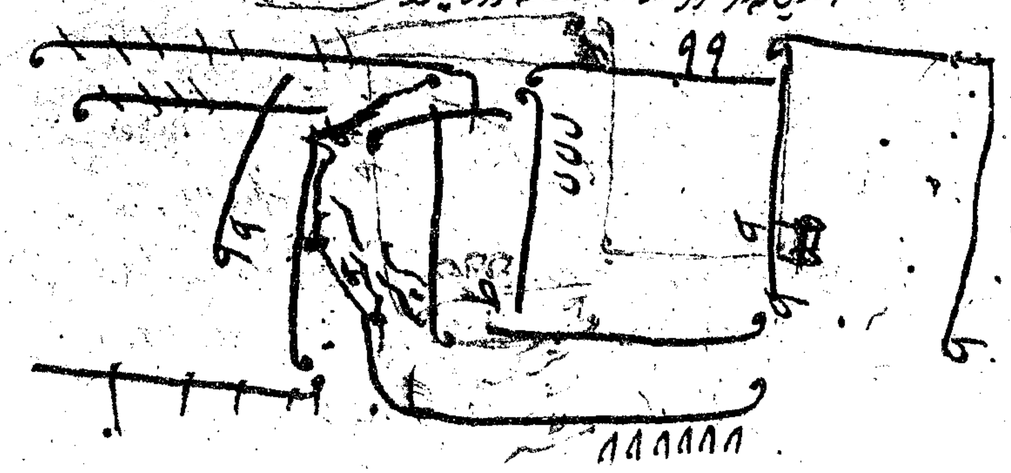

اینست
یکی الف پنج ها نه طا چهار میم هفت فا هشتاد هفت دال که برین حرفها خوانده
[illegible] بدانکه این علم از استخراج ارسطاطالیس حکیم است پس بدانکه
باقی هر تصور که از بروج دارد همین منوال با عقل و کفایت مصور کنند تا
حکمت درست باید و الله اعلم عمل دهم در بیان خواص حروف تهجی از ادراک رموز
جنید بغدادی بقیه تهجی رحمة الله علیه که بدین دال است بدانکه هفده حروف تهجی صالح
من عمل محبت و خیرات و آن کل حروف اینست [illegible]
[illegible] بدانکه آن حروف یکان یکان
قطع بر پنج کتابت بنام مطلوب و یا هر مهم که شود و برای خیر و سعادت را
بنویسد و بر طبعی و ملکی که منسوب آن حروف قطع او در آن چیز عمل نکند خواهی از آتش
و باد و آب و خاک بدانچه باشد احتیاط کرده هر روز عمل کند و بخورد روی شکر و سنبل است
اما بدانکه یازده حروف تهجی که صالح هر عداوت را و دشمنی را اینست [illegible]
[illegible] بدانکه عمل این حروف نیز یکان یکان قطع
از حرفی باید کرد بر حسب طبع و مو کل آن وی در کار باید بست بخور آتش از گیاه تلخ و ملک
و شور و تخت با صامت سیزده حروف است اینست [illegible]
عمل این حروف یا شکل حرف یا با مثال قطع هر یک صالح هر خلق قبض و قید و عقد
هوش و فی با عددی در اشکال کنند عمل کردن طالب را ثابت بدا اما ناطق یا نزد
حروف است اینست [illegible]
عمل حروف صالح است مربط و فتح نصرت را بتوفیق حروف در اشکال کنند و
در آب روان اندازند مطلوب بیاید با مره اما در وقت کتابت حروف
صامت چیزی در دهن کنند و بوقت کتابت ناطق چیزی شیرین بخورند
در بیان اشارت عمل الواح از اسماء الحسنی با وقات شریفه عمل ده در ده

از معشر کی منسوب بهفت کوکب اند و مخصوص از بروج بخداوند نشین دهد کی فوائد
و آثار و معاینات و عجائبات وی بر حسب مقصود و مراد دل یا اهل این لوح ظاهر گردد
بلا زمت و مداومت که شرط است پس هر شخصی را که از این طالع کوکبی بود
خداوند آن کوکب لوح یا پیش بود پس آن شخص را بودی دعوة و ذکر بخضوع
گردد و کل تصرف و قوة وی تواند کرد کشف سر حلال نیست و یاق رد هکر در رحمة الکریم
عامل باید که سر مکنون استغفر الله العظیم لوح از اسماء یا از حروف او از اسماء
بر منجی که مکتوب گردد با مؤکلان وی مدرک باشد بشنیدن و خواندن و دیدن
اند آنچه خواهی بتوفیق الله و الله تعالی حصول مقصود است و اول لوح است اول
الله الحکیم الرازق المحیی المحیط الکریم التواب المجیب العفو الغفور اینست

ا	ح	ر	م	م	ک	و	ه	ع	غ
ح	ر	ه	ک	غ	ا	م	و	م	ع
و	م	ک	ع	ع	ع	ا	م	و	م
م	ک	ع	ع	م	ر	ح	ا	م	و
ک	ع	ع	م	و	م	ر	ح	ا	م
غ	ع	م	و	م	ک	ع	م	ر	ا
م	ا	ح	ر	م	و	م	ع	غ	ک
و	م	ا	ح	ر	م	ع	ع	ک	هم
م	و	م	ا	ع	ع	ع	ک	م	ر
ع	م	و	م	ا	ع	ک	م	ر	ح

یعنی الفتاح الرازق الودود اللطیف الواسع الشهید الحق الوکیل القوی

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر کردیم بسند است با جمیع اعمال و محل مؤکلان حروف تکرار را واحد بسند است
را نیز در لوح است الاول الوهی الرقیب الوارث الرشید الباعث الصبور المجید القادر
العلیم البدیع النور القابض الباسط الاول و الآخر الظاهر الباطن الوالی
فقط سر را نیز یک لوح است التواب العلی الحسیب الباقی الشکور الکبیر الحفیظ القیت
الجلیل هر را نیز یک لوح است الهادی المنیر الحمید المعید القدوس السلام المؤمن
المهیمن العزیز الجبار المتکبر کیوان را نیز یک لوح است الخالق البارئ المصور الغافر
الغفار الجبار الوهاب المذل الحافظ الحلیم برجیس را دو لوح است اول الرحمن الرحیم
الملک الرافع السمیع البصیر العظیم المقدم المؤخر الحمید دوم الحی القیوم الواحد
الماجد الواحد الصمد الحکیم العدل الملک ذو الجلال و الاکرام بهرام را یک لوح است
الضار النافع المقسط الرب الجامع المعطی المانع المصور المنتقم فصل در اسماء
الاسماء الحسنی چند جای اختلاف است بعضی کو یند ذکر الواحد و الاحد یکی است
و بعضی کو یند در نسخه الاحد و الغنی و المغنی نیز گفته اند که یک اسم است و بعضی در نسخه
الغنی گفته و در نسخه الغنی گفته اند ذو الجلال و الاکرام دو اسم است بر نسخ معطوف
الذی که گفته اند باعتبار مسمی است و در الملک بعد اعداد آمده است بحروف مذکور نیز آمده
اسم الذات نود و نه یا تعالی چنانکه در خبر است بصحت نام و بترک زیادت اسم الذین
المنعم و المعطی است اما در نسخها الذین بغیر اسم الذا مده است بنظر اسماء حسنی اعداد
العمل و آنچه در وی مکون بر مزی ظهر را و که اسماء کنوز تکلف در داماد عمار
پیرا است که خبر بر وی خدای دیگری فایده نبود و سر اینست آنکه استنباط وی بتصحیف
رمزی اگر توانی بیرون آن اسم و طلب نقطی پیش فهم پدید آید اما بقواعد دیگر اگر اعداد
تصحیف کنی سر نامه بطون فرقان توان دانست که صغیر عدد کش بیان چون
بر حسب مراتب وضع کنش کبیر خیزد از هفت نصف کامل فرا و افکن بعده وی نصف

آخر وی بالا و نصف وی نه بعد نصف وی بالا و اسم اعظم مکنون در امام کتاب صحیح
باقی نبود که قاری وی نیست بحسب در نعت الهی کسی را نهم نشود اما آنکه بوقت [illegible] او را
خواهی توبا و تیری که من را سب بنشینم دیوانه کام قلب را بس کنند پس بدان سبب
که کفته شود بنشته می آید [illegible] هو الله الذی لا اله
الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا
هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر
الخالق الباری المصور الغفار القهار الوهاب الرزاق الفتاح
العلیم القابض الباسط الخافض الرافع المعز المذل السمیع البصیر
الحکم الغفور الشکور العلی الکبیر الحفیظ المقیت الحسیب الجلیل
الکریم الرقیب المجیب الواسع الودود الوکیل المجید الباعث الشهید
الحق القوی المتین الولی الحمید المحصی المبدی المعید المحیی المیت
الحی القیوم الواجد الماجد الواحد الصمد القادر المقتدر المقدم المؤخر
الظاهر الباطن الوالی المتعالی البر التواب المنتقم العفو الرؤف مالک
الملک ذو الجلال و الاکرام المقسط الجامع الغنی المانع الضار النافع
النور الهادی الصبور الذی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر
غفرانک ربنا و الیک المصیر نعم المولی و نعم النصیر و زیادت ازین
در حدیث نیامده است بدانکه دعوات صغیر بعدد اعداد مذکور است اما دعوات کبیر
دو نوع است که یا از اسم مذکور است بر وجه دوم بتجاوز و دو پس هر چه تلفظ کرده
شود هم بعدد دو و فوی اعتبار است مگر هر دوم در تعریف یعنی الف و لام و ظاهر
است دو و فوی علة محذوف آمده است الا عند عامه پس هر چه زیادت و کم باید بکند
تا غرض آید فصل بیان فی اوقات شریفه در یافت و استخراج تا ساعات صحیحه الیل

و النهار برای

و نهار برای اعمال مختار مسطور میکردد و استخراج آنکه رباعیت باز نشستن آید
اختیار الف اعمال با وقات خوب و ساعات مرغوب
تمام روز نیکوست و اصح بعد از نماز فجر و بعد عصر نیز تمام شب نیکوست
و اصح اول شب و آخر شب و دل شب نیز تمام روز نیکوست و اصح
بعد نماز بامداد و نماز ظهر و نماز عصر نیز تمام شب نیکوست و اصح اول
شب و آخر شب و دل شب و بوقت نماز مغرب و نماز خفتن نیز تمام روز نیکوست
و اصح بعد نماز بامداد و بوقت استوا و نماز ظهر و نماز عصر نیز تمام روز
نیکوست و اصح بعد نماز بامداد و بوقت استوا و نماز ظهر و نماز عصر نیز تمام شب
نیکوست و اصح اول شب و دل شب و بوقت نماز شام و نماز خفتن بدانکه
حکما گفته اند اول روز و آخر روز یعنی پیش از طلوع و غروب آفتاب هر روز مسخن است
و اول شب و آخر شب نیز مسخن است اما ساعات کواکب سعد اینست ساعت شمس
روز نیکوست ساعت مشتری بروز یا شب نیکوست ساعت زهره مخصوص
عمل عشق یا [illegible] و وقت خمس صلوة هر روزی و شبی نیکوست ساعت
قمر نیز مستحسن است و وقت بروز هلال و شب وی نیکوست اما عدوات اعداء را
منحوس معلوم که در تحریر آن اوقات مذکور بود پیش شرح اوقات شریفه را چند قول با ظهور
آورد اول زمانه و هفته اوقات شریفه که پدید آید چون خدای تعالی مطلع کرداند در باید
و یا حاضر باشی تا طلوع دهند آن را الله تعالی اما استخراج اوقات هر کوکبی ساعت و ساعت
مخصوص بعطارد بهمان است یعنی هر کوکبی [illegible] بدو هم طالع ساعت وی خواهند
و آن از رموز این رباعی دانسته میشود [illegible] سایه خود را کیر روز ماه میکیر شب
از بسر آنکه شهادت را بس طالع از وی طلب [illegible] طالع هر ماه کنت را بیت آید بیکان
و [illegible] سایه کز مشرق پیش از غرب [illegible] بو العجب [illegible] در فایده

اسماء الله تعالی بر تقسیم هشت حروف عدد یعنی دیگر آن که اسامی تعلق دارد پس در هر حرفی که اسماء
مقسوم داوند و دیعت تصرف اعمال که کنم دانند تا چه شر یا عامض است پس در هر اسمی
حروف است و در هر حرفی اسماء است و در هر قسمت اسماء فواید است بعمل حروف
و تعداد و دعوة عام و این قسمت بر سه منازل است و منازل بایام و ایام بکواکب
بروج اما اول قسمت اینست هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم
الملک المالک والملیک اغتنی فایده دو دعوة بر هر کالای خوردنی بخواند
هر که بخورد محبوب گردد فایده حروف سر حروف هر اسمی در مربع زنی را و در مخمس
مرد را برای جمیع خیرات و دفع بلیات صاحب شکل را تقسیم کرده بخواند بعد
نیکست تا مفید آید پس فایده حروف هر شخصی همین تاثیر دارد و کل نیست و مراد
و مقصود صاحب شکل برآید فایده تعداد یعنی هر اسمی از اسماء الله تعالی بعد تکسیر
حروف بجمل صغیر گردانند و از آن وزن و از آن عدد و فرق دهند اگر مربع و اگر
زن است مخمس در این شکل دو چندان برکات و تاثیرات فراوان و خیرات و برکات
در کار و بار دنیا نزدیک ملوک و سلاطین قبولیت یابد آن که در وصف تکسیر
فواید تعداد را نیز بصاحب شکل بوقت سعد بنویسد و بدهد که همان کیفیت بسیده است
اما اول قسمت وی اینست القدوس المؤمن المهیمن العزیز الغنی
فایده حروف آنچه باید چنانکه مذکور است بکنند فایده تعداد هر آنچه باید
عمل کنند اما دوم قسمت وی اینست الجبار المتکبر الخالق الباری
المصور اغتنی فایده دعوة بر شیرینی بخواند و خوردن دهد و هر هیچ حروف
در مربع مخمس و فرق حرفی کند و او را بنماید فایده حروف و مهر نامی آنچه باید عمل کنند
تعداد هم بر آن مثال است اما سوم قسمت وی اینست الغفار القهار
القهار الوهاب الرزاق فایده دعوة یعنی بنام و نیت هر که بخواند بدانچه

بهر اسمی

بهر اسمی بعد حروف نقش وی بخواند و عقد اصبع کند چنانکه هر پنج تمام گردد بکند
مگر در پیش محبوب مطلوب فایده حروف آنچه محیط گرد عمل کند فایده تعداد
نیز هم بر آن مثال است اما چهارم قسمت وی اینست یا رزاق یا فتاح
یا علیم یا حلیم فایده دعوت بعدد حروف هر اسمی یا بر موی یا بر سر رشته
و آنچه بدین ماند باید که آن اندام او باشد بخواند و هر پنج حروف را شکل بنویسد
بدین آنرا بپیچد و طالب بخود دارد فایده حروف چنانچه باید عمل کنند
قسمت وی یا قابض یا باسط یا خافض یا رافع فایده دعوت بر هر کالای خوردنی
بعدد حروف اسماء بخواند و مطلوب دهد و دیگر وفق حرفی از چهار حرف بنویسد تا
طاهر شبیه روی بشوید و در پیش وی رود مقصود برآید فایده حروف چنانچه باید
عمل کنند فایده تعداد بعد تکسیر عمل است اما اول قسمت وی اینست یا معز یا مذل
یا سمیع یا بصیر یا حکیم یا عدل فایده دعوت بر صندل و بر روغن عود و بر روغن
شیر و غیر و غیر آن و هر کالای که مالیدنی بود بخواند بمطلوب دهد و یا پیش وی رود
و دیگر شکل حرفی بنویسد و بدان بدهد یا بکلو بندد فایده حروف بر حسب حصول
عمل کنند فایده تعداد نیز بعد تکسیر عمل است اما دوم قسمت وی اینست یا لطیف
یا خبیر یا حلیم یا عظیم یا شکور فایده بر دعوت مذکور بخواند برای استدلال بخواص
اندام ظاهر و باطن فایده حروف بر حسب تکسیر عمل است الی الحصول فایده تعداد بر حسب تکسیر
عمل است فقط اما سوم قسمت وی اینست یا شکور یا علی یا کبیر یا مقیت
یا حسیب فایده دعوت بعدد حروف اسماء بر هر بوئیدنی بخواند چنانکه گل لعل و
و جنبه و صدر گرد بر دست مطلوب دهد فایده حروف بر حسب حصول فایده
تعداد بر حسب تکسیر عمل است اما چهارم قسمت وی اینست یا جلیل یا رقیب یا مجیب
یا واسع یا حکیم فایده دعوت مذکور بر حسب مذکور بر کالای خوردنی که بدوستان

فرستند بخواند و دیگر حروف را شکلی بنویسند بر کاغذ و بر روی یک یا سپید یا سرخ
و کافور و گلاب و زعفران بعده مکتوب و زیر فص خاتم که بر انگشتری داکوبند که آنرا
حکما مقناطیس گویند القلوب گفته اند حروف بر حسب حصول عمل کند
تعداد نیز بر حسب تکسیر عمل کند قسمت وی اینست یا داود یا جبیب
یا شهید یا حی دعوة بر عسل خالص بخواند بر روی محبوب بزند و بنام هر که در آتش
بخواند و در آتش اندازد آتش بیقرار گردد حروف بر حسب حصول عمل کند
تعداد بر حسب تکسیر عمل است قسمت وی اینست یا وکیل یا قوی
المتین یا ولی الحمید دعوة بر هر کالای خوردنی و طعام که بود بخواند هر که خورد
محبوب گردد حروف بر حسب عمل کند تعداد نیز بر حسب تکسیر عمل است
قسمت وی اینست حسبی الله نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر دعوت
برای هر مهمات و تعلقات بخواند برآمدن حاجات دین و دنیا وی را بخواند اگر
بر آتش شود و اگر بر علتها که بر اندام آدمی بیرون آمده باشد چنانکه دنبل و زهر باد و غیر
ذلک دفع گردد یا نزده بار بخواند بخت حروف بعد از فهمانی قسمت کند در
مریض صالح بود بنویسد و صاحبش دهند تا او را شفا آید حروف تعداد بعد از
تکسیر کند بجمل صغیر عود کرده اند بعده و فقی بنهد که این دو چند فایده دهد
قسمت وی اینست المعید المبدی المعید دعوة بر مرزنگوش بخواند بر مرزنگوش است
بدهد و بر روی او فرود آرد و پیش مطلوب رود و لیکن دست چپ خود بر سر دست
راست نهد حروف چون حاصل آید عمل کند تعداد بعد تکسیر عمل
است قسمت اینست الحی القیوم الصمد القادر دعوة
بر چهارده پاره کاغذ سیزده کان بار بخواند و در آتش اندازد بنام بنویسد و
محبوب او گردد حروف بر حسب حصول عمل است تعداد نیز بر حسب
تکسیر عمل است

تکسیر عمل است قسمت وی اینست یا مقدم یا مؤخر یا اول
یا آخر دعوت بر گل دیوچه نوزده بار بخواند هر که زند محبوب گردد حروف
بر حسب حصول عمل کند تعداد بر حسب تکسیر عمل کند قسمت وی اینست
یا ظاهر یا باطن یا والی یا متعالی یا بر دعوة بر میخ چوب یا قبه میت بار بخواند
و صورتی از شکر فرنگی والی بنگارد بر سر کاغذی و در میانه او شکل حرفی بر ربع بنویسد و در میان
او میخ مذکور فرود بر و بنام هر که کند مثلا شود حروف بر حسب حصول عمل کند
تعداد تکسیر عمل است قسمت وی اینست یا تواب یا منعم یا عفو یا رؤف
یا مالک ذو الجلال و الاکرام دعوة بر یک مشت کنجد سپید بار بخواند و در دو
قدح آب اندازی کرده بنام هر که بجوش نزد او فرمانبردار و مطیع و محبوب او گردد و بیقرار شود
حروف تعداد نیز معمول دارد قسمت وی اینست یا مقسط یا جامع یا نور
یا بدیع دعوة اگر بر تن آدمی چیزی پدید آید در اعضای بخواند خلاصی یابد و اگر
غایب یعنی که بود بنام او بخواند حاضر گردد اگر زنده بود حروف تعداد بعد تکسیر قسمت وی
اینست یا غنی یا مغنی یا ضار یا نافع دعوة بر یک مشت کنجد سپید بخواند در صحن او
یا در خانه یا در کوی او بر اکند همه وی محبوب گرداند حروف بر حروف است تعداد
بعد تکسیر قسمت وی اینست الباقی الوارث یا هادی یا رشید یا صبور
لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر دعوة هر کلی بسیار بخواند هر که زند محبوب گردد
یا بوشیدن دهد حروف بر حروف است تعداد بعد تکسیر قسمت وی
اینست الباری یا ازلی یا ابدی یا فرد یا وتر دعوة بنام هر که بآب یا شربت یا شیر
و یا شهد بخواند محبوب و مطیع او گردد قسمت وی اینست یا غوث یا غیاث یا مستغاث
یا غالب یا قاهر دعوة بر سر شمع بیست و یک بار بخواند بنام هر که در آتش اندازد
او مبتلا گردد حروف بشکل حرفی بنویسد بنام او و نام مادر او و پس محراب کهنه فرو برد بهوت

و دفع بحرف است فایده تعداد تکسیر است قسمت وی اینست یا مفتح الابواب
یا مسبب الاسباب یا مقلب القلوب والابصار فایده دعوة برای کاری که خواهند
دوازده بار بر آید بمنه وکرمه که جلد دلها است و در آنها است فایده و دفع بحرف است
تعداد تکسیر است قسمت وی اینست یا دلیل المتحیرین یا مجیب دعوة المضطرین
اغثنی یا جواد فایده دعوة برای بحث کاری دنیاوی و برای رد دشمن و دزدی
را بخواند برای رد باب یا شریف یا شهید اولی بیست بار فایده و دفع بحرف است
تعداد تکسیر است قسمت وی اینست یا الله الا انت یا حکم الحاکمین
یا ارحم الراحمین یا احسن الخالقین فایده دعوة برای کسی که ملوک و برای سلاطین
و برای کاری بزرگ اقدام نماید بر آید یا برخاک پاک روی بشوید یا مسح کند بر روی خود
یا مقصود حاصل گردد فایده و دفع بشکل است فایده تعداد تکسیر است یا العظیم
قسمت وی اینست یا خیر الناصرین یا اسرع الحاسبین یا خیر الرازقین یا ذا الفضل
فایده دعوة برای سلیمان و غوانی بخواند چهارده بار معین بر سر کودکی که دیر دندان بر آید
کند بر سلیمان مذکور بخواند یکبار که یکان دهم بیخیان بهفت کوه بعده و دفع بر دوازده
بشکل گردن بیچید سلیمان بر روی بیچید بنام کند او اگر بمیرد بهم بخت نرود عورت یا مرد بر خود دارد
و دفع بشکل است فایده تعداد تکسیر است یا العلی قسمت وی اینست یا ذا القوة
المتین یا سریع الحساب یا عالم الغیب والشهادة یا الله الاولین و یا الله الآخرین یا جمیل اغثنی
فایده دعوة بخواند بر شربت یا شهید یا بشیر بیست و هفت بار بخواند بر کف خود و مطیع او
کردد فایده و دفع بحرف است فایده تعداد تکسیر است قسمت وی اینست یا حکیم یا عظیم
بسم الله الرحمن الرحیم من اراد الاستغناء و عدم من الله و غنیاء و الامراء و التوجه الی حضرة
العلیا جل و علا و دفع عاهات الدنیا و العقبی و الرغبة الیها و برودة الباطن عنها
و الحفظ من النفس الامارة و کیدها و من الشیطان الرجیم و وسواسه و حضور القلب و دفع الغفلة

عنه فلیستعمل

عنه فلیستعمل باحد و اربعین هذه الاسماء العظام بشرط ان یصلی اولا و آخرا علی
سید البریة و خلاصة النبوة رجاء و اتقا من حضرت الالوهیة ان یجیب دعائی
منه و لا یرد محروما من بابه برحمته و عظمته السماء یکفیکم بالدعوات المدرجات
و الآیات رات التصرفات لانها کسبهم الذی یری الی الحذف و لا یدری بهم
یصل الیه هذه الاسناد مختصرة موجزة و لیکن ظاهیتها و تاثیرها و تکسیرها و تاویلها
و عجائبها و اسرارها و کثیرة باعداد الکبیر و الصغیر الحمد لله رب العالمین و ذلک هذه العظیمة
ابتدا بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اسئلک یا حی انت الذی تحیی الاحیاء الحیوة
لا موت بعده اللهم اسئلک یا منعم انت الذی تنجی الخائفین من شکر نعمته
یا غفار انت الذی تغفر ذنوب عبادک بفضلک و تعفو عنهم برحمتک اللهم اسئلک
یا مالک انت الذی تؤتی الملک من تشاء و تنزعه ممن تشاء یا قادر انت الذی
اذا اراد شیئا ان تقول له کن فیکون موجودا بسرعة اسئلک یا ظاهر
انت الذی تقضی ما تشاء و تبقی ما تشاء بمشیئته اللهم اسئلک یا حافظ
انت الذی تحفظ من اراد من آفته و بلیته برحمته اللهم اسئلک یا قدوس
انت الذی تقدست الملائکة المقربون و الانبیاء المرسلون بقدسک
اللهم اسئلک یا وکیل انت الذی ترفع امور المتوکلین علیک بقدرته و قوته
اللهم اسئلک یا مؤمن انت الذی تعطی الایمان و الامان للمؤمن بکرمه
اللهم اسئلک یا حکیم انت الذی تحیرت العقل و الحکماء من حکمته اللهم اسئلک
یا خالق انت الذی تخلق اصناف الخلائق بقدرته اللهم اسئلک یا کریم
انت الذی تکرم الانسان علی سائر الحیوان بعنایته اللهم اسئلک یا وهاب
انت الذی تهب لمن تشاء اناثا و تهب لمن تشاء الذکور بعونه
یا مالک الملک انت الذی لم یزل ملکه لا یزال عزة و سلطانه

يا غني انت الذي توفي الملك لمن تشاء من عباده ولم يرفع عنهم الاحتياج بحكمته
[illegible] يا صمد انت الذي تثبت ضمائر عباده على وحدانيته بلطفه [illegible]
[illegible] يا رؤف انت الذي لا ترد المحتاجين الى الملك كين محرومًا من بابه [illegible]
[illegible] يا رشيد انت الذي ترزق لاهل معرفته قرب وصاله [illegible]
يا قديم انت الذي لم تبلغ الاوهام الى اوله وآخره [illegible] العشرين يا هادي
انت الذي تهدي الى معرفته من شئت من عباده [illegible] الثاني والعشرين يا رحيم
انت الذي تحب المضطر ويقضي المظلوم وتحب الماهرين برافته الاترحم اصحاب ولده
كما رحمت بمعرفته على خلقك [illegible] العشرين يا غفور انت الذي تطهر
الحسنات وتمحو السيئات وتعفو عنها بمغفرته وبرافته [illegible] العشرين يا كبير
انت الذي تعالى وتكبر بعظمته وجلاله [illegible] العشرين يا علي انت الذي اعلى
شأنه واعظم سلطانه وبرهانه [illegible] العشرين يا مصور انت الذي تصور
احسن الصور بكمال صنعته وبلاغته [illegible] العشرين يا جليل انت الذي
لا يزال جلاله وملكه وبقائه [illegible] العشرين يا عليم انت الذي ترزق العلم
لمن تشاء بكرمك [illegible] العشرين يا قريب انت الذي اقربت كل قريب بعلمه وقدرته
[illegible] يا واحد انت الذي عذبت من اشرك وانكر وحدانيتك بعدله [illegible]
[illegible] يا عظيم انت الذي لم تبلغ خطرات الموحدين بكنه عظمته بمشيته [illegible]
الثاني والعشرين يا ولي انت الذي ترزق لوليه مقام [illegible] بين عباده بمشيته [illegible]
[illegible] يا نور انت الذي منورا اهل السموات والارض بنوره [illegible]
[illegible] يا عزيز انت الذي تذل الكافرين بعدله [illegible] بفضله [illegible]
[illegible] يا منان انت الذي لا يعتز احد من البر يا من منه واحسانه [illegible]
[illegible] يا حليم انت الذي يعفو عن العباد ذنوبها بحلمه [illegible]

يا شكور انت الذي تكثر النعمة على عباده الذين شكروا [illegible]
[illegible] يا توّاب انت الذي تقبل التوبة من عباده وتعظم [illegible]
[illegible] يا حق انت تثبت الحق وتبطل الباطل بين الخلائق [illegible]
[illegible] يا معيد انت الذي تحشر الخلق يوم الحشر والفصل العدل [illegible]
[illegible] يا سبحان انت الذي طاهر وبريء عما يقولون الظالم
من جهالت يا سبحان انت الذي طاهر وخالقه اللهم اني اسألك بعزتك هذه الاسماء
وعظمتها وشرفها وكمالها وجلالها وسلطانها وبرهانها وذكرها وسبحانها ونورها وبحق اسرارها وفيها
وتعداد كبيرها وصغيرها ودرجاتها ودعواتها وثوابها وخواصها وتاثيرها وتعبيرها وبحق [illegible]
ظاهرها وباطنها ورسومها وكورها وسطورها ان تصلي على محمد وان ترزقنا وثبتنا ثابتا ويقينا وايمانا
واخلاصا كاملا وشوقا واشتياقا غالبا وارزقنا ما رزقت جميع اوليائك واصفيائك
من شر الشيطان والنفس الامارة ومن شر جميع عقوبات الدنيا ومن شر جميع عقوبات
العقبى بفضلك يا كريم يا اكرم الاكرمين وبعفوك يا عفو ورحمتك يا ارحم الراحمين وصلى الله
على خير خلقه محمد وآله اجمعين وسلم تسليما كثيرا كثيرا فصل در بيان ايام كه منسوب به
ملائكه مخصوصه برای عمل خير مباشر اسم ان ملك و ان روز با تمام نيكان نزد كسر دوري است
بدانكه اول روز از ماه منسوب [illegible] هر مرتبه است و اين اسم ملكي است كه موكل [illegible]
و صالح است بر عمل خيرات [illegible] دوم روز از ماه منسوب [illegible] است
و اين اسم ملكي كه موكل كارهاست صالح است بر عمل خيرات [illegible] روز از ماه منسوب [illegible]
است و اين اسم ملكي است كه موكل بر شفا دردها است صالح بر عمل [illegible] روز
از ماه منسوب [illegible] و اين اسم ملكي است كه موكل دردها است صالح است بر عمل
خير است [illegible] روز از ماه منسوب [illegible] و اين اسم ملكي است كه موكل بر زيان
است صالح است بر عمل [illegible] روز از ماه منسوب [illegible] و اين اسم ملكي است

که موکل است بر کوهها است صالح است بر عمل خیر [illegible] روز از ماه منسوب
و اسم ملکی است که موکل [illegible] است صالح است بر شر [illegible] روز از ماه منسوب
[illegible] است و این اسم ملکی است موکل بر امور خیر و این اسم خدای [illegible] روز از ماه
منسوب [illegible] است و این اسم ملکی است موکل است بر ترازو و صالح است بر عمل شر [illegible]
روز از ماه منسوب [illegible] است و این اسم ملکی است که موکل بر چشمها و دریاها است و صالح است
بر عمل خیرات [illegible] روز از ماه منسوب [illegible] است و این اسم ملکی است که موکل است
بر خورشید و صالح است بر عمل خیر [illegible] روز از ماه منسوب [illegible] است و این اسم ملکی است
که موکل بر قمر است صالح است بر عمل خیر [illegible] روز از ماه منسوب [illegible] است و این اسم
ملکی است که موکل بر ستارگان است صالح است بر عمل شر [illegible] روز از ماه منسوب [illegible]
و این اسم ملکی است که موکل بر سفینه‌ها است صالح است بر عمل خیر [illegible] روز از ماه منسوب
[illegible] است و این اسم ملکی است که موکل بر رحمت است صالح است بر عمل خیر [illegible]
روز از ماه منسوب [illegible] است و این اسم ملکی است که موکل بر درختان است و صالح است بر عمل
خیر [illegible] روز از ماه منسوب [illegible] است و این ملکی است که موکل بر [illegible] است و صالح است
بر عمل شر [illegible] روز از ماه منسوب [illegible] است و این اسم ملکی است که موکل بر آتش است
و صالح است بر عمل خیر [illegible] روز از ماه منسوب [illegible] و این اسم ملکی است که موکل بر
و صالح است بر عمل خیر [illegible] روز از ماه منسوب [illegible] است و این اسم ملکی است که موکل
بر [illegible] است و صالح است بر عمل خیر [illegible] روز از ماه منسوب [illegible] است و این
اسم ملکی است که موکل بر [illegible] است صالح است بر عمل خیر [illegible] روز از ماه منسوب
است و این اسم ملکی است که موکل است بر [illegible] صالح است بر عمل خیر [illegible] روز از ماه منسوب
[illegible] است و این اسم ملکی است که موکل بر میغ است [illegible] روز از ماه منسوب

بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

دانایان این علم بنظر انصاف در این رساله نظر فرمایند و در حسن وضع اشکال اعداد و فق
تصور کنند دانند که ضعیف در اختراع وضع این اشکال چه هنر کرده است و تا چه حد
دیده تا هر شکلی را بر طریقهای بدیع و بنا بر وضع کرده است و هر یکی از آن اشکال
شده تا هر شکلی آن از آنجا بجهت مصالح خویش کنند و بپسندند در کثرت خاصیت و سرعت
اثر بیفزایند و اگر خواهند تا بر وضع این طریقها واقف گردند واقف شوند در کتابی که در علم وضع
اشکال اعداد و فق است تصنیف این ضعیف است رجوع کنند هر که را طبع فیاض و ذهن وقاد
و فهم ذکی باشد بر وضع طریقهای بدیع عجب و بنا در وقوف تمام بیابد و با حاطت آن
توانرسد و فهرست این کتاب بر مقدمه و سه باب مرتب کرده شد هر بابی مشتمل
بر فصول بنا افتاد و از حضرت صمدیت تعالی آلاء و بر اتمام آن توفیق خواسته آمد و الله
الموفق والمعین و بتسهیل مقدمه در بیان اثبات خاصیت و تاثیر اشکال اعداد
وفق از اقاویل حکمای یونان و ارباب تجارب و اصحاب تصرف بعمل آورده یافته باب
اول در بیان خواص وفق اعداد بر مذهب حکمای یونان و فلاسفه و اصحاب تنجیم و ارباب
تجارب مشتمل بر سه و یک فصل باب دوم در بیان خواص وفق اعداد بر مذهب حکمای هند
و مشهور براهمه که در کتاب خویش آورده اند مشتمل بر مقدمه و دو فصل فصل اول در بیان خواص
وفق اعداد اشکال ازواج فصل دوم در بیان وفق اعداد اشکال افراد باب سوم در بیان
خاصیت وفق و صور اشکال با انواع جزئیات بوقت حلول کواکب در بروج تفرقه کنند بر قول
هرمس حکیم باب سوم مشتمل بر پنج فصل باب اول در بیان خواص اعداد وفق بر مذهب حکمای یونان
و فلاسفه و اصحاب تنجیم و ارباب تجارب مشتمل بر سه و یک فصل فصل اول در بیان خاصیت
شکل ۳ در ۳ هر گاه بر عدد شش حامله نه ماه تمام کند مغنیه باشد و از اقوال روش تنور که حامله را
دو روزه کرده است و چون این عارضه دیگر از درد شکم و پیچش و تصفیح و غیر آن نباشد و وضع حمل بر وی دشوار

شده باشد این شکل را بر دو قطعه سفال مربع آب نارسیده بنویسند و در برابر نظر حامله دارند
تا در وی نگرد و نظر از وی بر چیزی دیگر نیندازد وضع حمل بر وی آسان شود خاصه
که زمان کتابت این شکل در ساعت نهم از آغاز روز کنند و یا اگر صاحب نهم طالع
وقت و طالع باشد یا قمر در نهم طالع وقت باشد یا مشتری قوی کند و اگر در دولادت توقف
شود و زمان دراز کشد آن دو سفال آب نارسیده را هر قطعه شکل ۳ در ۳ نوشته را
بر پای راست و یکی زیر پای چپ نهند و بکوبند تا بشکند و توقف کند تا هر دو سفال زیر پای
پای چپ شکنند وضع حمل آسان شود و بقول و بنقل بعضی یک سفال را در نظر دارد و یکی زیر پای
چپ نهد و توقف کند تا بشکند و بر قابلهٔ بر سفال مادر پای خام نیز آمده است که
بنویسند و شرایط بجا آرند خلاص یابد باذن الله تعالی خاصیت دیگر اگر کسی را
برده باشند و بجهت بازیافتن او این شکل را بر کاغذ مهر زده بنویسند و در ظهر آن کاغذ نیز برابر
عدد میان این شکل که پنج است نام کرتخته بنویسند و در حمل نام سوره والضحی تمام بنویسند و این آیه
نیز بنویسند اینست او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات
بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور و در موضع
خوابگاه و زیر سنگی گران بنهند آن کرتخته متحیر و پریشان شود و در خانه باز آید و یاد او
که افتد که او را باز دارد و حکما و یونان بعد الخصوص بزرگی و آبی سنگی معدن روایت کرده اند
آنرا بر کاغذ بنویسند و در نیزه بندند و آنرا در بالای بام در موضع بلند بر وی باد بیاویزند که کرتخته
بر وی باز آید و آن شکل اینست و اگر در زیر سنگی گران بنهند اثر قوی کند و کرتخته باز آید
باذن الله تعالی و جل اینست خاصیت دیگر چون آفتاب در حمل باشد در درجه
شرف و ماه در برج ثور در درجه شرف این شکل را بر کاغذ و خرینه و یا در صندوق و یا در طبله که در وی
نقود باشد بنویسند و یا در کاغذ بنویسند و در میان این چیزهایی که مذکور شد و حوالیه هر یکی
که آن مال نهاده باشند بنهند هیچ دزدی بر وی قادر نشود و اگر بنزد فقیه شود و گرفتار گردد

حکما و یونان

حکما و یونان این شکل را جز از آن خواهند ... و اگر هم باین شرایط مذکور
یا در حالت اجتماع نیرین در برج حمل که شرف آفتاب است و یا در برج ثور که شرف ماه است
و یا در برج سرطان که خانه ماه است و یا در برج اسد که خانه آفتاب است این شکل را
در کاغذ بنویسند هر که آنرا بر خود دارد و بطلب حاجت بر پادشاه و یا از باب دولت
زود آن حاجت و مراد بر آید و اگر محبوس و در حبس دیر مانده باشد و خلاصی وی مستحیل بود
این شکل را بر اطالع وقت و ... وقتی که قمر مسعود با نظر سعد بنحس خاصه مشتری از مقارنه
و تثلیث و از محوس سالم بود بنویسند و آنرا زیر آستانه محبس دفن کنند آن محبوس بزودی خلاص
یابد و اگر در گردن محبوس و یا در بازوی او بندند چنانکه در اثنا ... او بسایند بیمن عمل
باذن الله تعالی خاصیت دیگر اگر خاصی یا بیکی خواهد تا راه بسیار رود و مانده نشود هر چند
خواهد بتواند و وقت این شکل را بوقتی که ماه در سرطان باشد در درجه آخر یعنی در درجه خویش
باشد در زمان طلوع ماه بنویسند بر پوست گوزن و یا بر کاغذ بغدادی و یا مصری و یا سمرقندی
و رشته ابریشم بر زانوی خود بندد هر چه که راه رود مانده نشود خاصیت دیگر اگر کسی را ابله
پیدا شود این شکل را بر دو قطعه جامه بنویسند و بر جانب ابله بندد حق تعالی او را شفا بخشد
باذن الله تعالی و شکل ۳ در ۳ اینست فصل

دوم اندر بیان خاصیت شکل چهار در چهار

چون آفتاب در درجه شرف باشد و ماه در خانه خویش
و این هر دو نیز بسعود متصل باشد این نگین بر خاتم
نقره کنند و هم در آن روز نگین را بر ساعت
سعود در آن کشتی مرکب کنند بپوشند اگر
این شرایط بجا آرد و عالم کنند بپوشند و یا در
جایگاه با خود دارد در نظر پادشاه عزیز و محترم

	کشتی کارها	
ودر محبت		حاجت محبوس
	تهلیل و ذکر	

یا حطیطو

۶	۱	۸	۸	۱	۶
۷	۴	۳	۳	۴	۷
۲	۹	۶	۶	۹	۲

شده باشد این شکل را بر دو قطعه سفال مربع آب نارسیده بنویسند و در برابر نظر حامله دارند
تا در وی بی تکرار و نظر از وی بر چیزی دیگر نیندازد وضع حمل بر وی آسان شود خاصیت
که زمانی که کتابت این شکل و استعانت نهم از آغاز درد زه کنند و یا اگر صاحب نهم طالع
وقت در طالع باشد یا قمر در نهم طالع وقت باشد یا مشتری قوی کند و اگر درد ولادت توقف
شود و زمان دراز کشد آن دو سفال آب نارسیده را بر نقوش شکل ۳ در ۳ نوشته را
بر بر پای راست و یکی زیر پای چپ نهند و بکوبند تا بشکند و توقف کند تا هر دو سفال زیر پای
پای چپ بشکنند وضع حمل آسان شود و بقول و بعقل بعضی یک سفال را در نظر دارد و دیگر زیر پای
چپ نهد و توقف کند تا بشکند و بر روایتی بر سفال مادر پای خام نیز آمده است که
بنویسند و شرایط بجا آرند خلاص یابد باذن الله تعالی خاصیت دیگر اگر کسی را
برده بگریزد بجستن باز یافتن او این شکل را بر کاغذ مهره زده بنویسند و در ظهر آن کاغذ برابر
عدد میان این شکل که هیچ نشستنام کرنجته بنویسند و در حول نام سوره والضحی تمام بنویسند و این آیه
نیز بنویسند اینست او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه سحاب ظلمات
بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور در موضع
خوابگاه و در زیر سنگی گردان بنهند آن گریخته متحیر و پریشان شود در خانه باز آید و یا در دست
گرفته که او را باز دارد و حکما یونان علی الخصوص بزرگی در آبی بشکلی معدود روایت کرده اند
آنرا در کاغذ بنویسند و در نیزه بندند و آنرا در بالای بام در موضع بلند بر روی باد بیاویزند گریخته
بزودی باز آید و آن شکل اینست و اگر در زیر سنگ گردان بنهند اثر قوی کند و گریخته باز آید
باذن الله تعالی و حل اینست خاصیت دیگر چون آفتاب در حمل باشد در درجه
شرف و ماه در برج ثور و در درجه شرف این شکل را بر زر و خزینه و یا در صندوق و یا در طبله که در وی
نقود باشد بنویسند و یا در کاغذ بنویسند و در میان این چیزها که مذکور شد و خزینه و هر کجا
که آن مال نهاده باشند بنهند هیچ دزدی بر وی قادر نشود و اگر نیز فصیحت شود و گرفتار گردد

و حکما یونان

حکما یونان این شکل را در انجا این خواهند ... و اگر هم با این شرایط و عدد
یا در وقت اجتماع نیرین در برج حمل که شرف آفتاب است و یا در برج ثور که شرف ماه است
و یا در برج سرطان که خانه ماه است و یا در برج اسد که خانه آفتاب است این شکل را
در کاغذ بنویسند هر که آنرا بر خود دارد و بطلب حاجت بر پادشاه و یا از ارباب دولت
رود آن حاجت و مراد بوفا شود و دیگر اگر محبوس در حبس دیر مانده باشد و خلاصی وی مستحیل بود
این شکل را بر اطالع وقت و در وقتی که قمر مسعود با نحسی سعد بن خاصه مشتری از مقارنه
و تثلیث و از تحویس سالم بود بنویسند و آنرا زیر آستانه محبس دفن کنند آن محبوس بزودی خلاص
یابد و اگر بدل کردن محبوس و یا در بازوی او بندند چنانکه در الله اعلم او بسیار بیابان عمل کنند
باذن الله تعالی خاصیت دیگر اگر صحرایی یا بیابانی خواهد تا راه بسیار رود و مانده نشود و هر چند
خواهد بتواند وقت این شکل را بوقتی که ماه در سرطان باشد در درجه آخر یعنی در درجه خویش
باشد در زمان طلوع ماه بنویسند بر پوست گوزن و یا بر کاغذ بغدادی و یا مصری و یا سمرقندی
و نوشته آفرینش بر زانوی خود بندد هر چه که راه رود مانده نشود خاصیت دیگر اگر کسی را آبله
پیدا شود این شکل را بر دو قطعه جامه بنویسند و بر صاحب آبله بندد حق تعالی او را شفا بخشد
باذن الله تعالی و شکل ۳ در ۳ اینست فصل

	کشتکارها	
ودر محبت		حاملی محبوس
	تهلیل و عزایم	

دوم اندر شکل بیان خاصیت شکل چهار در چهار
چون آفتاب در درجه شرف باشد و یا در خانه خویش
و این هر دو نیز بسعود متصل باشد این نگین بر جام
نقره کنند و هم در آن روز نگین را بر ساعت
مسعود در انگشتری مرکب کنند و بنویسند هر که
این شرایط بجا آرد و حاکم کند بنویسند و یا در
جایگاه با خود دارد در نظر پادشاه عزیز و محترم

یا دطیطوس

۶	۱	۸	۸	۱	۶
۷	۴	۳	۳	۴	۷
۲	۹	۵	۵	۹	۲

باشد و مقبول قول و الفعل بود و در جاه و ثروت و حشمت بیفزاید و بر خصمان و بر اعدا در مناظره
و مجادله غالب آید و مادام این شکل بر روی خلق او را دوست گیرند و سحر و جادوی بر وی کار نکند
و اگر زر و نقره یکی یکدانه و نگینه بسازند و نقره کنند همین اثر کند و بعضی گفته‌اند
که این نگینه البته در انگشتری باید تا نظر خلق بر وی افتد تا تاثیر قوی شود و اگر همین شکل
را بر کاغذ سفید مهره زده بگیری سفیده بنویسند و با خود دارند همین عمل کند خاصیت
دیگر اگر آفتاب در شرف باشد بزر و طلا و لعل و یاقوت که این همه نسبت با آفتاب دارد
نظر کنند و با پادشاهان با خود دارند این خاصیت که گفته میشود در حق ایشان مؤثر تر بود
بدان سبب که آفتاب در درجه شرف بپادشاهان منسوب است خاصیت دیگر آنست
که دو مهمی که آورند آن مهم بر وی بر آید و در حرب مظفر و منصور باشند و اعدا مقهور گردند و قبول
معظم روی نماید و هر با ایشان بد اندیشه شوند زود بر افتند و سحر و جادوی بر ایشان کار نکند
و در نظر خلق با هیبت نمایند و از جانوران موذی در حفظ و امان باشد و تربیت بعضی
و جمیع شیاطین کار نکند خاصیت دیگر هرگاه که مشتری و زهره قران کنند که آنرا قران سعدین
گویند این شکل را در نقره و یا در کاغذ بنویسند و با خود دارند همان اثر کند که در شرف آفتاب
بیست و در خانه خویش آمده است و بآن هیچ خزنده و گزنده و جانوران موذی او را الم
نتوانند رسانید خاصیت دیگر اگر شمس در حوت باشد و قمر در سرطان باشد در حالت برابر و هر دو متصل
باشند بسعدی از هر نظر که باشد مگر نظر تربیع در آن ساعت این شکل بر نگین نقره خالص نقش
کنند اثر خاصیت سابق دهد والله اعلم بالصواب خاصیت دیگر هرگاه که آفتاب
و ماه را مقابله باشد این شکل را بر نگین نقره و انگشترین نقره کنند و بر کاغذ و یا بحریر سفید
بنویسند هر که آنرا با خود دارد در حرب با اعدا مظفر و منصور باشد و در نظر خصمان بیش
حاکم غالب آید و پیش پادشاهان و ملوکان عزیز و محبوب باشد و در نظر جمیع خلایق مقبول
بوده باشد خاصیت دیگر نیرین هر دو بدرجه شرف باشند این شکل بر صندوقی و یا بر

استانه در

استانه در خزینه و یا خانه و یا بر طبله بنویسند و یا بر قفل نگر کنند نقود و کالا
از دزد محفوظ ماند و هیچ عاصی و ظالمی بر وی ظفر نیابد و آن هاک بعلامت
و مصادره و تلف و امثال آن نرود و اگر دزدی خواهد تا دلیری کند فضیحت شود
و گرفتار و اگر همه دین روز نیست کتابی بنویسند آن کتاب را گرم بخورد و در آب
غرق نشود و از دزدان و از آن سلامت ماند خاصیت دیگر اگر کسی خواهد تا
در محبت عجیب معاینه کند اگر کل وقتی که آفتاب در درجه شرف باشد و ماه در
سرطان و زهره در درجه شرف باشد و یا ماه و زهره در قوت باشند و در درجه اول مقارنه
حاصل شود این شکل را بر کاغذ بغدادی مهره زده بنویسند و بر قطعه حریر و یا بر کاغذ بغدادی مهره زده
بنویسند و همان روز با روی خود بندند در محبت و مودت اثری عظیم بیند چنانچه
آن محبت بسیاری از روی نکشد و بی او قرار و آرام نگیرد و در زنده این شکل را
بالبغض الاعلی خوانند خاصیت دیگر چون آفتاب در حوت باشد و ماه در سرطان
این شکل را بنویسند و با خود دارند میان محبت نافع است و اگر آفتاب در حمل باشد عظیم است
خاصیت دیگر اگر کسی خواهد تا در عداوت و بغض بغیر عجیبی بیند بوقتی که آفتاب و زهره
در درجه هبوط باشد و ماه در جدی با عقرب ناظر شخصی منحوس بنظر تربیع و مقابله
این شکل را بر کاغذ با عقرب بنویسند و در میان دو کس که محبت بود بیکی از ایشان
بنویسی که آنرا بر خود نگاه دارد در عداوت اثری عظیم و عجیب و سریع بیند
و اگر بنویسی در جامه یکی از ایشان و یا در سرای او تواند انداخت که او را علم نباشد
هم اثر عداوت ظاهر گردد خاصیت دیگر اگر آفتاب در جوزا باشد و ماه در سرطان
این شکل را بر نگینه هفت جوش نقش کنند و یا بر کاغذ مهره زده بنویسند هر که
آنرا بر خود دارد در نظر پادشاه و ملوک و اکابر معظم و محترم بود و در جاه و حشمت
بیفزاید خاصیت دیگر اگر در وقت وضع حمل که دشوار شده باشد این شکل را بر

بشیر او میل کند و بگیرد و دوایه او را بشیر بسیار خورد آید و اگر از این بگوید دل دهند همین زیاده
شود و در حفظ و درک سیر فایده و فهم تیز خاطر شود و اگر بر روی آن مخالف و دراز زبان
باشد از این آب بآن زن دهد آن شوی را دوست گیرد و عفیفه و یار باشد و مطیع
و منقاد گردد و اگر زن بر شوی و مخالف او دهد شوی نیز بر آن زن شود و بجز آن زن بر
دیگری میل نکند و در میان این زن الفت و محبت ظاهر گردد خاصیت دیگر اگر کسی
خواهد که دو کس عداوت افکند همین شکل را بر پاره جامه و یا بر پوست بنویسد و یا بر پوست
خر در روز شنبه بر ساعت زحل که آن ساعت بر نخ که این نیز ساعت اول و هشتم است
از این روز بنویسند بنام آن کسی که خواهد و طالع وقت او شمس باید که منحوس باشد چنانکه
بر طلوع زحل و یا بر نخ بود و این بدحال و منحوس باشند پس آن را در متوز اندازند
میان دو کس عداوت عظیم ظاهر شود خاصیت دیگر اگر خواهد که شخصی را بیمار کند چون ماه
در یکی از بیوت منحوس باشد خاصه جدی و عقرب که آنجا قمر بر هاک باشد و مریخ در آن حالت
باید تربیع آفتاب بود و این شکل بر کاغذ بنویسد آنکس بیمار گردد اگر در یک طرف
کاغذ این شکل بنویسد و در طرف دوم نام آنکس را بنویسد در تنجیم بر طریق تحلیق وضع
کند چنانکه ۳ در ۳ در میان این شکل نیز وضع شود و بنویسند اثر عظیم کند و اگر
این شکل را پاره نکند و نشوئند آن مریض بهلاک آنجا قد خاصیت دیگر هر
که مریخ تربیع ارباب باشد یا تربیع زحل چون زحل در هاک باشد اندر جعبت در نقطه
اول یا دوم و یا محترق و یا در هبوط باشد این شکل را بنویسد و یا پاره کند و بنویسد
هر چون که بتواند و آن پاره ها بخصم دهد تا بخورد زود بخورد خاصیت دیگر اگر مریخ محاسبه
تا است باشد و یا مقارن کواکب باشد خاصه الثور بود که آنرا در آن نیز گویند
آن منزلی است از منازل قمر که مزلج مریخ دارد و یا وقتی که مریخ در میزان باشد این شکل
بنویسد و بخصم دهد تا بخورد اثری عظیم کند در مرض خاصیت دیگر اگر این شکل را بنام آن

مذکور بنویسند

مذکور بنویسند و بکسی دهند تا بخورد و یا بر خود دارد هر که صاحب این را به بیند دشمنی گیرد
تا مادام که این با وی باشد خاصیت دیگر هر گاه که قمر مقارن و بران باشد و عطارد
منحوس و طالع وقت جوزا چنانچه نخستین در دوازده باشد این را بنویسند و در
دیوار خانه سخت کنند هر صاحب اهل بر آن در دست نزدیک آن خانه نزاع شود و اگر
بدشمنی دهند تا بخورد در نظر خلق حقیر و ضعیف تر نمایند و هیچکس بسوی التفات نکند
خاصیت دیگر اگر این شکل را بر ساعت زحل یا بر نخ بر طالع وقت بحسن بر قطعه جامه
بنویسد و در خانه دیگر باسم یکی از دو کس که میان ایشان عداوت خواهند اندازند
وضع کند بنویسد و در وضعی که از دیگر باز خراب شده باشد در زیر مسکن کند میان آن دو کس
عداوت افتد خاصیت دیگر هر گاه که بر پیش در تسلیت یا در تدلیس باشند این را
شکل را بنویسد هر که را درد مفاصل باشد یا درد دندان دفع شود و اگر عورت بوقت
که وضع حمل بر وی آغاز شود یا خود دارد زود خلاصی یابد و اگر مردی که رجولیت او ضعیف
شده باشد و نتواند که مجامعت کند چون مدت چند گاه با خود دارد بر زنی ظفر یابد خاصیت
دیگر اگر کسی مفقود باشد و نهاد بر دست ظالمی یا ستمکاری در مانده باشد و گرفتار شود بوقتی که
ماه در یکی از بیوت نحس باشد و طالع وقت نیز یکی از آن بیوت بود و مریخ محترق باشد
و نیز بانحس یا بقصان عداوت باشد این شکل را بنویسد و در چاه مستراح اندازد تا
کسی بعد از آن آنرا از آنجا نکشد تا آن ظالم هلاک شود و از نقلات زوایت کنند
که صاحب واقع بود که برای چند کس که ظلم و تعدی ایشان عام شده بود این عمل
کرده بود و روزگار نگذشت که آن ظالم هلاک شد باذن الله تعالی و از تعدی ایشان
خلاصی یافتند و شکل سیم در نخ اینست که وضع کرده شده چنانچه شکل ۳ در ۳ نیز
در میان آن وضع دهند والله اعلم بالصواب

۷	۱۳	۱۹	۲۵	۱
۲۰	۲۱	۲	۸	۱۴
۳۰	۹	۱۵	۱۶	۲۲
۱۱	۱۷	۲۳	۴	۱۰
۲۴	۵	۶	۱۲	۱۸

نوع دیگر وضع مخمس

۷	۲۳	۴	۸	۲۳
۶	۱۴	۹	۱۶	۲۵
۲۵	۱۵	۱۳	۱۱	۱
۲۴	۱۵	۱۷	۱۲	۲
۳	۴	۲۱	۱۸	۱۹

[illegible]

آمده است که بسیاری بنویسند و باین [illegible]
و آب نیز نرسد که آن شکل را شسته بشوید یا آنکه که شکل در یکی از بیوت
آید [illegible] پس در بنیاد چهار دیوار حصاری و یا کوشکی و مسجدی و یا [illegible]
و عمارت کنند تا روزگار دراز باقی ماند و خراب نشود و اول بر آن بود که شکل را بر طریق
صفر و صلیب و صنع کنند آنگاه بنویسند که اثری عظیم کند [illegible] دیگر اگر هم بشرایط
مذکور این شکل را در کاغذ بنویسند هر که آنرا بر خود دارد از هیچ [illegible] و خصومت و
حجت غالب بیاید [illegible] دیگر اگر خواهند میان دو دشمن محبت شود این شکل را وقت
قوس که قمر ناظر باشد بطالع و باشد بطالع و بسعدین خاصه بسعدین بنویسند و یکی از آن
دو کس دهند تا بر خود نگاه دارد و در مدت نزدیک سبب محبت ظاهر شود و هر یکی
مر دیگر را محب شود تا آن شکل بر یکی از ایشان باشد و دوستی بر قرار [illegible] دیگر
چون زحل در برج جدی باشد و شرف خویش آفتاب بدو ناظر باشد بودت آن شکل
بر طالع وقت حمل بنویسد هر که بر خود دارد در مجادله و مقاتله بر خصمان
ظفر یابد و منصور باشد [illegible] دیگر چون مشتری در شرف باشد و یا در یکی بیوت خویش

[illegible]

[illegible] در شرف این شکل را بنویسد [illegible] هر آنچه بنهد و یا بدو در جای [illegible] در میان نقود اندازند آن
[illegible] در حفظ خدا بماند و هیچ دزدی و غاصبی و ظالمی بدان [illegible] ظفر نیابد [illegible] دیگر چون
آفتاب در برج حمل باشد [illegible] در درجه مشتری باشد و بمودت ناظر بود خاصه از قوس این شکل بنویسد
در میان نقود بنهد [illegible] از حفظ [illegible] محفوظ ماند [illegible] دیگر چون آفتاب
بدرجه شرف باشد و در درجه قمر باشد آن غایب [illegible] باشد [illegible] باز آید [illegible] دیگر
سعدین در برج عقرب باشند و قمر [illegible] ناظر بود این شکل را بنویسند هر که آنرا
بر خود دارد از آفت [illegible] و زیان و دزدان و دیگر در عصمت خدا باشد [illegible]
[illegible] هر که [illegible] عشق مبتلا شده باشد
[illegible] آب [illegible] پس بنهد [illegible]
[illegible] این [illegible] در میان [illegible]
شکل هفت [illegible] که در سرطان باشد و عطارد در سنبله در شرف [illegible]
عطارد بخورسی سالم باشد بطالع وقت چون از ساعت عطارد این شکل را بنویسند هر که با خود
دارد یکی بعطارد منسوب باشند و او را مطیع و منقاد شوند و هر حاجت از ایشان بخواهد
بوفا شود خاصیت دیگر اگر شرایط

شکل عشق در شش

۶	۳۵	۳۳	۹۴	۳۲	۱
۲۹	۱۱	۲۸	۲۷	۸	۱۲
۲۴	۲۰	۱۶	۱۴	۱۷	۱۹
۱۳	۱۴	۲۲	۲۱	۲۳	۱۸
۷	۲۹	۹	۱۰	۲۶	۳۰
۳۶	۲	۳	۳۴	۴	۳۱

مذکوره این شکل را بنویسند و با آب [illegible] بنهند
و با [illegible] و معلومات دیگر [illegible]
و هر کسی را حاجت باشد بدهد تا بخورد [illegible]
او را [illegible] کبیر و حاجت وی بوفا رسد

دیگر چون شطارد بدرجه شرف باشد یا در خانه خویش این شکل را بر قطعه کاغذ یا
بخشک و زعفران که با آب باران نیسان حل کرده باشند بنویسند و با آب بشویند و بکودک
دهند تا بخورد حفظ و فهم بیفزاید و تیز طبع شود و یا آب بارانی که گفته اند خاصیت
اگر در هفتم روز از ماهی بر ساعت مسعود بر قطعه کاغذ بغدادی یا قبطی بنویسد و زده بنفشه
هر که خواهد که او دوست کند بسیاهی بنویسد پس هفت بیضه مرغ بیارد و سرهای آن بشکند
و سپیدی از هر بیضه بیرون کند چنانکه زردی بماند پس هر یک از آن کاغذها را
نوشته در هر یکی بیضه بنهد از و آن بیضه در کرانه روان گردد بر دو یا در کاریزهای
آب بنهد آنکس را که با وی دوست میخواهد قلق و اضطرابی و اهتزازی در دل پیدا آید
و سبب اندیشد که او را هر خوف طلبد و یا خود بروی حاضر نشود و با دل الله تعالی
و نتواند که ساعتی از وی دور باشد و هیچ عملی در باب محبت قوی تر از این عمل نیست
خاصیت دیگر اگر در میان زن و شوهری گفتگوی شده باشد و میان ایشان اصطلاح
نمی شود پس بوقتی که آفتاب در شرف باشد و در بیت خویش و سعدین باشد
بصورت این شکل را بر ساعت مسعود بنویسند و یکی از ایشان که او را دوست
اصطلاح بنهد با خود دارد و بر روی میان ایشان اصطلاح شود و مفتکو شود ان شاء الله تعالی
و شکل هفت در هفت اینست که بر طریق تخنیق بدیع وضع کرده شد

۶	۴۶۰	۴۶۱	۴۶۳	۱	۲	۴۶۴
۴۶۷	۱۶	۳۱	۳۳	۱۴۰	۴۳	۴۰
۴۶۶	۲۲۶	۲۶	۲۱	۲۸	۱۴	۴۴
۴۶۴	۳۴	۲۷	۲۴	۲۳	۱۴	۴
۲۸	۲۵	۱۲	۲۴	۱۴۰	۲۴	۱۲
۱۱	۱۸	۱۹	۱۷	۴۴۲	۳۶	۲۹
۸	۱۰	۹	۷	۴۴۹	۴۶۱	۴۶۲

واعداد آیات قرآن مجید که هفت سلام است اینست
۶۱۹۳ که در هفت
و هفت بنویسند طرح ۱۶۱
باقی ۶۰۲۵ هفت
۸۷۵

۴۶۴

در بیان خاصیت

در بیان خاصیت شکل هشت در هشت خاصیت شکل هشت در هشت آنست
که چون مشتری در درجه شرف باشد مقارن قمر این شکل را با آب سیب که زعفران
در وی حل کرده باشند بر قرص چوبین بنویسند چون کسی را تب گیرد زحمت دهد و یا چهار تا
را در شکم گیرد و یکی از این قرص بوقت طلوع آفتاب بدو دهند تا بخورد در حال تب
بگشاید و در شکم باز ماند خاصیت دیگر هرگاه که مشتری در درجه شرف باشد یا
در قوس و از جمله حالات تحوس سالم بود و ماه مقارن مشتری باشد این شکل را بنویسند
و با خود دارند بطلب هر حاجت که بود از او قضاة و سادات بروند بوفا رسد و این جامه
جمله مطیع و مسخر او شوند خاصیت دیگر هرگاه که قمر در خانه مشتری مسعود و با مشتری
[illegible] و یا قمر از نحوست خالی باشد بمشتری در سرطان و یا زهره از نحوست باشد بمشتری
را در ساعت مسعود بنویسند و با خود دارند تا هیچ خاصیت
[illegible] خاصیت دیگر هرگاه که در ولایتی و یا در ناحیتی باران نبارد و
خلق بباران محتاج شوند [illegible] آفتاب در برج آبی و ماه در برج سرطان این شکل را
بنویسند پس در طشت [illegible] بر یخ و مشقی ساخته باشند بر آب کنند در صحرای
که [illegible] مردم [illegible] طشت را بپوشند و قدری گل از موضعی بر گیرند
و در بالای آن طشت [illegible] بر کنده کنند پس پاچه بیارند و این شکل را در سینه
پاچه بنهند پس پاچه را در موضع [illegible] را از آنجا خاک بر گرفته باشند [illegible] بخوابانند تا
خدا تعالی باران [illegible] و این آمده است که این شکل را در سینه پاچه بنویسند
و یا بر شکم [illegible] در بخوابانند و طشت را بر آب کنند چنانکه آن شکل
که نوشته [illegible] پس طشت را بپوشند و در زمین [illegible] بقدرت
خدا تعالی باران [illegible] و باذن الله تعالی خاصیت دیگر هرگاه که آفتاب در حمل باشد
و سالم از نحوس این شکل را بنویسد هر که در شب بترسد او را دهند تا بخورد

دارد ترس از وی زایل شود چنانکه تنها در شب ... نتواند رفت و بالجمله ترس

دیگر اگر هم بشرایط مذکور این شکل را بنویسند هر که آنرا بر خود دارد از ...

رفتن مانعی نیارد و هر چند که خواهد بتواند رفت ... دیگر اگر از شهری

بعوذ بالله منها و یا افتد این شکل را بنویسند بر ساعت مسعود در دریا جود

دارند و یا از آن شهر دفع شود و در جمیع احکام این شکل را سعی دارند می باید

که کواکب از نحوس سالم باشند و شکل هشت در هشت طبیعی و نوع یکی بطریق تحلیق بدو

مردم شکل دوم پنجاه شکل چهار در چهار این است والله اعلم بالصواب

۳	۶۱	۱۹۶	۶۲	۶۳	۱۱	۶۴	۲
۴	۱۸	۱۹۶	۹۶۴	۹۶۶	۹۶۸	۱۵	۶۰
۴۹	۱۶	۳۲	۳۴	۳۸	۲۴	۹۶۹	۶
۴۸	۹۵	۳۷	۲۶	۳۱	۳۶	۲۵	۷
۸	۹۳	۳۷	۹۶۰	۳۳	۳۵	۲۲	۵۷
۹	۲۳	۳۹۶	۲۹	۲۸	۳۹	۹۶۲	۵۶
۵۵	۵۰	۹۶۱	۲۱	۱۹	۱۷	۹۶۷	۱۰
۶۳	۹۹	۵۵	۱۳	۱۲	۵۹۶	۱	۶۳

وقف ۲۶ و طرح این دو عدد دو پنجاه است

۳۲	۳۷	۳۸	۲۷	۱۶	۵۱	۵۹۶	۹
۹۶۱	۱۸	۲۳	۹۶۴	۶۱	۲	۷	۶۰
۱۹	۹۶۸	۹۶۱	۲۲	۳	۶۹۶	۷۷	۶
۳۹۶	۲۹	۲۸	۳۹	۷۵	۱۳	۱۲	۵۵
۲۹۶	۹۶۳	۹۶۷	۱۷	۱	۷۲	۱۹۶	۶۳
۳۷	۲۶	۳۱	۳۶	۶۲	۷۱	۹۶۹	۹۶
۲۷	۹۶۵	۳۳	۳۰	۷۹	۱۰	۷۷	۷
۹۶۲	۲۱	۲۵	۹۶۴	۸	۳۷	۱۱	۷۸

و بدانکه سوره فاتحه و اخلاص و آیة الکرسی معوذتین را در دفع وبا و امراض

اثری عظیم است و در کتب خواص جواهر و طبایع نوشته اند که یاقوت سرخ

و زرطلی در دفع امراض وبایی است و از اینجاست که در مهرها استعمال میکنند

پس اگر این صورت و آیات را ذکر کرده شده است بحروف جمل بشمرند

مجموع آنرا در شکل هشت در هشت که این نیز دفع وبا است بر طریق اعداد و بقی

وضع کنند پس بر لوحی که از زرطلی ساخته باشند این شکل را نقش کنند و در گرانمایه

آن بیاقوت رمانی مکلل گردانند یا بیشتر خواص دافع وبا جمع کرده پس اهل شهر

با خود دارند و یکان شکل دروازهای شهر بیاویزند و با آن شهر دفع شود و خلق

شهر نجات یابند فصل هفتم اندر بیان خاصیت شکل ندوره خاصیت این شکل

آنست که چون مریخ در وجه شرف باشد در ذروه اوج خویش باشد یا در ذروه تزویر

یا در آخر نطاق چهارم فلک اوج یا تزویر و یا در برجی باشد که آنرا بروج از بروج

شرف او تثلیث یا تسدیس باشد و زهره در اول خویش باشد این شکل را بر قطع

کرباس یا بر قطع زر سفید یا بر کاغذ بنویسند و به پیچد و نگاه دارند هر گاه که میان

دو کس خصومت منقطع نشود این شکل را باز کنند و بنایان بنمایند خصومت منقطع

شود و اگر میان زن و شوهر خصومت بود این شکل را یکی از ایشان که مظلوم بود

و آشتی خواهد بر گردن یا بر بازو بندد میان ایشان صفا شود و بجای هر دو یکی

دوست گیرند و مودت و الفت زیاد شود و حکمای یونان این شکل را تالیف

القلوب خوانند بآن سبب که در دفع خصومت اثری عظیم دارد خاصیت دیگر

اگر هم بشرایط مذکور این بنویسد چون کسی گناه کار پادشاه باشد و بدست عنوانی افتد

که او را بر پادشاه می برند چون شکل را بکشد و بدست گیرد در حالت نفی در خاطر

او آید و او را بگذارند بمقدار تیغش آید ... دیگر هر گاه که آفتاب در درجه

شرف باشد این شکل را بنویسد هر که آنرا بر خود دارد در قوت و علاوت و مبارزه در محاربه
و مجادله بر خصم غالب آید والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب نقش این است که نموده میشود

۷۴	۷۰	۶۸	۶۶	۷	۶	۹۶	۲	۷۹
۱	۶۸	۸۶	۹۶	۲۱	۲۹	۶۸	۶۰	۸۱
۶۷	۱۴	۹۸	۹۶	۳۱	۳۰	۴۰	۶۵	۱۵
۶۹	۵۵	۲۹	۹۹	۳۷	۹۳	۵۳	۲۷	۱۳
۷۱	۵۷	۹۷	۳۹	۹۱	۹۳	۳۵	۲۵	۱۱
۷۳	۵۹	۹۹	۴۵	۹۵	۳۴	۳۳	۴۳	۹
۵۰	۱۹	۳۲	۵۶	۵۱	۵۲	۴۶	۷۳	۷۷
۳	۲۲	۲۶	۲۸	۶۱	۲۲	۲۶	۲۶	۷۹
۸	۱۲	۱۶	۱۶	۷۵	۷۶	۷۸	۸۰	۱۰

فصل در بیان خاصیت شکل دهم عدده خاصیت شکل آنست که چون مشتری
در درجه شرف باشد و مشتری ناظر باشد بعدد این شکل را بر لوح نقره بنویسند و قلعی
و بر والت نقره و قلعی را یکجا بگدازند و لوحی سازند و بر آن نقش کنند پس چون
در سرطان آفتاب در تثلیث مریخ باشد و مریض از این شکل بیاد شکل قرصها بر نهند
تا نقش برآید پس هر که را تعوذ بالله مخاوف باشد و یا زهر خورده بود و بر جمیع مثلا
شده باشد که دفع آن بر طبیب و شفا او بود یکی از این قرصها با آب نیم گرم دهند تا بخورد و شفا یابد
و اگر بر کاغذ نویسند و بآب بشویند و مریض را دهند شفا یابد بفرمان خدا تعالی
خاصیت دیگر اگر بشرایط مذکور این شکل را بر لوح نقره خالص بنویسند و چون
چون ماه در قوت آید این شکل را بر موم مهر کنند پس آن موم را جلاب بخوانند
و موم مذکور بر مریض را دهند شفا یابد انشاء الله تعالی خاصیت دیگر اگر بشرایط
مذکور این شکل را چون آفتاب در بیست و یکم درجه حمل آید این شکل را بنویسند

و نگاه دارند

و نگاه دارند اگر تعوذ بالله بیماری و وبای و یا افتد این شکل را بر در آن خانه و صل کنند
و یک شکل را با آب بشویند و باهل آن خانه دهند تا بخورد زحمت و یا دفع شود و اگر
در شهری تعوذ بالله وبا و یا افتد در دروازه های آن شهر این شکل را نقش کنند
و یا بر کاغذ بنویسند و وصل کنند اهل آن شهر در حفظ و عصمت باری تعالی
باشند و از بلا و آفت ایمن باشند انشاء الله تعالی خاصیت دیگر اگر بهمه شرایط
سابق این شکل را بنویسند هر که آنرا بر خود دارد همیشه بر اعدا مظفر و منصور باشد
خاصیت دیگر اگر بهمه آن شرایط این شکل را بنویسند و در حالت جنگ با خود دارند
چون بادشاه یا بزرگی بجهت فتح قلعه و یا حصاری قصد کند آن قلعه فتح شود باذن الله تعالی
خاصیت دیگر بهمه شرایط مذکور شده این شکل را بنویسند هر کرا همی پیش آمده باشد
و بکاری در مانده چنانچه میسر شدن آن کار بر وی دشوار بود این شکل را بر خود دارد
و در کار شروع کند خدا تعالی آن بر وی آسان گرداند و آن مهم بر آید انشاء الله تعالی
خاصیت اینها نوع کدشت که نموده میشود

۱	۱۰	۱۸	۹۹	۸۷	۹۴	۱۵	۹۶	۹۶	۹۴
۶	۲۵	۳۲	۳۹	۷۵	۷۹	۸۲	۷۱	۲۱	۹۵
۸۸	۹۴	۳۳	۶۶	۶۲	۹۳	۶۴	۳۶	۲۷	۱۳
۹۲	۲۵	۶۵	۵۸	۹۴	۹۵	۱۵	۹۱	۷۶	۹
۱۱	۲۴	۶۷	۹۱	۵۵	۹۴	۹۸	۲۴	۷۴	۹۵
۱۹۴	۷۵	۳۸	۵۲	۵۵	۳۶	۵۷	۶۳	۳۶	۸۷
۸۹	۲۸	۹۵	۹۷	۵۳	۵۶	۹۶	۶۱	۷۳	۱۲
۹۹	۷۰	۶۵	۳۵	۳۹	۵۹	۳۷	۳۸	۲۳	۲
۸	۸۰	۹۹	۷۲	۳۱	۲۲	۱۹	۳۰	۸۱	۹۳
۶۷	۹۱	۸۳	۳	۱۶	۷	۸۶	۸۷	۵۲	۱۰۰

ذکر شکل ده در ده که صفر و حاصل جمع نقطه‌های خالی آنست

اول نقطه

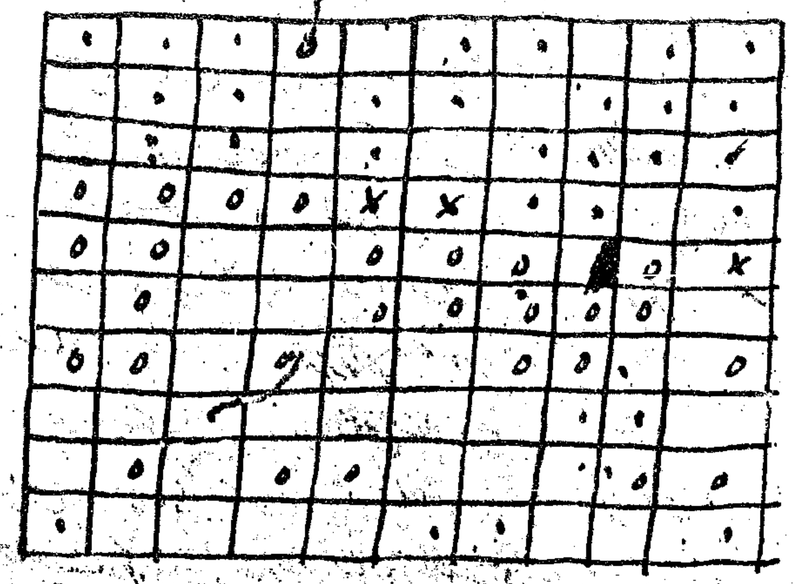

۱	۹۲	۹۸	۹۴	۶	۹۵	۷	۹۳	۹۹	۲۰
۲۰	۱۲	۸۳	۸۷	۱۱	۴۱	۹۴	۸۸	۱۹	۸۱
۸۵	۲۹	۴۳	۹۶	۶۴	۶۱	۷۷	۲۸	۷۲	۷۱
۳۱	۶۹	۳۸	۴۶	۸۱	۸۶	۳۷	۶۳	۶۲	۹۰
۷۱	۹۴	۷۸	۹۷	۹۷	۹۶	۶۷	۹۳	۶۹	۶۵
۷۵	۷۲	۹۸	۷۷	۷۷	۷۶	۹۹	۹۳	۷۹	۹۱
۶۱	۳۹	۶۸	۶۹	۳۶	۳۷	۶۷	۳۳	۳۲	۷۵
۳۵	۸۹	۷۳	۲۱	۲۶	۲۷	۹۶	۷۸	۲۲	۲۱
۹۵	۸۲	۸۸	۱۷	۱۷	۸۶	۹۶	۱۳	۸۹	۱۱
۹۱	۹	۸	۹۶	۹۶	۷	۴۷	۳۰	۲	۱۰۰

فصل نهم در بیان خاصیت شکل یازده در یازده خاصیت شکل یازده در یازده

اینست که چون

اینست که چون زحل در برج شرف باشد و زهره بادی ناظر باشد بنظر مودت خصوص
بمقارن این شکل را بر کاغذ مهره زده بنویسند هر کشتی که این را بر خود داشته
و یا بر پشت خود بندد پس با حریف که بر دست کشتی گیرد هیچ کس بر وی
بر نمی‌تواند آورد و بر همه غالب آید و هر چیزهای که پیش آید و بر وی قادر نتواند باشد
قادر شود بر وی و اگر قاصدی بر خود دارد و صد کرد راه بود و مانده نشود و اگر در کرون مشتری
و یا مشتری با مشتری بندد غالب بیش از آن بر گیرد هر چند راه رود مانده نشود و اگر حالی
بر کاری زدی خود بندد هایل خاصیت و چون اگر بر کسی کاری شوار شده و پیچیده شده
باشد این شکل را با خود آن کار بر وی آسان شود و بکشاید و اگر بیماری با خود دارد
تا در آن مستغرق شود و هیچ تکرهی بر وی نرسد و از قطاع طریق و سباع و درنده در حفظ
خدای باشد و از آن علامت رود در خانه باز آید والله اعلم خاصیت دیگر چون
را با حیوانی را خاصه هر حیوانی را قولنج یا درد شکم باشد این شکل را بنویسند و بشویند و
بخورانند و از آن آب قدری بر شکم وی مالد قولنج بکشاید و درد شکم دفع شود و اگر بخورانند
مرض و رنجی دیگر باشد نیز دفع شود باذن الله تعالی خاصیت دیگر چون آفتاب در اول
درجه برج حمل آید این شکل را بنویسند بر کاغذ سفید مهره زده هر مبارزی و غازی که
لشکری که آنرا بر خود دارد بر اعدا و خصمان مظفر و منصور باشد و در حرب و قتال غالب
آید باذن الله تعالی و این شکل اینست

۶۸	۸۱	۹۴	۵۷	۱۲۵	۱	۱۴	۲۷	۴۰	۷۳	۶۶
۸۰	۹۳	۱۰۶	۱۱۹	۱۱	۱۳	۲۶	۳۹	۷۲	۲۷	۶۷
۹۲	۱۰۷	۱۱۸	۱۵	۱۲	۲۷	۳۸	۷۱	۶۴	۷۷	۷۹
۱۹۴	۱۱۷	۹	۲۲	۴۰۳	۳۷	۷۵	۴۲	۷۶	۷۸	۹۱
۱۱۶	۸	۲۱	۲۳	۳۶	۴۹	۶۲	۶۲	۷۸	۹۰	۱۰۳
۷	۲۵	۳۳	۳۷	۹۸	۶۱	۷۴	۸۷	۱۹	۱۰۲	۱۱۵
۱۹	۲۳	۳۴	۹۷	۶۵	۷۳	۸۶	۹۹	۱۵۱	۱۱۴	۶
۳۱	۴۴	۹۹	۷۹	۷۲	۸۸	۹۸	۱۱۳	۱۰۰	۵	۱۸
۳۴	۹۷	۸	۷۱	۴۸	۹۷	۱۱۵	۱۱۲	۴۶	۱۷	۳۰
۵۵	۷	۷۰	۸۳	۹۶	۱۰۹	۱۱۱	۳	۱۶	۲۹	۴۲
۶	۶۹	۸۲	۹۷	۱۵۸	۱۲۱	۲	۱۵	۲۸	۴۱	۷۴

شکل دوم یازده در یازده است که گفته شد والله اعلم بالصواب

۲۸	۳۳	۹۸	۷۷	۳۴	۵۵	۶۶	۸۸	۸۴	۷۱	۵۲
۸۱	۱	۱۱۹	۱۱۶	۸	۶۴	۱۰۴	۲۵	۱۱	۹۹	۳۸
۳۷	۹۳	۳۱	۲۶	۹۴	۶۲	۱۴۰	۱۵۶	۱۱۳	۱۱	۸۶
۳۷	۳۵	۹۵	۹۷	۲۷	۶۳	۱۵۹	۵۱	۱۵	۱۱۵	۸۳
۶۵	۱۲۵	۹۴	۵	۵۱	۳۶	۱۷	۵۳	۱۵۵	۲۴	۸۷
۷۳	۷۴	۷۹	۴۹	۶۹	۶۱	۶۲	۵۲	۵۲	۹۷	۹۳
۴۱	۱۱۲	۱۲	۱۳	۱۵۷	۵۷	۱۱۷	۷	۲	۱۱۸	۶۷
۸۹	۲۲	۹۸	۵۴	۱۹	۵۵	۲۵	۹۵	۹۲	۳۲	۳۹
۵۸	۱۵۱	۲۳	۱۸	۱۹۳	۵۸	۹۶	۲۸	۲۹	۹۱	۹۰
۵۹	۹	۱۱۱	۱۵۸	۱۶	۹۲	۶	۴۴	۱۲۱	۱۱۱	۸۲
۷۵	۷۶	۵۶	۵۶	۸۰	۴۸	۹۵	۴۴	۹۶	۶۵	۴۵

اندر بیان خاصیت دوازده در دوازده خاصیت شکل دوازده در دوازده آنست که چون آفتاب در شرف باشد این شکل را بنویسند و با پیچیده یعنی کشاده نگاه دارند و چون زهره بدرجه شرف آید این شکل را نوشته پیچیده و زر و یا نقره و پولاد و غیر آن گیرند هرگاه بحاجتی که پیش پادشاه و ارباب دولت روند آنرا بر دست گیرند یا در حمایل و یا در بازو بندند در هر مصلحتی که رفته باشد آن حاجت بوفاق سرو و رحمت و حشمت بیفزاید و پادشاه و اکابر بنظر احترام بیند و عزیز و مقبول القول و الفعل گردد و هیچ وقتی از اوقات بخیال مضرتی نرسد

خاصیت دیگر چون آفتاب در شرف رسیده باشد و ماه در صحیح بر سر طالع بود و یا تو این شکل را بنویسند و نگاه دارند هرگاه گناه کاری را پیش پادشاه و یا والی ولایت و اصحاب بخیال برند این شکل همراه دهند تا هرگاه گیرد و پیش برد و آن گناه را از وی عفو کنند و در تاریخ [illegible] و حرام [illegible] باز گردد بالله تعالی

خاصیت دیگر اگر چون آفتاب خانه در صحیح باشد و قمر بوی ناظر باشد بنظر مودت و آفتاب از نحوست عالم نبود این شکل را بنویسند و اگر کسی بحرکه شغور این شکل را در گردن وی بندد و آن شخص با عقل کرده و عمل وی بیکار گردد و آن شخص خلاص یابد خاصیت دیگر اگر شخص بشرایط مذکور این شکل را بنویسند اگر کسی را چشم زخم رسیده باشد در بازو یا در گردن وی بندد چشم زخم دفع شود و آن کس بصحت و سلامت باشد بالله تعالی

شکل دوازده در دوازده این است مجرب و تمت

۲	۱۲۶	۱۱۱	۱۴۵	۴۳	۴۸	۲۱	۶	۱۳۷	۱۳۱	۱۶	۱۴۱
۱۳۹	۱۲۲	۱۵۷	۲۹	۳۷	۲۱	۱۵۶	۱۱۳	۲۷	۴۵	۱۱۹	۷
۹	۱۱۱	۴۲	۹۲	۱۵۵	۱۴	۱۱	۴۲	۹۳	۱۰۳	۳۵	۱۳۶
۱۴۴	۳۵	۱۹۱	۶۵	۹۲	۸۱	۱۷	۱۹	۸۷	۴۴	۱۱۱	۱
۱۱	۱۰۹	۹۸	۸۳	۷۳	۷۱	۶۶	۸۵	۶۲	۴۷	۳۶	۱۳۴
۱۳۲	۱۴	۱۴	۱۱	۷۵	۷۶	۷۷	۹۷	۸۹	۱۵	۱۲۱	۱۳
					۷۸	۷۱	۶۹	۸۲	۴۱	۱۱۵	۱۳۳
۱۲	۳۱	۱۵۴	۶۳	۶۸	۱۸	۷۱	۶۹	۸۲	۴۱	۱۱۵	۱۳۳
۱۴۱	۱۱۳	۴۸	۱۸	۸۴	۶۳	۸۸	۸۶	۱۱	۹۷	۳۳	۴
۳۱	۳۱	۴۳	۴۳	۴۱	۹۱	۹۴	۸۹	۱۴	۵۳	۱۱۴	۱۴
۱۵	۲۶	۳۸	۱۱۶	۱۵۸	۳۹	۳۹	۳۲	۱۲۴	۱۴۵	۲۳	۱۳۱
۳	۱۹	۳۵	۱	۴۳	۱۷	۱۲۴	۱۳۹	۱۸	۲۵	۱۲۹	۱۴۳

فصل یازدهم در بیان خاصیت شکل سیزده که سیزده خاصیت سیزده کلید سیزده آنست که چون بدرجه شرف ماه و مشتری بوی ناظر باشد بمودت و قرانات زهره باشد و یا بمقابله مشتری و یا ناظر باشد بیکی از دو سعدین بنظر مودت این شکل را بنویسند و بر تخته زرطلی و یا نقره خالص نقش کنند پس بر گاه که پیش پادشاه و یا اکابر بطلب حاجتی رود بر دست گیرد آن حاجت او برآید و حرمت و مرتبه او زیادت شود و در نظر اکابر عزیز و محترم باشد و در نظر خلق با عظمت و هیبت نماید و خاصیت دیگر چون آفتاب بدرجه دوم درجه حمل رسد این شکل را بنویسند که آنرا بر خود دارد از هر خصمان ایمن بود و سعی و کار هیچ دشمنی بروی مؤثر نباشد و جمله مخذول و منکوب گردند باذن الله تعالی دیگر اگر هم بشرط سابق این شکل را بوقت بهم بنویسند و در بنیاد خانه

باکشک و یا حصاری

باکشک و یا حصاری اندازند و عمارت کنند آن عمارت از خراب شدن ایمن باشد و زمانی دراز آن عمارت بماند و دران برخورداری بیشتر هست و روی بباقی بماند و شکل تجربه الانست

۹۱	۷۶	۱۶	۴۶	۳۱	۶۹	[illegible]	۱۶۶	۱۶۳	۱۳۶	۱۲۳	۱۵۱	۹۳
۹۲	۹۵	[illegible]	۱۵۱	۳۰	۱۰۵	۹۴	۱۳۷	۱۵۲	۱۳۷	۱۳۵	۱۳۲	۱۵۶
۱۵۶	۹۴	۹۹	۴۴	۱۹	۴۴	۱۲۹	۱۱۴	۱۲	۱۶۶	۱۱۱	۱۲۶	۱۶۱
۱۳۵	۱۵۱	۱۶	۹۹	۴۳	۱۵	۲۳	۹۵	۴۶	۹۱	۱۶۵	۱۵	۱۵
۱۳۴	۱۱۹	۱۱۶	۱۵۳	۹۷	۷۲	۱۵	۲۱۳	۲۷	۱۵	۱۱۶۴	۱۲۲۹	۱۲۹
۱۶۳	۱۴۷	۱۳۲	۱۳۵	۱۱۱	۱۵۵	۱۵	۵۵	۱۱	۴۵	۳۱	۲۳	۹
۱۴۷	۱۱۳	۱۱۹	۱۶	۱۵۱	۹۶	۷۱	۱۵	۴۱	۳۹	۲۴	۹	۱۶۳
۷	۱۶۱	۴۶	۱۳۱	۱۲۹	۱۱۴	۹۹	۵۹	۶۹	۱۴	۱۲	۳۷	۴۲
۲۱	۶	۱۲۵	۱۴۱	۱۴۳	۱۳۶	۱۱۳	۹۹	۹۳	۱۱۱	۱۳	۱۱	۳۳
۳۵	۲۵	۱۱	۱۱۹	۱۴۴	۱۴۴	۱۹۷	۱۱۲	۹۷	۶۲	۶۷	۶۱	۱۱
۴۹	۳۴	۱۹	۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۴۱	۱۲۶	۱۱۱	۹۶	۹۱	۶۶	۶۴
۶۳	۴۵	۳۳	۱۲	۳	۱۱۷	۱۱۱	۱۴۵	۱۲۱	۱۱۹	۷	۹۵	۷۹
۷۷	۶۲	۴۷	۳۲	۱۷	۳		۱۱۴	۱۲۹	۱۲۷	۱۵۹	۹۴	۷۹

و شکل دوم سیزده و در سیزده این است والله اعلم بالصواب

۱۶۳	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵۱
۱۴	۱۴۵	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۱۵۲	۱۳۵	۱۴۶
۲۳	۴۴	۱۲۱	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۴۹	۴۷	۴۶	۱۵۴	۱۱۳	۱۳۶	۱۴۷
۲۲	۴۳	۶۵	۱۰۶	۱۰۱	۱۰۲	۶۳	۶۳	۶۱	۱۰۵	۱۱۰	۴۷	۴۸
۲۱	۴۲	۱۵۹	۷۳	۹۵	۹۲	۷۴	۷۳	۹۱	۱۰	۱۱۱	۱۲۱	۴۹
۲۰	۴۱	۱۵۸	۷۲	۸۵	۸۸	۸۱	۸۶	۹۰	۹۹	۱۱۲	۱۲۹	۱۵۰
۱۳	۱۵۳	۱۵۴	۶۷	۷۷	۸۳	۸۵	۸۷	۹۲	۱۰۳	۱۱۷	۱۲۵	۱۵۷
۱۵۶	۱۳۶	۱۱۸	۱۰۴	۹۴	۸۴	۸۹	۷۲	۷۹	۶۶	۱۵۴	۳۴	۱۳
۱۵۹	۱۳۷	۱۱۹	۱۰۵	۷۹	۷۸	۹۶	۹۷	۷۵	۶۵	۱۵۱	۳۳	۱۱
۱۶۰	۱۳۸	۱۲۵	۷۵	۶۹	۶۱	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۶۴	۱۵۰	۳۲	۱۰
۱۶۱	۱۳۹	۱۵۸	۱۵۷	۱۵۶	۱۵۵	۱۵۴	۱۲۲	۱۲۴	۱۲۵	۱۴۹	۳۱	۹
۱۶۲	۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۳۰	۸
۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۹	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۷

در بیان خاصیت شکل چهارده در چهارده خاصیت شکل چهارده در چهارده
آنست که چون آفتاب در درجه شرف باشد مسعود و ناظر بود بر زحل و مریخ بنظر مسعودت
بر طالع وقت که او تا و خالی باشد از نحوس پس این شکل را بر چهار قطعه پولاد نقش کنند پس
در جانب دوم از یک قطعه صورت مریخ و زحل نقش کنند و در جانب دوم قطعه صورت
مریخ و همچنین در قطعه سیوم صورت شمس و در قطعه چهارم صورت قمر پس هرگاه که پادشاهی
و یا سرلشکری یا خصمی بیرون آید که در روی صورت زحل است در نشانه بنهند که در جانب
راست باشد و قطعه در روی صورت مریخ باشد در نشانه بنهند که در جانب دست چپ

بود بنهند

بود بنهند و قطعه که در روی صورت شمس باشد در نشانه نهند که در جانب دست راست
صورت قمر باشد در نشانه بنهند که ساق بود پس چون باین ترتیب اعلام راست
کرده شد بنهند با هر لشکری که بحرب بیوندند آن لشکر منهزم گردد و سران و بزرگان
لشکر خصم کشته و اسیر گردند و این از عملهای ارسطاطالیس حکیم یونانی است این شکل را
در حرب نگاه داشتن تا جمله پادشاهان را مقهور گردانید و مملکت بدست می آید
شود و اگر صورت زحل را در قطعه پولاد و صورت شمس و مریخ را در قطعه زر و صورت قمر را
در قطعه نقره نقش کنند تاثیر فتح و نصرت قوی تر و عظیم تر و کسوف مرصود باذن الله تعالی
دیگر چون زحل در درجه هبوط باشد و آفتاب در درجه شرف و مریخ در درجه حمل باشد
تاثیر این شکل را بر وجه خصم در محاربه بیوندند این شکل را در بخشایند
و بوقتی که با روی خصم باشد آن آینه بسوی لشکر خصم اندازند لشکر خصم منهزم
و منهزم گردد و اگر کسی از دشمنی خائف شود و یا در سفر از قطاع طریق خائف باشد در وجه
بود این شکل را با خود دارد و بنیج مصری یا دانه انجیر بر روی نهاد و اگر
مسحور کند بر روی ظاهر نیاید دیگر چون قمر در یکی از دو خانه زحل بود چنان که
اتفاق باشد این شکل بنویسد و با خود دارد و در جمله جانورها و مرغها و هوا لهای بنگرد
دیگر هرگاه که آفتاب در هبوط و مریخ در وجه باشد این شکل را بنویسند و در خزانه
و یا طبل و صندوق نهند از دزدان محفوظ ماند و اگر کسی دیگر خواهد تا سرقه
کند بشکل آنکه بدان کالا دست زند گرفتار شود و کارد بی برگ ای و فضیحت کند
بان الله تعالی اعلم و بحساب این است چهارده در چهارده نموده میشود

ShivaDoc.com

۱	۱۳۲	۳	۱۵۳	۱۹۲	۶	۱	۱۷۹	۹	۱۷۷	۱۷۶	۱۲	۱۷۶	۱۷
۲۱	۱۶	۱۴۱	۱۸	۱۷۹	۱۷۷	۲۱	۲۲	۱۴۲	۱۷۳	۲۵	۱۸۰	۲۷	
۲۹	۴۱	۱۳۱	۱۵۹	۳۳	۱۹۳	۱۹۲	۱۹۱	۱۶۰	۱۳۱	۱۶۵	۱۵۹	۱۵۹	
۱۵۷	۲۳	۱۵۵	۲۹	۱۴۱	۲۱	۱۳۱	۱۲۶	۱۵	۱۵۰	۱۵	۱۳۳	۱۵۵	۱
۱۲۷	۱۳۹	۱۵۹	۹۷	۱۲۲	۹۳	۲۲۷	۱۲۵	۱۶۹	۶۹	۱۳۰	۶۱	۱۲۱	۵
۷۱	۱۳۱	۱۲۴	۴۷	۸۰	۷۷	۱۱۹	۱۲۰	۷۹	۱۱۷	۱۱	۱۱۵	۵۲	۱۴
۹۹	۱۶	۱۱۰	۱۰۹	۱۹	۹۳	۹۱	۹۲	۱۰۴	۹۴	۱۰۲	۱۰۱	۹۷	۱۱۲
۹۱	۵۵	۹۶	۹۵	۱۰۳	۱۰۷	۱۵	۱۰۶	۹۰	۱۰۱	۸۱	۱۷	۱۱۱	۵
۱۱۳	۹۳	۹۲	۱۱۶	۱۲۲	۱۱۱	۷۱	۷۷	۱۲۱	۷۵	۱۴۳	۲۳	۷۲	۱۲۶
۷۰	۶۹	۱۲۹	۱۳۷	۱۳۱	۲۵	۱۲۳	۱۲۴	۶۳	۱۳۶	۶۰	۱۳۱	۱۱	۷۵
۵۱	۱۴۲	۱۵۱	۱۴۴	۵۲	۱۴۶	۵۱	۴۹	۱۴۹	۴۷	۱۵۱	۱۴	۵۳	۴۳
۱۵۵	۱۶۲	۱۵	۳۹	۱۵۹	۳۷	۵۶	۲۵	۳۴	۱۶۳	۳۲	۱۳۹	۳۵	۱۶۹
۱۶۳	۱۵	۳۶	۱۴۲	۲۴	۲۳	۱۵۵	۱۷	۲۰	۱۴۶	۱۳۹	۱۷	۱۶۱	۱۵
۱۶۳	۱۳	۱۵	۱۱	۱۵	۱۸۹	۹۰	۷	۱۹۱	۱۵	۴	۱۹۴	۲۰	۱۹۰

در بیان خاصیت شکل جامع زیانزده آنست که آفتاب در نهم درجه
حمل باشد و با دو سعد متصل باشد و در هر دو آیت آفتاب در نوزدهم درجه
حمل که درجه شرف اوست و با دو سعد متصل باشد این شکل را در زیر دیا نقره
نقش و یا بر کاغذ بنویسد هر که آنرا بر خود دارد در دل پادشاه محبوب و مقبول
گردد و در نظر مردمان محبوب باشد و چشم زخم و سحر بدوی کارگر نکند دیگر چون
آفتاب در اول درجه حمل باشد این شکل را بنویسد هر که آنرا بر خود دارد اعدا

و حسادوی

۱۱۳	۱۱۴	۱۵۵	۱۵۱	۱۵۱	۱۵۱	۱۵۱	۱۵۱	۱۵۱	۱۵۱	۱۵۱	۱۵۱	۱۵۱	۱۵۱
۱۶۴	۱۲	۱۶۲	۱۵۱	۱۳۴	۱۵	۱۳۴	۱۳۶	۱۲	۱۶۴	۱۲۱	۱۶۴	۱۲	۱۶۴
۲۵۵	۲۱۶	۷	۱۳	۳۹	۱۵۱	۷۱	۱۵۷	۱۵۳	۱۱۹	۱۳۱	۱۳۶	۱۵۱	۱۶۴
۶	۲۴	۴۵	۶۶	۹۲	۸۶	۱۵۴	۱۴۵	۱۲۱	۱۳۷	۱۵۱	۱۶۹	۱۵۱	۲۱۴
۱۷۱	۱۵۷	۵۳	۱۹	۱۵۱	۱۰۶	۱۴۳	۱۳۶	۱۵۱	۱۷	۱۸۶	۲۵۳	۲۱۶	۳۲
۷۴	۹۰	۹۱	۱۰۷	۱۳۳	۱۲۹	۱۵۱	۱۷۱	۱۸۷	۲۳	۲۱۹	۱۵	۳۶	۴۲
۹۲	۱۵۶	۱۴۴	۱۴۷	۱۵۱	۱۳۳	۹۹	۲۴	۲۳۵	۱۱	۴۷	۴۳	۱۵۱	۷۶
۴۲۵	۱۴۱	۱۵۷	۱۳۳	۱۹۹	۲۵	۳۱	۱۲	۳۹	۴۴	۶۵	۶۱	۷۷	۱۵۹
۱۵۱	۱۴۴	۴۵	۲۵۶	۲۲۴	۱۳	۲۹	۴۱	۴۶	۶۲	۷۱	۹۴	۱۱۰	۱۴۲
۱۹۱	۲۵۷	۴۳	۱۴	۳۵	۳۱	۴۷	۶۳	۷۹	۱۵۱	۱۱۱	۱۲۷	۱۴۳	۱
۲۴	۱۵۱	۱۹	۳۳	۴۹	۶۴	۸۵	۹۶	۱۱۳	۱۲۹	۱۴۴	۱۶۵	۱۷۶	۲۵۱

در بیان خاصیت شانزدهم که در شانزده خاصیت این
شکل آنست که چون اجتماع نیرین باشد در برج سرطان این را بنویسند
بمشک و زعفران و پیوسته با خود دارد و در نظر پادشاه عزیز و محترم باشد و در
دل خلق محبوب و مقبول گردد و در هر خانه که این شکل بود اهل آن خانه از هر نوع از
موذی و خزندگان ایمن باشند و دارنده این شکل در امان و عصمت باشد
خاصیت دیگر چون زهره در برج ثور باشد و شرط در طلوع بود و در شمالی
باشد بر زهره و خالی باشد از نحوست این شکل را بنویسند بر نقره یا بر کاغذ پادشاهی
که آنرا با خود دارد مثل پادشاهی صاحب قران شود و صیت دولت وی گردد بیشتر
اقالیم برسد و خلق آن مطیع و مسخر او گردند و در همه ممالک و سلطنت او
بیفزاید و قاعده دولت او مستحکم گردد خاصیت دیگر چون مشتری در جدی باشد
و ماه در برج سنبله و سرطان در طلوع بود این شکل را بمشک و زعفران
بر کاغذ بنویسند و یا بر پخته برنج نقش کنند پس هر گاه که کسی را در معرض قتل
داشته باشند بر خود دارد از آن قتل خلاص یابد باذن الله تعالی و اگر جوانی
نابینا پادشاه و یا پیش یکی از ارباب دولت و طالب دولت آن خاصیت بوقا
رسد و نظر پادشاه محبوب و مقبول گردد خاصیت دیگر چون زهره در برج میزان
باشد و قمر از برج جوزا ناظر باشد نظر تثلیث این را بوقت طلوع آفتاب
بنویسند هر که آنرا در بازو بندد در نظر مردمان محبوب باشد چنانکه بیش هر که
زمانی بنشیند آن کس دوست گیرد که مفارقت او را تحمل نتواند کرد خاصیت
دیگر چون مقارن عطارد و قمر باشد در برج جوزا و زهره بنظر آید پس این نشان
ناظر بود این شکل را بنویسند هر که را با کسی عشق افتد و کار بروی دشوار باشد
این شکل را بنویسند بر خود دارد در حد مستلزم دیگر تاثیر بجا آید و مراد بر سر و اهل

یونان تالیف

یونان تالیف انقلاب کوچند دیگر چون مشتری در اسد در برجی باشند که
قنطوس در آن برج بود و قریب بیان برج پس در زمانی که راس و مشتری و قنطوس در
وسط السماء رسند در شب یا روز در آن زمان این شکل را بنویسند پس هر گاه که کسی
کاری بپیچند و دشوار این بر خود دارد آن کار بروی آسان شود و بکشاید و دارنده
این شکل نزد پادشاه و ملوک معتبر شود و در کارها با او رجوع نمایند خاصیت دیگر چون
اجتماع نیرین شود در برج سرطان این شکل را بنویسند و در خانه بنهند و الا در میان
عمارت بدارند هیچ خزنده گرد آن نگردد و اهل آن خانه از جمله موذیات ایمن باشند
خاصیت دیگر چون مریخ در درجه شرف و ماه در شور و یا مریخ در جوزا باشد و ماه در سرطان
و جوزا در طالع باشد این شکل را بنویسند و در خانه و یا میان طبلها و صندوق بنهند از دزدان
ایمن باشند در میان نوشت و متاع بنهند از قطاع طریق نیز ایمن باشند خاصیت دیگر چون آفتاب
در درجه دوم از حمل باشد این شکل را بنویسند پس چون پادشاه و یا از صاحب فرمان حاجتی
خواهند این شکل را با خود دارند و پیش روند آن حاجت برآید و اگر هم بشرط موکد بنویسند
هر که آنرا با خود دارد هر گناه کاری را که پیش اصحاب دولت شفاعت کند آن شفاعت
وی قبول شود و آن گناه کاری خلاص یابد اگر چه در معرض قتل باشد باذن الله تعالی
والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

۱۱۵	۱۲۱	۱۲۶	۱۳۰	۱۶۵	۱۶۱	۱۶۴	۱۶۶	۲۱۱	۲۱۶	۲۱۲	۲۰۷	۰	۱۱	۱۴	۱۱
۱۲۵	۱۱۶	۱۱۹	۱۲۴	۱۷۳	۱۶۲	۱۶۷	۱۶۳	۲۳۱	۲۱۵	۲۰۵	۲۳۵	۱۳	۳	۷	۱۲
۱۱۵	۱۲۹	۱۲۶	۱۱۹	۱۹۳	۱۷۶	۱۶۹	۱۶۲	۲۱۱	۲۳۴	۲۱۷	۲۱۴	۳	۱۶	۹	۶
۱۲۲	۱۱۶	۱۱۶	۱۲۷	۱۷۳	۱۶۵	۱۷۴	۱۵۵	۲۱۹	۲۱۳	۲۱۲	۲۳۴	۱۵	۵	۴	۱۵
۳۵۵	۵۳	۳۵۱	۴۳	۲۴	۲۷	۳۵	۱۷	۱۴	۱۰۶	۱۱۵	۹۷	۱۶۴	۱۶۴	۱۶۷	۱۷۷
۴۵۰	۴۴	۱۹۹	۲۰۲	۲۹	۱۹	۲۳	۲۹	۱۵۹	۹۹	۱۰۳	۱۹۹	۱۹۹	۱۶۹	۱۶۳	۱۸۸
۱۹۵	۲۰۱	۲۰۱	۱۹۶	۱۹	۳۲	۲۵	۲۲	۹۹	۱۱۲	۱۰۵	۱۰۲	۱۷۹	۱۹۳	۱۹	۱۸۲
۳۰۲	۱۹۷	۲۶۵	۲۶۵	۲۶	۳۱	۲۵	۳۱	۱۳۹	۱۰۱	۱۰۵	۱۱۱	۱۷۶	۱۸۱	۱۹۰	۱۹۱
۵۴۵	۴۳	۴۶	۳۳	۴۳	۳۵	۳۴	۳۱	۱۳۶	۱۳۹	۱۲۲	۱۲۹	۹۹	۹۱	۹۴	۹۱
۴۵	۲۵۶	۱۳۹	۲۵۵	۳۳	۲۲۳	۲۴۷	۳۵۲	۱۳۰	۱۳۰	۱۳۵	۱۴۰	۹۳	۹۲	۸۶	۹۲
۳۱	۲۶۱	۱۶۱	۳۹	۴۶	۳۵	۳۶	۳۹	۱۳۱	۱۴۴	۱۳۷	۱۳۳	۹۳	۹۶	۹۹	۹۶
۳۶	۳۶	۴۷	۳۵	۳۴	۳۵	۳۶	۳۹	۱۳۹	۱۳۲	۱۳۳	۱۴۳	۹۵	۹۵	۹۵	۹۵
۱۵	۱۱۵	۱۱۵	۱۵۶	۶۲	۵۳	۵۳	۵۵	۵۹	۵۹	۶۲	۶۹	۲۳۱	۲۳۵	۲۳۹	۲۳۵
۱۵	۱۶۶	۱۱۱	۱۵۶	۱۶۳	۱۶۳	۱۶۶	۵۷	۶۱	۵۵	۵۵	۶۵	۲۲۷	۲۲۶	۲۳۱	۲۳۶
۱۶۷	۱۶۵	۱۳۰	۱۹۷	۱۹۵	۵۳	۵۳	۵۰	۶۴	۵۷	۵۵	۱۴۷	۲۲۵	۱۳۳	۲۳	۲۳
۱۵	۱۶۹	۱۴۴	۱۵۹	۶۹	۶۱	۶۹	۶۱	۵۴	۵۴	۶۳	۱۴۴	۲۴۹	۲۲۶	۳۳۹	۳۳۹

وبر روی خصم روند منهزم گردد باذن الله تعالی

دیگر چون مشتری با زحل در شرف باشد این شکل را بمشک و زعفران بنویسند هر که آنرا بر خود دارد در میان خلق عزیز و محترم باشد و محبوب و مقبول و بیشتری از خلق او را مطیع و منقاد باشند و مراد آن کس از خلق حاصل گردد

دیگر چون مشتری بدرجه ۲۷ در حمل باشد و زهره در سنبله باشد و عطارد در میزان و هشت درجه از ثور این شکل را بر پولاد و یا بر قلعی بنویسند هر که اعلت بیضه‌ان باشد در کلوی او بندد چنانچه این شکل را بر سینه زنی بنویسند از آن زحمت خلاص یابد و اگر درد دل باشد دفع شود

دیگر چون آفتاب در درجه حمل باشد این شکل را بنویسند و در بنیاد عمارت کوشک و صفه یا در بنیاد مسجد و حصار و جز آن بنهند و عمارت کنند آن عمارت دیر بقا یابد و اگر هم بدین شرط بر پشت آهو بنویسند در خانه که آن باشد مار و کژدم گرد آن نگردد و اگر کسی با خود دارد از آفت مار و کژدم و دیو و پری و کفتار ایمن بود ان شاء الله تعالی

فصل پانزدهم در بیان خاصیت هفده درجه خاصیت این شکل آنست که چون زحل در هفده درجه شرف باشد و ماه و ذنب الغور بود و با این اگر در منزل منزه باشد بهتر بود این شکل را بر قطعه کتان بمشک و زعفران بنویسند هر که از حوادث دیو بسته باشد و یا ماده در جولیت ضعیف شده باشد این شکل را بنویسند و بشویند و بآب بخورانند زود شود و کشایش یابد

خاصیت دیگر چون آفتاب در بیست و سه درجه جوزا باشد و زهره در ده درجه جوزا این شکل بنویسند هر که کار بپیچیده بر وی دشوار شود این شکل را با خود دارد آن کار بر وی آسان گردد

خاصیت دیگر چون آفتاب در یازده درجه از برج حمل باشد این شکل را بنویسند و در بنیاد کوشک و ایوان خانه و جز آن نهند آن عمارت دیر بقا بود و آفت زدا از باقی ماند باذن الله تعالی

فصل هفدهم در بیان خاصیت شکل نوزده درجه

خاصیت این شکل آنست که چون زحل در بیست و هفت درجه جدی باشد این شکل را بر قطعه ارزیز بنویسند و در هر خانه که آن قطعه دفن کنند اهل آن از مضرت مار و کژدم و پرندگان موذی

ایمن باشد [illegible] دیگر چون آفتاب در درجه اول حمل باشد این شکل بنویسند و در گردن اسپ
بندند که بیرونی کند و قوی بود و در راه راست رود و ناروئی بگذارد هم باین شرط بنویسند
و در آب جغبا نهند و زنی که در از زبان دشمن باشد بخورانند مزاج وی طالع گردد و محبت
شوی در اید و از وی نشکیبد باذن الله تعالی [illegible] در بیان خاصیت [illegible]
خاصیت این شکل آنست که چون زهره در برج حوت مجتمع شده باشند بر
قطعه حریر سفید بنویسند چون زهره در آن برج در بیست و هفتم درجه اسد یعنی درجه
شرف باشد این نوشته را بپیچند پس هر که علت صداع باشد در گردن او بندند آن
علت از وی زایل شود و اگر هم بشرط مذکور بنویسند [illegible] بحیث که گره کرده لند
ان را در خانه برند تا بپاشند آن بخار هر که در آن سرا رسوا شود و مسخر خلاص یابد
بروی کار نکند خاصیت دیگر چون شمس در پنج درجه حمل باشد این شکل را بنویسند و نگاه دارند
چون بر حامله ولادت طفل دشوار شود در گردن وی بندند ولادت طفل بروی آسان شود
و بزودی باید باذن الله تعالی فصل [illegible] در بیان خاصیت بیست و یک [illegible]
خاصیت این شکل آنست که چون مریخ در نود درجه عقرب رسد و مسعود از وی ساقط
باشد این شکل را بر پوست گرگ بندد و در دروازه کلخن حمام حاصل آمده باشد بنویسند هم
بوقت مذکور در دروازه شهری قهر دشمن در آن باشد وقف کنند چون او را از آن شهر در آن
دروازه بعزیمت سفر یا حرب بیرون آید در آن سفر او را مشقتها و زحمتها بسیار رسد
و اگر بحرب پیوندد کشته شود و بخانه بسلامت باز نرسد و اگر بر در خانه دشمن خراب شود
و دشمن رنجور شود و هلاک گردد خاصیت دیگر چون زحل در میزان تعلق کند و مقارن سماک
رامح شود در درجه باشد این شکل را بر تخته آهن نقش کنند پس هر که آنرا در وقت مصاف
با خود دارد هیچ سلاح از لشکر بروی ظفر نیابد و هیچ زخم و تیغ و تیر بروی نرسد خاصیت
دیگر اگر هم بشرط مذکور این شکل بر آرد خنجر بگیرد و مهار زند و بان بر نعل گران بخورد در حلاوت

مبارزت

مبارزت [illegible] حل شود و در حرب [illegible] نکند و در نظر خصم مهیب و حرب نماید و اهل لشکر خصم
از وی خائف و هراسان گردند [illegible] دیگر چون آفتاب در درجه حمل باشد این شکل را
بنویسند هر که این شکل با خود دارد از آفت [illegible] و پری ایمن بود و اگر هم بشرط مذکور این شکل را
بنویسند هر که آنرا با خود دارد در مباشرت تاثیری عظیم نماید [illegible] در بیان خاصیت
شکل بیست و دوم است و او خاصیت این شکل آنست که چون آفتاب در سوم درجه ثور باشد با
مشتری و مریخ از وی قطبوا این شکل را بنویسند و در گردن [illegible] بندد و هر چند که زاده مرد
مانده شود [illegible] دیگر چون مریخ مقارن بران شود این شکل را بر لوح مس نقش کنند و هر دانی
بنویسند پس آن شیر ماده [illegible] و بدشمن دهند تا بخورد و بزودی هلاک شود خاصیت دیگر
چون آفتاب در درجه اول سرطان و مریخ در حمل این شکل بنویسند هر که آنرا با خود دارد در مباشرت
نفعی عظیم کند و تقویت نماید خاصیت دیگر اگر هم باین شرط مذکور این شکل را بنویسند
در [illegible] صندوق و طبله نهند آن کالا از دزدان ایمن بود و اگر کسی با خود دارد در سفر
از قطاع طریق [illegible] فصل بیست و یکم در بیان خاصیت شکل بیست و سوم
در بیست و سوم خاصیت این شکل آنست که چون ماه در درجه ثور باشد این شکل را بر
پوست روی هر جانوری که خواهند بنویسند چون [illegible] آنرا با خود دارد از
آفت مار [illegible] ایمن شود چنانچه اگر ایشان را بگیرد بیرون آید [illegible] باذن الله تعالی
اگر هم باین شرط این شکل را بنویسند و آب بشویند هر که از هر داده باشند او را بخورانند
زهر بروی کار نکند و بسلامت ماند خاصیت دیگر چون در یازده درجه ثور باشد این شکل را
بنویسند هر که آنرا با خود دارد زبان دشمنان و بدگویان و غمازان بسته گردد [illegible] بزرگان و ارباب
دولت با آب [illegible] دیگر چون آفتاب در [illegible] درجه شرف باشد این شکل بنویسند
هر که آنرا با خود دارد [illegible] حاصل کند از پادشاه و ارباب دولت بخواهد بیابد محبوب و مقبول
گردد [illegible] در بیان خاصیت شکل بیست و چهار آنست که هر گاه که عطارد

ShivaDoc.com

و در درجه شرف باشد و قمر بنظر مودت باوی ناظر باشد و هر دو از نحوس ساقط و سالم باشند
شکل را بر اطلس زرد یا بر کاغذ مروارید رنگ بنویسند هر که آنرا با خود دارد تحصیل
علوم بروی آسان شود و در هر علمی که شروع کند با حاصلت آن تواند رسید و تیز طبع و تیز
فهم و روشن ضمیر شود [illegible] دیگر چون عطارد و قمر و زهره مقارن شوند و هر سه از نحوس
سالم باشند این شکل را بنویسند هر که آنرا با خود دارد در علم موسیقی ماهر گردد تاثیر عظیم در
طلبه آموختن نغمات نیز هر چه خواهد میسر آید و استادی کامل شود [illegible] دیگر چون آفتاب
در درجه شرف باشد این شکل را بنویسند هر که آنرا با خود دارد از آسیب دیو و پری ایمن باشد
باذن الله تعالی [illegible] بیست و سیوم در بیان خاصیت شکل بیست و پنج درجه پنج
آنست که چون آفتاب در درجه باشد و ماه در سرطان مقارن زهره و عطارد در برج ناظر باشند
یا آفتاب [illegible] در درجه [illegible] سعدین باشد و سرطان قمر و زهره و عطارد
نیز با ایشان باشند این شکل را بر تخته نقره نقش کنند و یا بر جامه حریر [illegible]
بنویسند هر پادشاهی یا صاحب فرمانی که بر سر لشکر باشد بوقت حرب با خود دارد [illegible]
[illegible] و بر خصمان مظفر و منصور گردد [illegible] باذن الله تعالی [illegible]
دیگر چون آفتاب در برج حمل باشد بیست و پنج درجه این شکل بنویسند هر که [illegible] این
شکل را بشوی [illegible] و بدهند آن زحمت از وی دفع گردد باذن الله تعالی [illegible]
در بیان خاصیت شکل بیست و ششم در بیست و ششم خاصیت این شکل آنست که چون
آفتاب در درجه شرف باشد و زهره در برج [illegible] بود و یا در برج جدی [illegible] بیست و پنجم
قوس باشد یا در بیست و هفت درجه این شکل را بر تخته حریر بنویسند و چون زهره در حیات آید
این شکل را بپیچند و در اطلس زرد بدوزند هر که آنرا با خود دارد در جماعت [illegible]
بیند و قوت وی را بیفزاید و ضعف وی را [illegible] و حکما این شکل را بغایت [illegible]

داشته اند

داشته اند [illegible] دیگر چون آفتاب در پنج درجه حمل باشد این شکل را بنویسند هر که آنرا
با خود دارد در هر کاری که شروع کند او را منفعت بود [illegible] دیگر هم باین شرط
مذکور این شکل را بنویسند اگر پادشاهی از والی موضعی رنجیده باشد و خدمتی و [illegible]
قبول نکند این شکل را بکسی که خدمتی خواهد [illegible] و دهند یا برابر او ببرند و چون [illegible]
پادشاه رسد این هدیه و خدمت قبول افتد و [illegible] بر وی خوش شود [illegible]
در بیان خاصیت شکل بیست و هفت در بیست و هفت درجه خاصیت
این شکل آنست که چون مشتری [illegible] و یا ناظر بوی باشد این شکل را
بنویسند که خود دارد در [illegible] پادشاه و اکابر [illegible] او را عزتی و حرمتی بود و هر حاجتی
[illegible] هیچ [illegible] نماند [illegible] این خاصیت [illegible]
و اگر [illegible] این شکل را بنویسند [illegible] هر که آنرا با خود دارد [illegible]
و بلند آوازه [illegible] دیگر چون آفتاب در درجه شرف باشد و [illegible]
در قوس بر طالع وقت [illegible] این شکل را بنویسند و چون [illegible] درجه شرف [illegible]
هر که بیشتر احوال و [illegible] بود این شکل را بر [illegible] و [illegible] در [illegible] باز کرده
بعبادت و صلاح [illegible] مشغول شود و تقوی و دیانت [illegible] آید خاصیت چون آفتاب در برج
حمل یا جوزا باشد این شکل را بر تخته آهن نقش کنند [illegible] که بعوامان [illegible] باشد و در خانه
نه نشیند در آستانه [illegible] کنند آن [illegible] آن زن بر دود و در صلاح [illegible] گفت گوشند
فصل [illegible] در بیان خاصیت شکل بیست و هشت در بیست و هشت خاصیت
این شکل آنست که چون آفتاب در شرف باشد و ماه در چهارم درجه ثور و یا در دوازدهم درجه
سرطان باشد [illegible] درجه سنبله یا در ۳ درجه قوس بوقت طلوع آفتاب که آفتاب در شرف

باشد این شکل را بنویسند و چون زهره در شرف آید آنرا بپیچند هر که آنرا بر خود دارد ملوک و ارباب
دولت اهل صلاح او را مطیع و مسخر گردند و هر روز بهر زیاده گردد [illegible] دیگر چون عطارد
در برج سنبله باشد یا در جوزا یا در میزان یا در دلو تحت الشعاع محترق و راجع نبود هر که آنرا بر خود دارد
و پیش پادشاهان برسالت رود و آن رسالت وی افتد بر آن مهم که او را فرستاده باشند آن مهم
بکفایت رسد [illegible] دیگر چون زهره در حوت باشد یا در برج این شکل را بر طوق زر سفید بنویسند
چون ماه در شرف آید آنرا بپیچند هر که بر خود دارد در پیش قضاة و علما و وزرا و اشراف و سادات
او را عزتی باشد و این طبقه مطیع و مسخر او گردند و هر مقصودی که بآن طایفه افتد زود بکفایت رسد
و از اهل پرده نیز او را مستحقر باشند و مستمریان و عمال آن او را اطاعت نمایند [illegible] دیگر چون
آفتاب در دوم درجه حمل باشد یا جوزا این شکل را بنویسند پس اگر ولایتی باشد که اهل آن ولایت
[illegible] باشند هر ولایتی که این شکل را با خود دارد از آن ولایت رود و اهل آن ولایت با او اطاعت
پیش آیند و [illegible] در بیان خاصیت [illegible]
در بیست و نهم خاصیت این شکل آنست که چون زهره در برج حمل باشد [illegible]
بنویسند هر که آنرا با خود دارد در تجارت او را منفعت [illegible] بود و از
خرید و فروخت ربح بسیار کند و اهل یونان این شکل را مرتج التجار گویند [illegible] دیگر چون
ماه مقارن زهره بمجاهده راس باشد این شکل را بنویسند هر که آنرا بر خود دارد هر چند [illegible] زود
مانده شود و اگر در گردن اسپ و یا ستوری بندد همین خاصیت دارد [illegible] دیگر چون آفتاب
در اول درجه حمل یا جوزا باشد این شکل را بر تخته موم بر کشند پس آنرا بآب [illegible] و بول و سرگین
گرفته [illegible] در بیان خاصیت [illegible]
این شکل آنست که چون آفتاب در برج حمل تحویل کند زمان تحویل این شکل را بنویسند و بپیچند
هر که آنرا بر خود دارد هر روز در [illegible] این شکل را بنویسند دولت و منزلت وی بیفزاید و این
شکل را حکما [illegible] شکل مبارک گویند بسبب آنکه عدد ضلع وی مقدار ایام ماه [illegible] و اگر
اهم شرط مذکور بنویسند هر که آنرا بر خود دارد از آفات و مرگ مفاجاة ایمن باشد تا سال دیگر

دیگر چون آفتاب در برج جوزا تحویل کند و قریب شود بکواکب عیوق این شکل را
بر تخته زر یا برنج که بغایت زرد بود و یا بر تخته چوب سطح نیس هر که اضلاع مساوی باشد بر وی
بندند بصحت باشد و اگر این شکل را بر جبینها بندند و بخون را بآن بغسل کنانند خون از وی
بر [illegible] بخون نشود [illegible] دیگر چون آفتاب در پانزدهم درجه حمل باشد یا در بیست و یکم درجه
چون این شکل را بنویسند هر که را مصلحتی مهمی پیچیده باشد و بآن محتاج گردد این شکل را
بر خود دارد در مدت نزدیک آن مصلحت برآید و مهم بکفایت رسد [illegible] دیگر چون
آفتاب در [illegible] شرف یا از بیست این شکل را بنویسند هر که آنرا بر خود دارد نزدیک
پادشاه و ارباب دولت مقبول و محبوب گردد و مهمات او برآید [illegible] در بیان
خاصیت [illegible] و یک خاصیت این شکل آنست که چون زهره در برج حمل آید [illegible]
[illegible] یا در بیست و هفت درجه [illegible] این شکل را بر تخته [illegible] نقش و بر بالای کوهی روند که
در آن نواحی از آن بلندتر کوهی دیگر نبود پس تا صد اسکان بلند کنند پس تا آفتاب در [illegible]
درجه [illegible] تخته [illegible] و بر زمین سیاه بپیچند و بوقت طلوع آفتاب
که بر بالا [illegible] تا [illegible] که آن میل نمایند هر که [illegible] نمایند
و [illegible] در آن [illegible] در [illegible] خاصیت [illegible] چون آفتاب
یازدهم درجه حمل یا جوزا بود این شکل را بنویسند پس بر [illegible] تا بر خود دارد هر رسالت که او را
بر پادشاهان فرستند بآن مطلوب که [illegible] آن مطلوب [illegible] و بسلامت باز آید [illegible]
اگر این شکل را در وقت اجتماع نیرین بنویسند هر چه [illegible] حقایق که او را بر خود دارد و [illegible]
مخصوص نگردد [illegible] پوشیده ماند باذن الله تعالی [illegible] در بیان خاصیت
شکل سی و دوم [illegible] و دوم خاصیت این شکل آنست که هرگاه کوکبی در شرف آید این
شکل را بنویسند [illegible] هر [illegible] کوکب [illegible] شود پس هرگاه که [illegible] آنرا بر دهان
مصلحت افتد که آن بر نیاید شکل شرف کوکب که بر آن نجوم منسوب باشد مثلا اگر بر [illegible]

پادشاه و اگر بر صورت شکل شرف قضاوت و اگر پادشاهان هندوستان بود و یا بر دهقانان
و زمینداران و اهل کوه پایه شکل شرف زحل و اگر بر قضاة و علماء و وزرا و اشراف
و سادات شکل شرف مشتری و اگر اهل سلاح شکل شرف مریخ و اگر بر اهل [illegible]
و خواجگان سرای و اهل طرب شکل شرف زهره و اگر بر دبیران و تحریران و حکما و شعرا
و منجمان و طبیبان شکل شرف عطارد و اگر بر عامه مردمان و مرغان و پرندگان شکل قمر
پس بر هر کدام قوم که مطلوب باشد بوقتی که آن کواکب در طلوع باشد یا در وسط السماء آن شکل را
بر خود نهند و بعد از آن کسی که در حال آن مصلحت بود تا رسد والله تعالی بعلمه یا عاقبت
مقرون شود خاصیت دیگر اگر بشرط مذکور قطعه چوبی بتراشند و صورت دو شخصی که آشنا
یا یکدیگر عداوت باشد بر صفحه هموار کرده با آتش آنرا یکدیگر داغ کنند و با آفتاب چکانیده بود نقش
کشند و در میان آن قطعه چوب بچه و در میان چهار رفع کنند میان آتش بجوشد و بر آید
چنانکه از یکدیگر نگریزند و اگر آفتاب مسعود باشد در شرف
و یا از بیت و نحوس در اندوی ساقط باشد و مسعود ناظر این شکل باشد [illegible]
و اگر این شکل بسبب [illegible] عزت نگردد [illegible] و افتها [illegible] آخر زمان
و در آن ایمن باشد [illegible] در بیان خاصیت شکل بیست و پنج و چهل و پنج
و چهل و صد و صد و بیست در بیست که مخصوص پادشاهان [illegible] و نصرت و [illegible]
اهل یونان و اصحاب تنجیم چون مقرر است حسن [illegible] و از حکما [illegible]
رابع چون ماه [illegible] و بزرگ [illegible] و [illegible] شیخ ابو علی سینا
بجهت فتح و نصرت پادشاهان بر لشکر [illegible] شکل بیست و پنج و بیست و پنج و چهل در
چهل و صد و صد و بیست در صد و بیست که [illegible] و موافق [illegible] در [illegible]
خاصیتی و تاثیری [illegible] و [illegible] خاصه در شکل [illegible] در صد و بیست و [illegible]
اند که چون آفتاب [illegible] در شرف [illegible] از کواکب [illegible] نظر [illegible] خاصه [illegible]

و اگر آن کواکب

و اگر آن کواکب از خطوط خویش ناظر باشند بهتر باشد پس این هر چهار شکل را بگفته [illegible]
هر چه بر سفید هر یک را جدا بنویسند چنان باید که [illegible] و روزی که آفتاب در شرف
داخل آید در آن روز بر طالع وقت [illegible] آغاز کتابت کنند و مقصود از این آنست که
آفتاب بر سمت [illegible] باشد یعنی در غایت ارتفاع و نور در آن زمان بیشتری آفاق را [illegible]
باشد بر اول عمل [illegible] نویسند تا این جمله اشکال نوشته آید پس چون پادشاهی یا [illegible]
[illegible] بیرون آید چون در مقام حرب [illegible] آن و رصد را بر طالع وقتی که سعدی در طالع باشد [illegible]
بتابع که دلیل خصوصیت بدرجت دوم یا در طالع وقت بود و صاحب طالع مسعود یا سعدی یا ناظر باشد
در شاخ علم بندد و شکل چهل در چهل را در جامه سلاح دوزند شکل بیست و پنج در بیست و پنج
و پنج را در جامه پیش کوه یعنی در پیش زین بندد و صد و بیست در صد و بیست را در چتری که بر سر
پادشاهان باشد و یا در عماری فیلی بنویسند و در حال در پیچند چون با خود دارند بر دعا [illegible]
و بر هر کاری که [illegible] آرند آن کار بر آید و اگر این شکل بر پوست شیر یا پوست گرگ نویسند
و بر دهل بندد [illegible] بر دلان و دلاوران لشکر مخالف [illegible] دهند [illegible]
و میده رود و بسیار خاصیت دیگر دارد که بیان آن در گفتن و نوشتن نیاید باید که تنجیم
اوقات در جات دار نرم تمت الکتاب بعون الملک الوهاب تمام شد

در بیان جلب القلوب [illegible] بسند یا [illegible] کنند و آزموده شده باید که حروف آتش با حروف طالب
و مطلوب امتزاج [illegible] و فتیله [illegible] و در چراغ دان [illegible] بسوزد [illegible] حروف آتش
ف [illegible] ذ حروف اسم طالب [illegible] ام [illegible] حروف اسم مطلوب [illegible] حروف طالب
با هفت حروف آتش امتزاج [illegible] و هفت سطر نویسد مقابله هفت حروف آتش
و فتیله [illegible] بسوزد [illegible] چراغ [illegible] مطلوب [illegible] محبوب [illegible] مثلا
[illegible] اطفاء [illegible] اشعاع [illegible] ادبع [illegible] ترتیب دیم اینست که هفت حروف آتش

ShivaDoc.com

راو هفت حرف هفت حروف طالب استخراج دهد مثالی اخ الکازم طای ازم
فح ب ش ن اخ ذ ض ش با عداد در حروف تا فتیلها تولید و عمل کند انشاء الله تعالی و بت

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق
الانسان وعلمه البیان وفضله بین سائر الحیوان وکرمه بالنطق والعقل والتمیز
والاحسان وشرفه بورود الامر علیه بالمعرفة والاسلام والایمان وصیر منه طریق النطق
بالحروف والکلام جواهر الانسان وصلوات علی کافة الانبیاء والمرسلین خصوصا علی
سیدنا محمد وآله بالرحمة والرضوان وتابعهم بالتجاوز والغفران وسلم تسلیما اما بعد یا ایها
الفائض فی بحر الکلام اعلم ان الکلام من الحروف والحروف مرکبة من النقط غیر منفصلة عن
لوح النفس والنفیس عاملة مدرکة قابلة قائلة من علم الباری والنقط بارادته ومشیته کما
قال الله عز وجل علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم وقال الله تعالی وعلم آدم الاسماء کلها یعنی
الحروف المحیطة علی نطق وهی ثمانیة وثلثون حرفا الی وبه جمیع لغات الناطقین من الموجودات
کلها منها ثمانیة وعشرون حرفا عربیة وهی اثبت معروفة ومنها اربعة وهی صحیحة
ومنها ستة هندیة وهی سبب صحة دلالة علیها لیس فی جمیع الموجودات کلها متکلم الا
الناطقة ومرکب هذه الحروف السماوة طبیعة لهذا الحروف فلا یوقف احد کیفیة المنطق وکیفیة
منشاه فی لوح الخاطر من امر الباری عز وجل الا الراسخون فی العلم وهو سر من اسرار الله تعالی ظاهر من عالم
الغیب فی عالم الشهادة مصرح اعلم اذا ظهر فی عالم الشهادة جسم ظاهر من عالم الغیب وجود اسم
روحانیات من الملائکة الموکلات الحافظات بعدد کل حرف من الحروف اسم الروحانیات
المسخرات تحت تصرف فهم ما فی الموجودات مسخرات بامر الباری تعالی وادرک الله تعالی
وهذا السر عاظم وکنز من کنوز الله تعالی ومفاتیح الاسماء وسر الکون والالف والمحبة
والعداوة والحب والرسالة والله تعالی ولی التوفیق والعالم بالصواب والسلام فی بیان
شرائط العمل الواجب بمشیة اذا اراد ان یعمل فی هذه الحروف عمل المحبة او عداوة او جلب

اورسالہ

اورسالہ ان یحرب عن کل طعم الحیوان والثوم والبصل وعلیه بالسواک والطهارة والطهارة
والنظافة والصلوة والتسبیح والتهلیل والتحمید والاستغفار وترک الاذی وترک الکذب
والغیبة والنمیمة وعلیه بالنصیحة علی جمیع الخلائق وعین الرحمة والشفقة فاذا اراد ان یعمل
عملا استخار الله تعالی برکعتین مع حضور القلب فان قبل انشرح صدره من القلب استغفل والا
فادمنه التوفیق فصل فی بیان اصل الحروف خزانة الله تعالی وفیها امره وفیها سره وفیها
مراده وفیها قدرته وفیها اسماؤه وفیها صفاته وفیها ذاته فاذا عرفت من خزانة الله تعالی
ان الحروف فی خزانة کلها والحروف ای الاحتیاج مدمان الحروف سر خزائن الله تعالی
والاجابة من مستودعاته فما الاصل فی حروف العربیة سخة هی علی هذه الصورة فی اللوح المحفوظ
القدرة المعلوم بمشیة الباری عز وجل علی هذه الشکل

[illegible]

بامره من یا قدیر لدفع البلایا ونقص علیه نقش فص من ذهب فی شرق الشمس
الا غیر الالف ولعشر الغایة الالف قایم والتسع الفات مسطوحة والفان مبسوطان
والالف معطوف بالالف القایم والتسع المسطوحة [illegible]
وفی الکاف لعادی اللام الفان والالفان المبسوطان والالف المعطوف
لا ای الفان والجیم سبع جیمات جیم متعرفة وهی الاولی مع جیم عیاج وجیم الکاف
وجیمان محذوفان وجیمان ث حصان ع ج والثالث راوات الراء المتوسطة
وهی الاولی راوات وهی [illegible] والمیم میمان متعرف ومستکرة و
[illegible] کلها اربعة عشر الفا وسبع جیمات وثلث راوات وست نونات
ومیمان وهی اثنان وثلثون فی هذه صورتها [illegible]
وقت طلوع الشمس علی هذه الصورة صورة اربعة [illegible]
وفی نسخة علی هذه الصورة فایدة طلبها الغضب وجلب الزرع

ودفع المضرة والموت بالنفي واذا نقش في فص من الذهب [illegible] فهو اكذا وانجب والله
ولي الهداية [illegible] في بيان صورة الحروف العربية بالخط [illegible] ان الكلام العرب
يدور على ثمانية وعشرون حرفا وهذه صورتها في الخط والالف له صورة واحدة واذا اردت
ان تمنع فيه قتل [illegible] فاكتب صورتان ب او الجيم صورتان ج
والحاء صورتان ح وان اردت ان يجاب قتل والدال صورتان د واذا اردت
ان يدك على امر قتل صورتان ذ والذال صورتان ذ والراء صورتان ر والزاي
ز وليس واصل في الحروف العربي غير هذه [illegible] في لوح محفوظ كه مقدر معلوم است بمشيت الله تعالى
بدين شكل وصورت [illegible] پس اسما از ين حروف [illegible] اسمهاي باري جل جلاله
وعم نواله هيچ است اول يا دوم يا سيوم يا چهارم يا پنجم يا [illegible] والي
هر پنج حرف نقش كنند در يكشنبه در ساعت آفتاب براي دفع بلاها و سحر بدانكه چهار
ايستاده يكي افتاده كه آنرا مستكره خوانند و كاف و لام هر يكي تسمير [illegible] دايره
است بدين صورت [illegible] و مطوره دوست چنانكه [illegible] معطوفه
دوست لا بمنزله دو الف است و جيم هفت است متوفيه يكي چنانكه ج [illegible] جيم [illegible]
و آن ح است [illegible] عمياست و آن خ [illegible] جيم محزون [illegible] خصه و جيم است بدين
صورت ع غ و را سه است متوفيه يكي مستكره دو رز و اما نون [illegible] معروف
يكي چنانكه ن و هيچ مستكره چنانچه [illegible] ق و اما ميم دوست يكي چنانكه م و مستكره
يكي چنانكه ه پس چهارده الف و هفت جيم و [illegible] نون و دو ميم جمله [illegible] و دو حرف است
بنويسند بدين صورت و دايره سر هر دو ميم دايره در نسخه اول طرف راست بوده است
و در نسخه دوم طرف افتاده است و بعضي بدين صورت مي نويسند اين صحيح نيامده است
بمشك و زعفران و گلاب و شكر نذر روز يكشنبه بر صورت آفتاب چنانكه ديدي
براي فروشدن غضب نصرت و فراخي عيش و در مفاجات و اگر نقش در نگينه

انگشتري

انگشتري كني از نگينه زرد در ساعت آفتاب پس [illegible] در بيان صورت حروف
بدانكه حروف عربي بيست و هشت است الف بر صورت واحد بدين شكل و چون
خواهي باز ماني از صحبت كسي كه دل تو صحبت [illegible] وي خواهد چند بار الف بگويد بفرمان
كن فيكون بوجهي از وجوه باز ماني كه او را [illegible] ان نباشد [illegible] را دو صورت است بدين
[illegible] يا دو [illegible] دو شكل است بدين صورت [illegible] و هر دو شكل است بدين صورت
[illegible] و بر جيم دو صورت است بدين شكل [illegible] و چون خواهي كه ميدان دل كسي طرف تو
باشد و ترا دوست گيرد و چون تو نتواند ماند چند بار بگويد جيم جيم بفرمان خداي عز و جل دل او بر
طپان و بي قرار گردد و مر حا را دو صورت است بدين شكل [illegible] و مر خا را دو صورت است بدين
شكل [illegible] و مر دال را دو صورت است بدين شكل [illegible] و چون خواهي كاري را كه ترا در آن وقوف
نيست مطلع شوي و در آن آن كار پيدا آيد چند بار بگويد [illegible] بفرمان عز و جل بدان كار موقف
كلي حاصل آيد و مر ذال را دو صورت [illegible] و چون خواهي كه شخصي را خوار و ذليل كني [illegible]
پس چند بار بگويد [illegible] خداي تعالي آن كس را خوار و ذليل گردد و مر زا را دو صورت است بدين
شكل [illegible] و مر زا نيز دو صورت است [illegible] و مر سين را سه صورت است [illegible] و چون
خواهي كه [illegible] را در ريا [illegible] و يا غضب [illegible] و [illegible] پس چند كرت بگويد [illegible]
بفرمان خدا [illegible] در [illegible] و غضب [illegible] و مر شين را نيز سه صورت است بدين شكل
[illegible] و چون خواهي كه رنجور را شفا عاجل شود [illegible] بخواند بفرمان
[illegible] و مر صاد را دو صورت است بدين شكل [illegible] و مر ضاد را دو صورت است
[illegible] و مر طا دو صورت است بدين شكل [illegible] و مر ظا را نيز دو صورت است بدين شكل ظا
[illegible] را پنج صورت است [illegible] و مر عين را سه صورت است بدين شكل
و مر غا را دو صورت است بدين شكل [illegible] و مر فا را نيز دو صورت است بدين شكل ق
و مر كاف را سه صورت است بدين شكل [illegible] و مر لام را دو صورت است بدين شكل

و میم را سه صورت است بدین شکل ه ه ه و نون را دو صورت است و واو را
یک صورت است و هاء را شش صورت است برین منوال ه ه ه ه ه ه و لام
و الف را شش صورت است برین منوال [illegible] و یا را سه صورت است
ی ی ی پس هر یکی ازین حروف بسیار وجه دارد مگر الف و واو پس جملهٔ اسمای مستخرجه
هم ازین حروف و این صورت اسمای اعظم در چهار رکن عرش الرحمن و تشکل و اسمای این در فصل
متصل بیان کنم آن قوم خواص ایشان ظاهر بود مگر رنگ دو و بالله التوفیق [illegible] بعضی حروف را
خواص گفته و بعضی را طرح داد بکدام سبب جواب میان این قوم خواص ایشان ظاهر بود
مگر رنگ ده [illegible] بدانکه از جملهٔ حروف عربی که جمله بیست و هشت است و این جمله اسمای
اعظم چهار است هر اسمی هفتگان حروف نوشته شده است در چهار رکن عرش الرحمن که تردد
و در هر اسمی دو دکان فرشته از سر آن که نگاهبانان عرش الله و برداشته الله عرش الرحمن را چنان
عظیم بقوت این اسمای اعظم و کلمات بزرگ و آن صورت عرش است دلیل کند بر عظمت
این قوت این نام او و معرفت جمیع مخلوقات حق تعالی بکمال حکمت ایجاد کرده است و معرفت
جمیع مخلوقات سفلی هم بسبب استعداد فایده ها او از حد بسیار است زیرا که عرش فعال است و جمله اشیا را بر
محلی که مردم کند اثری تمام دارد و فایده عظیم و الله الموفق هذا صورت عرش الرحمن [illegible] عظیم
یا اول الاولین لا بدایة لاولیتک احببت و نیست خلود ذاتک بحارت ملکوت ادراک العلوم
ثم طاسیت ها صحیح این حروف آنست که بسیار خواندن این حروف بلغم را بسرد و طعام
هضم کند و او از تنگ شود و سینه پاک شود و از سردیها و [illegible] قبض غلظ کسی یا آخر الاولین
نهایة لآخریتک ظاهرت بشدت نور ذاتک فسیارت ملکوت ادراک علوم العقول ثم واشت
[illegible] او بسیار خواندن این کلمات ساکن شود حمایا [illegible] و در بدن پوست قوی کند دماغ
و اعضا را بانجام [illegible] تنود یا حی قبل کل حی [illegible] دمت بدوام قیومیک فدارت علوم عقول النفس
ثم عاشت [illegible] او بسیار خواندن این حروف حرارت بر دو سوزش تب و تشنگی فرو نشاند

و دور کند

و دور کند ذایل از دو دکانها [illegible] جزء بجنبد بابی الهو فوق الشرف و الکمال [illegible]
الکامل و المکمل بکمال جمالک و جمال جلالک فکملیت عقول النفوس ثم [illegible]
او بسیار خواندن این حروف که آب زردانی روان میشود و [illegible] و دو دکان دارد
و قوی و او قوی کند و الله اعلم [illegible] در حروف عربیه در فلک مستقیم یعنی کرسی بدانکه
ای طالب حکمت این حروف که بیست و هشت است و این حروف بخش کرده
شده است بر دوازده برج و فایده این مضمون آنست که [illegible] طالع مطالب
مطلوب و نامهای فرشتگانی که موکل اند در منازل بروج که بیست و هشت منزل است
و طبیعت هر یکی که قسمت شده است بر [illegible] و [illegible] که کرسی [illegible]
کرسی الله تعالی

بدانکه هر منزلی را از منازل قمر سه حرفی است و هر برجی را دو حرف و دیگر را سه حرف مثل
حمل دو حرف دارد چنانکه [illegible] و اسد سه حرف دارد چنانکه [illegible] و قوس دو حرف دارد
چنانکه [illegible] و مانند این و یک برج را که سه حرف داده میشود زیرا که یک حرف قابل قسمت
نیست زیرا که حرف متجزی نمیشود بضرورت هم بیکی داده شود [illegible] خواهند کرد بقسمت نخست
رصاص و دو شرف زحل یا در تخته زرد و شرف آفتاب یا در تخته زرد و شرف قمر و [illegible]
در دو منازل و بروج و طبایع حاره و یابسه و دو خشک و تر تا کارهای دشوار بر وی آسان شود

ShivaDoc.com

بدراة از حوادثات بهر جائی که باشد در سفر و حضر بفرمان خدای تعالی

در بیان کیفیت عمل دوستی پس چون بر خیمه تقاسیم حروف طالع و بروج و منازل
قمر و کواکب سبعه و اسماء ملائکه موکل اند پس شامل و اهمال کن برای اصابت و فکر متین
و بکوشش تا در غلط نیفتی و احتراز نمایند از خطا تا عمل باطل نگردد و این علم شریف
ادریس پیغامبر صلوات الله و سلام علیه بیرون آورده است ارسطاطالیس حکیم و به ذو
القرنین اسکندر را تعلیم کرد و چون خواهی که عمل حروف اقدام نمایی و این سر غریب
در سر انگشتان از برای استعانت از علم الغیب طلب کن پس باید که وضو
تمام کنی با داب و شرائط دو رکعت نماز استخاره کند از دو دعای استخاره که مروی است بخواند آن
دعای معظم و مکرم اینست اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک و اسئلک من
فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر و تعلم ولا اعلم و انت علام الغیوب
ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری او قال عاجل امری
و آجله فاقدره لی و یسره لی ثم بارک لی فیه و ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی و معاشی
و عاقبة امری او قال و اصرفنی عنه و اقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی به و در آغاز این کار بگوید
بسم الله بعد از آن استخراج و استنباط کند یکی دو حروف طالع طالب و حروف طالع مطلوب
و جمع کند بعد از آن حروف اسم طالب و حروف اسم مطلوب به نیت محبت پس بگرداند این
هر دو طالع را در سطر بیاید حروف هر دو طالع و حروف هر دو اسم این را بیاید پس آغاز
بحروف طالب کند یک حرف از طالع طالب و یک حرف از طالع مطلوب همچنین تمام حروف را
امتزاج پس از یک حرف اسم طالب گیرد و یک حرف اسم مطلوب امتزاج دهد و اگر از حروف
اسم طالب زیادت آید در آخر در آرد بر حروف اسم طالب پس عمل کند مثل این که گفتم پس
چهار سطر کند دو سطر از هر دو طالع و دو سطر از اسم کند بعد از آن این هر دو سطر را بیاید آغاز
کند بحرف طالع و اگر زیادت آید بر حروف هر دو اسم در آخر در آرد پس بر حروف هر دو

طالع یک سطر کند و از آن استخراج کند از دو اسماء باری تعالی بعد از آن استنباط کند از دو
اسامی اسماء ملائکه موکل که جدول مذکور اند و اسماء اعظم باری تعالی که متولد شده اند از این
دو سطر تسبیح از ملائکه اند که مستنبط شده اند از این دیگر کنند این سطر را بشمار حروف
و از هر سطری فتیله کنند و چراغ نو بیارد و آب در و غسل کرده در روز عرفه و شهداء از
و بیفروزد بعد آن روی چراغ بجانب مطلوب و محبوب کند و روی خود را جانب چراغ و بخور
کند از جهت کواکب خاصه بخور زهره و بخور زهره در آخر کواکب سبعه گفته شده است بخور اند
اسامی ملائکه مذکور و اسماء اعظم باری عز و جل و بنویسد بر سطر ابا عراب حروف و بخواند
چنانکه در جدول مذکور نوشته شده است رفع و نصب و جر
بر هر فتیله را بشمار حروف تا عمل روی نماید و حقیقت کار روشن شود و مطلوب اصحاب عون الله
و منه و مثال و در جدول چنانچه حق اوست کما هو تمامه گفته آید باذن الله تعالی و الله الموفق بالاتمام
دو نسخه گرسی ستارگان همچنین اند مثلثه آتشی

مثلثه آبی

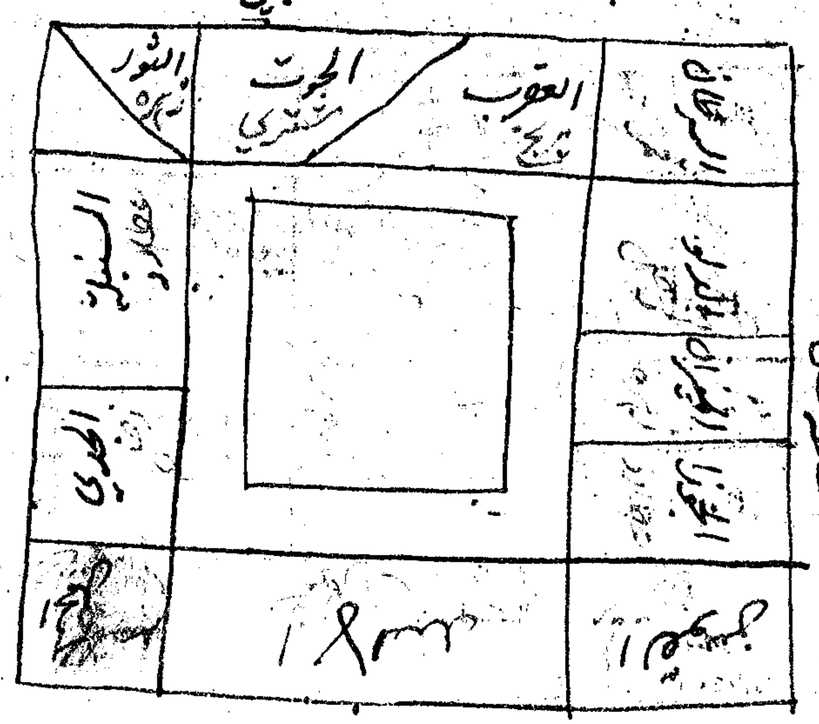

اسم ۳۳ قسم است کنیت و لقب اسم کنیت آنکه در لفظ اب و ام و ابن باشد و لقب آنکه در معنی صفت باشد اسم غیر این هر دو که در و لفظ اب و ام و ابن باشد و نه صفت باشد ۱۲
قلقامیم فاقمیم قفای بنیایان

بالنار	بالهواء	بالماء	بالارض		
قلقامیم	فاقمیم	القاائی	بنیایان	بالمنا	دل
				اوقائیل	الموکل
اسرافیل	عنطرائیل	هماکیل	کلکائیل		بالزحل
				بجزرا	الموکل
لوما	سرکیطائیل	طاطائیل	روپائیل		بالمشتری
				نهمائیل	الموکل
روپائیل	اهجائیل	اهواکیل	سرقائیل		بالمریخ
				منا	موکل
اسما	لوفا	میکائیل	جبرائیل		بالشمس
				اسمون	الموکل
تبکائیل	لوفا	حوا ۱۲۱۱	صهمکیائیل		بالزهرة
				املی	الموکل بالعطارد

سرحائیل	صدودا	وقمائیل	هراطیل	املی	الموکل بالعطارد
					الموکل بالقمر
هراطیل	عطکائیل	دردهائیل	هراطیل		
مرفوع	منصوب	مجرور	مجزوم	اعراب الحروف	
الحمل	الثور	السرطان	الثور	یا صفان یا منان	
شراحیل	شرائیل	قمقاص	عزرائیل		
الاسد	الجبران	العقرب	السنبلة	اسما الموکلات	
سراطیل	جراکیل	حرصائیل	سمکیل	البرج	
القوس	الدلو	الحوت	الجدی		
سرطائیل	محلیال	سال	سمکائیل		

مثال مثلا نام پدر داود بن مریم و نام مطلوب سلیمان بن مبارک و بصورت حساب جمله استخراج طالع کند و روز جمعه است الفخ بگرفتن دست هفت و سخ زعفه

حفض طصط چون حساب برین نوع کردی پس بیفکند بعد مجموع دوازده کان پس یافتم

طالع طالب اسم و این حروف [illegible] طالع و طالع مطلوب جوزا و این حروف اوق
بی ص و اسم طالب دلو و دو اسم مطلوب [illegible] امتزاج دهد میان هر دو
برین شکل [illegible] و نتیجه دو طالع اینست [illegible] و نتیجه
هر دو اسم اینست [illegible] پس بیامیزد هر دو نتیجه برین طریق که دو سطر [illegible]
می آید [illegible] ازین سطر هفت نام باری تعالی متولد
برین شکل الله واحد احد صمد قدوس هادی مؤمن مهیمن ازین اسمای ملایکه مستخرج
میشوند شش نام لوما طاطائیل حولالا اسمون قلما صیم لفا ای پس استخراج
اسمای اعظم و اسمای ملایکه بخواند ملایکه را برین منوال یا لوما یا طاطائیل و یا حولالا و یا اسمون
و یا قلما صیم و یا لفا ای بحق الا الله الواحد الاحد الصمد القدوس الهادی المؤمن
مهیمن ان تمزجوا محبت علی قلب سلیمان بن مبارک کما من حب الحروف اسمی علی الحروف
علیه فاقلبوا قلبه و فؤاده لمحبتی [illegible] فلان ای لوما و طاطائیل بحق الا الله الواحد الاحد
الصمد القدوس الهادی المؤمن المهیمن ان تمزجوا محبتی و بغیرکت [illegible] ای ل
[illegible] امید برائد زود تر و این عمل نومید نباشد و [illegible] عداوت و نفرت خواهد
که میان دو دوست افتد باید که طالع هر دو اسم حروف هر دو مطلوب بیامیزد و بخواند ملایکه را
برین حروف هر دو مطلوب بیامیزد و بخواند ملایکه را برین حروف صورت [illegible]
و چراغ را بیفروزد بر [illegible] کند و عمل کند مثل عمل اول و امتزاج خواهد که کند باید که مداومت
کند چنانکه یافتیم طالع طالب اسد و آن حروف او هطح و طالع مطلوب جوزا و آن حروف
اوق بی ص و اسم طالب دلو و دو اسم مطلوب [illegible] امتزاج دهد میان هر دو اسم
برین شکل [illegible] و نتیجه هر دو طالع [illegible] و نتیجه هر دو اسم
طالب و مطلوب [illegible] و امتزاج میان هر دو سطر برین منوال دهد [illegible]
[illegible] مستخرج شود ازین سطر اسمای اعظم الله واحد احد
الصمد قدوس هادی مؤمن مهیمن و مستنبط شد هم ازین لوما طاطائیل حولالا اسمون

قلما صیم لفا ای

قلما صیم لفا ای [illegible] الا الله الواحد الاحد الصمد القدوس المؤمن المهیمن ان تمزجوا
عداوت علی سلیمان بن مبارک کما قلبته حروف اسمی علی الحروف اسمه فاقلبوا قلبه
و فؤاده لبغضی و عداوتی بقوة [illegible] و هر کاه [illegible] شناخت این اصل [illegible] را هم برین خط
اجتهاد کند تا حاجت بیابد برین حروف اسرار بسیار [illegible] بجز عالم الغیب [illegible] و چیزی
حق تعالی و رسول او حرام کرده و در این عمل [illegible] و از خدای تعالی خواهد فضل
در بیان حروف عربیه مفرده بدانکه حروف [illegible] کلام و نقطه کو الصد او سر حروف و دیعت
نهاده شده است در نقط و حروف مائعه یعنی روان و نقطه جامده است یعنی بسته و حروف در
برتبه خود و نقطه در مرتبه خود و عدد [illegible] که هر صاحب این علم را آلت است و حروف [illegible] است
باطن [illegible] و متواضع و ذوالقات و رابع اول حروف باطنه و آن یازده است
[illegible] باطن [illegible] بنویسد این اسمای را [illegible] وقت بر آمدن آفتاب
[illegible] بخواند برین [illegible] یا بکم یا یکم یا یا [illegible]
یا [illegible] و [illegible] بکم [illegible] و حروف [illegible]
[illegible] و [illegible] ماه و یا در کسوف و یا در خسوف بر تخت او بر [illegible]
[illegible] و [illegible] ماه در کاغذ بنویسد [illegible] از آتش و دود [illegible]
[illegible] و [illegible] حروف [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

منتواضیه و آن هژده حرف است برین منوال است [illegible] ذ ر ز س ش ص ض
ط ظ ع غ این حروف را در ماه نوبت نیک و زعفران بنویسد بر فرزند نرینه بندد بر سر او و هر که او را
به بیند دوست گردد [illegible] دو الفات و آن چهارده الف است برین شکل است
طاف کلای اگر در عضوی از اعضاء درد اعضاء شود چنانکه عین یعنی چشم یا درد سر
یا درد شکم بگیرد اول حرف آن عضو که درو علت باشد ضم کند بعد دهر آلت مثلا اگر چشم درد میکند
پس اول حرف از عین بگیرد و ضم کند برین شکل [illegible]
[illegible] پس هر که کند اسامی نویسد و بیاویزد بر صاحب درد و چشم بفرمان
باریتعالی نیکو شود و صورت اسامی اینست [illegible] و اعضای
دیگر همبرین قیاس کند [illegible] و حروف آن شانزده است برین شکل [illegible]
ص د ض ط ظ ق ف ک ل م ن و و این اسامی همبرین ترتیب بنویسد و بر بیماران برای
دفع باد صرع این حروف بنویسد و بندد و نیکو شود و از [illegible] چهار اسم است [illegible]
[illegible] و ازین همبرین ترتیب بنویسد و بر بیماران که بی فرمان باشند
بخوانند از و دفع شوند و باد صرع هم ازین دفع شود و کسی که بنویسد این اسامی بنویسد [illegible]
در بیان حروف عجمی هندی بدانکه حروف عجمی چهار حرف است که در عربی نیست و آنرا برین
صورت بنویسند [illegible] منتع دهم درین [illegible] بنویسند [illegible]
دیدم برین صورت [illegible] پس بنویسند [illegible]
مردم یا انگشت [illegible] برین صورت را صاحب ایمن شود و از شر بیماران و
آدمیان و سحر و کفار [illegible] و اگر بنویسند در پیشانی کودک [illegible]
و گرسنه نکند [illegible] در روز ایمن باشد از شر سرما و اگر بنویسند در جامه سپید در زیر [illegible]
انگشترین [illegible] نقره کند هر آنکه آن انگشترین بپوشد فراخ رزق و هیبت میان خلق
باشد و اگر این صورت بنویسد و معه [illegible] نزدیک باد [illegible] و اگر در [illegible]
نرنج این صورت بنویسد [illegible] و آن برگ را در میان روغن زیت دارد پس از آن روغن

در روی مالد

در روی مالد هر که او را بیند دوست گردد و حاجت او را روا کرداند [illegible] آنچه
اگر بر دیوی بر دیو غضب شود چون قدری ازین [illegible] در روی مالد غضب از و برود اما
حروف هندوی [illegible] است و این حروف نه در میان حروف عجمی است و نه عربی و صورت
این برین شکل است [illegible]
و در نسخه دیگر این رساله برین شکل یافتیم [illegible] طبع
[illegible] است و اگر این صورت هندی را بنویسد در طاس [illegible] و زعفران و بیاشامد
با آب یا شیر با سعوط تقریس و تیرگی را دفع کند و اگر بنویسد در تخته [illegible] روز ماه نو ماه
در برج عقرب نباشد پس حامله این تخته در گردن آویزد حمل او بر قرار بماند و ساقط نشود و [illegible]
نکند همچنین [illegible] حضرت آدم صلوات الله و سلامه علیه را از بهشت [illegible]
او بزبان هندی تکلم کرده [illegible] دلالت میکند برین اگر حروف هندی [illegible] حروف عربی را
و درین عمل بسیار است و آن مختصر در رعایت اختصار است [illegible] اگر [illegible] در طلسم حروف
اگر خواهد آب چاه را فرو برد یا صدی که آب در چاه نماند و روان نشود در زیر او چشمها که در [illegible]
و از آن چشم هیچ نفع نباشد تا آنزمان که این طلسم [illegible] باشد [illegible] آن است که بگیرد تخته مس [illegible]
صورت مردی در [illegible] در روی او چون [illegible] بر سر چاه و پیش شیر و دلو و ریسمان
و او آب میکشد از چاه پس بر آن تخته دایره بکشد که محیط باشد و بنویسد در زیر [illegible] این حروف
[illegible] و در [illegible] و این شکل بنویسند [illegible] و در زیر این بنویسد
[illegible] و در وسط این حروف بنویسد [illegible] و در اول نام اسم
جا این حروف بنویسد [illegible] چون عمل فارغ شود ماکیان سیاه بیارد و بسمل کند و این
طلسم را خون آلوده ماکیان کن و بخور کند [illegible] و لیان مالع و [illegible]
بپیچند و بیندازد در ریسمان صوف سرخ و سفید اگر خواهد که چاه چشمه دار شود ریسمان دراز
آرد پس بیندد بر آن لوح ریسمان را فرو آرد در چاه تا در قعر برسد و باید که لوح چون باشد [illegible]

بر روی چاه و اگر آب چاه را باز در خاک خویش آید بفرمان خدای عز و جل [illegible]
و از اشکال چون این حروف در کاغذی بنویسد و بر سجده بر پوست سبع و در بازو دراز
بندد و هر گاه او را که بیند آنکس او را دوست دارد و تعجیل حاجت او را روا گرداند و اشکال
اینست [illegible]
و یک برگ زیتون این حروف را جمع و در آوند نحاس و بشیلید آب اندر بیرون آرد آب بآن
زیتون پاک کند و همان مقدار گلاب اندر آرد و هر گاه که خواهد در آید او را دوست گیرند
و حاجت او را روا گرداند نوع دیگر اگر این حروف را در جامه بنویسد با آب دو کس را
که یکدیگر را دشمن دارند هر دو یکدیگر دوست گرداند بفرمان خدای تعالی شکل اینست [illegible]
و از عفران بنویسد و بیامیزد بروغن زیت خوشبو و نگاه دارد در آوند هر وقت که بیرون آید
از خانه خود پاره از این روغن بمالد هر که او را بیند دوست دارد حروف این است [illegible]
[illegible] الاصنام [illegible] خواهد
خانه یکی خراب شود بنویسد [illegible] در تخته رصاص و بر دیوار او فرو برد خراب شود
حروف اینست [illegible]
این حروف را در کاغذ و در کوسالهٔ که مادر او سقط شده باشد نهاده کاوه دیگر بر شفقت کند
و شیر آن کوشاله را بخوراند و حروف این است [illegible]
نوع آخر آزموده است خواهی که ترا بر سر سلطان یا از شریکی خواهی و دوست گیرد
ترا و حاجتها ترا روا گرداند و این عمل ساخته از سلطان الیس برای سلطان و آن عمل آنست
که نقش کند شیری را در میان ماه برج اسد هر کدام روزی که باشد و خواهد که در افزونی باشد در
در تخته نقره یا تخته ارزیز که سپید مصفی و بنویسد بر شیر آن نقطه [illegible] و در سینه او این الفاظ
عاسما ۱۱ ابو سطا ۱۱ ادای و در پشت او بنویسد نام مادرش نیز و در شکم شیر بنویسد نام سلطان

و نام مادر سلطان

و نام مادر سلطان پس بنویسد کاغذ سفید یا در جامه پیرهن که سفید این کلمات را الحی الهیا
شراهیا من شر فلان بن فلان یا من الجم الجن المتمردین و قهر عتاة الشیاطین کف عنا
شر المخلوقین بحق اسطاطا صاحب شهر هیر اشتری یحیی ایب بینی در محبت [illegible] دیگر در
دوستی خواهی که یکی مر ترا دوست گیرد بدین صورت آدمی و بنویسد در سینه او الخناس
الذی یوسوس فی صدور الناس و در بازو راست بنویسد من الجنة و در بازو چپ
او بنویسد والناس و در پشت او بنویسد یا ذا السلاطة الناس بالتقلیب والوسواس فی
صدور الناس و در سر او بنویسد برب الناس و در خد راست او بنویسد ملک الناس
و در خد چپ او بنویسد اله الناس و در ران راست او بنویسد یوسوس فی قلب فلان بن فلانة
و در ران چپ او بنویسد محبت فلان بن فلانة و در روز یکشنبه باید که این عمل کند در
اول وقت بکند خوشبوئی بسوزد و بخواند بر آن عزیمت تا عجائب قدرت حق تعالی بینی
عزیمت اینست العجل العجل یا سید النفوس یا ذا السلاطة الوحدی یا محرک القلوب
یا ذا الشرف المحل العجل العجل و تحرک الریاح والمیاه والافلاک حتی لا یقدر واحد ان
یمنع فلان بن فلانة یا ذا القوة والتحویل حوله یحول الله الجلیل من العداوة و صیره حبیبا خلیلا
ایها الموکل بذا الاجسام و قوة القلب فی الیقظة والمنام و قلب قلبه من العداوة الی
المحبة و من الشر الی الخیر و من الحدة الی النصیحة فی ساعة العجل العجل یا ایها الخناس بحق الذی
قولک فی صدور الناس و قولک فی قلوبهم و قواهم عنی بالوسواس و سوس فی قلبه و سوسه بحلاوة المحبة
واللذة التی لا ینقطع ابدا العجل العجل الساعة الساعة بحق اهیا شراهیا ازوانی
اصباوث الی شدی فصل در شرح اوقات هفت کواکب و انتقال ایشان و ذات هیاکل ایشان
و صور ایشان و الکنتری و ذکر معادل ایشان زحل را نقش کند و شرف او در میزان
خانه زحل در جدی و دلو است در تخته رصاص سیاه و یا تخته آهن برای اسان شدن کارها
دشوار و مقبول شدن عامه و در تربیع [illegible] در حالت شرف او نقش کند برای هلاکی دشمن

ShivaDoc.com

را و در آب شستن او بنویسد نام او و نام مادر او و در خانه میانگی و اما شکل زحل را
بنویسد در شرف او و زنگیه آهنی با اسامی او و صاحب نگینه بلند مرتبه و مرزوق گردد
شکل او اینست [illegible] و اسامی او اینست طاطا طاه [illegible] مصفا اس ایا دسان و ربا اول عندیل اما صورت او بر صورت پیری در ارقد سیاه
سوار بر گرگ بدست راست تیغ و بدست چپ داشته چون نقش کنی این صورت را

در تخته آهن یا مس که آفتاب در برج حمل باشد در اول درجه پس بیارد بخور را و بخواند خطاب او را
قلع دشمنان را و بلند مرتبه نزدیک پادشاهان و صاحب این الرولایت یا بدهر کرز معزول
نشود از آن ولایت و بخور او عنبر و لادن و عود هندی و زیت و مشک و کتیرا سیاه کند خطاب او
در روز شنبه لک التحیة والتقدیس و علیک سلام الله ایها السید الحکیم الفاضل الغالب
المطیع لمن دعاه المتحرک فی شوق معشوقه القدیس بحرکة فلکه المستقیم انت کیوان بن بهرام
عالی المحل کبیر النفس والشان عظیم المکان والقدر غایة الفکر جلیل الهیبة صاحب الکثیر
التسبیح والتهلیل والتمکن والثبات والافکار العمیقة والامور الشیاطة ابهاء شمسه
العظیمة المتطاولة ولک القدر والهیبة جدمن ایدعک و بدع للکل و نورک و نور الکل
والقی علیک من الانوار الالهیة ما وسعت علیه جنانک الرایحة الشوقیة و نورک المنظر
الاعلی الفلک السابع اسالک ایها الاب الکریم تصیبنا نفسک ایاک و علیک و
معشوقک الذی املاک بالنور و صبح الانوار القادرات القاهر القاهرات العقلیة سالوا
اباهم و علیهم عقل الکل المعلول الاول لائقا بالعالم العقلی المنزه عن التغیر و التجدد و
یسال هو هکذا الهه العالمین رب الارباب محرک الکل قیام الوجود فیاض الجود واجب العقل

والحیوة واجب

والحیوة واجب الوجود ان یجعلنی من الذین رزقنی الیه و رزقنی الانوار الفضائل
والعلوم والالاء و یصرف آفات النفس والبدن والدین والدنیا و یبصره اهل
المغفور الاشراق و یسا و کهم و ایانا و تقدسهم و ایانا الی الدهر الابد امین یا
ارحم الراحمین نام او نقش کند در روز سه شنبه و در تخته سرب و یا آهن برای
قبول عامه خلق را در شرف زحل و بخواند این اسامی وقت آنکه نقش و بخور کند
[illegible] برای هوا عام را مشتری را چون نقش کند در وقت
او در تخته سرب و یا قلعی در روز پنجشنبه در شرف مشتری و شرف او و کوکب طالع پنج درجه
برای قبول و دیانت و صیانت او و جاهت و عفاف در شرف مشتری شکل او
پنجشنبه در نقره و ارزیز برای قبول و وجاهت نزدیک خواص و عوام او اینست
[illegible] و اسامی او اینست سایح سایح طاسم پیام باخ نصاق اکام
اما صورت او مردی بر گرگ نشسته [illegible] مهای ملون بر نگها و مختلف پوشیده و دست
راست او کتاب و در دست چپ او تشنه

و در روایت دیگر مردی جوان خوب روی سوار بر اسب در دست چپ او کمان و وقت
نقش او بخور کند از کافور و صندل مقاصری و عود ابیض و کتیرا سفید و مصطکی و لبان و خوز بویا

خطاب او در روز پنجشنبه لک التقدیس والسلام علیک و منک النفوس الزکیات الشیاء
السید والشریف هرمز سیهر عظیم الشان ابو البرکات واسطة الخیرات کبیر النفس
الاب الرحیم الکریم والطاهر المبارک السعید الاکبر المشرق الزاهر صاحب العلم والحکمة

والعدل والاحسان والفضائل والاخلاق الجميلة والمكارم العظيمة لهم الح
المطيع لمبدعه المتحرك في شوق معشوقه العقلي بحركة فلكه المستقيمة سبحان
لمبدعك ومبدع الكل ومنورك ومنور الكل تحركك الالهي شوقا وعشقا
من شوقك وحركاتك الدائمة الثابتة الراسخة بالخير والاحسان ومسلوك في مسلك الرفيع الفلك
السعادة من اسالك سعادة الدارين واسالك ايها الالاف والسعيد الفيض العدل
ومعشوقك النور القاهر العقل المفارق والشرف السلطنة جميع العقول المفارقة
والاقرين الخروج من دنس الهوى وعلائقه لعلنا لو اسولك بالعالم السرمدي
المقدس عن التغير اياهم عليهم المعلول النور وتدبر كل ذرات الثناء والاسهار والنور
الاقهر والشرف الرفيع مبدع الكل واهب العقل والحياة واهب الحي وعظيم شانه
ليجعلني من مقربيه ومن جملة انواره وعابري اسراره الخفية وتصرف عني آفات
النفوس والبدن وتبصر اهل النور والاشراف تيارهم واياتا الى الابد آمين
او نقش كنند در سرب يا در قلعي در وقت اوشرف براي قبول عام ومقبول ملوك
والسلاطين وعلماء وزهاد وبخور كنند بنوشته ميان او نام او ونام مادر او اينست

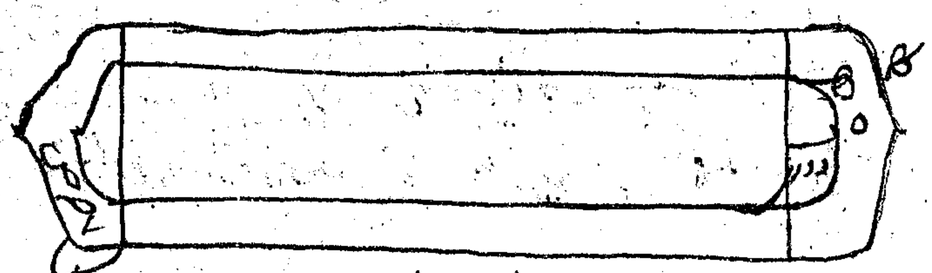

مربع را نقش كنند در وقت اوشرف او شرف او در جوي آب در مس با الله
بهر قبول عام را بنام او ونام مادر او در خانه بيفشانند ودفن كنند زير ستون عجايب بيني
اما شكل او اينست ... ويعني دو ... آهني در شرف
باسماء او براي قبول وجاه ومهابت صاحب او غالب باشد بر دشمنان واسماء او اينست

الالف

للح للالف عبطم هطكايل صعهيل هرائيل وصورت او جواني مسمع لوله خانه
كه او در خشم است سوار بر شير بدست راست او تيغ برهنه است وبدست چپ جامهاء
اسرو خواهد كه نقش كنند در جامه سرخ بايد كرد وبخور كند از صندل سرخ وعلك ولبان
وقرنفل وشقاقل وقاقله وبخواند خطاب او پس بگذارد ان جامه علم لشكر پس خواهد
كه با لشكر اعداء جنگ كند اين علم پيش دارد چون لشكر اعداء اين علم ببيند بگريزد
جنگ فتح شود بي آنكه جنگ شود بفرمان خدا تعالى خطاب در روز سه شنبه السلام
عليك وتقديس الله وبركاته ايها السيد الكبير الفاضل العالم القاهر الاب البر مهربان سپهر
المطيع لمبداء المتحرك في شوق جلال معشوقه العقلي بحركة فلكه المستقيم انت الشجاع
الشديد العالي القاصم القوي ذو السلطنة والهيبة والناس الشديد والنار الموالمهراق
والسيف المتواصل من ابدعك ونورك وليسك لباس الهيبة والعظمة والسطوة والناس
واقاص على نفسك النور الذي نبعث منه بحركاتك الدائمة الشوقية وكانك في الفلك
الى مسالك ان تحصر اعدائي واعداء الحق وان اسالك اياك وعليك ومعشوقك النور
القاهر جميع الانوار القاهرة الا ايها العقول المجردة ان يسالوا اياهم وعليهم المعلول
الاول عقل الكل شئوا الا يليق المقدسين عن التغير ليس المحبة من اليه العلمين صاحب الطول
الاعظم والنور الاقهر المبدائي الاول من جميع الوجود واجب الوجود فيهم الكل ان تجعلني من
مقربيه وجملة انواره واسراره الخفية وتبصر اهل العلم والاشراف وتيارهم واياتا الى الابد
الابد آمين خاتم او نقش كنند در تخته رصاص ويا در آهن روز سه شنبه وشرف او كه ميزان
است براي محبت ومهابت وخوشدلي وبتر از هر چيزي صورت او اينست

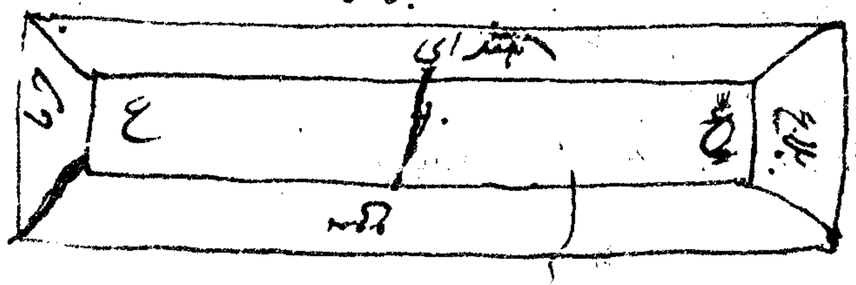

ShivaDoc.com

را چون نقش کند در روز یکشنبه در شرف او که حمل است برای قبول و رفعت
وجاه و خواهد که عمل کند انگشت خود اول در خانه از خانهای او بنهد اگر بر انگشت
بر جفت افتد بکند و اگر بر فرد افتد بکند ترک بکند و این ذخیره شاهان است
و در خزانه میدارند برای محافظت اموال و صاحب خاتم را تعظیم دارند برای محافظت
خویش و در مجالس و چشم مردمان عزیز باشد و اگر بر علم خویش بندد لشکر دشمنان هزیمت شود
و او سعید گردد و یکی از خواص آفتاب آنست که بخون برای ظفر را اعداد فرد چون الف
و ج و ط و ه و ا اگر مقابل شیر و سباع شود بتر سوار زن و اگر این حروف با آب
باشد و او مقابل خصم شود و خصمش مقهور گردد و اگر اعداد ازواج بنویسد چنانکه دار
و ها و دال و ی و با تو باشد در بیست تا زهر جای باشد بتر بسر و از مار و کژدم و درندگان
او را مطیع باشند و نقش او اینست صاد و ه چون نقش کند در یکشنبه زرد در شرف آفتاب
با تمامی پس صاحب شکل بعضی شهرها را متصرف شود و در نظر دوستان و دولت خواهان عزیز
گردد و اسمی او اینست اعوج ماعوج فیعوج و یعوج ساعوج موج سطیعوج اما
صورت آفتاب جوانی است نیکو روی بسرخی زده بر گردن سوار چهار ستور و نور اختیار
کرده در دست راست او و در دست چپ او عنان ستور نورها و نقش کند در تخته زر با عمل
او و اسمی او

در شرف او بخور کند در وقت نقش کردن آفتاب بسندروس و زعفران و صندل سفید و مرده
خطاب او در روز یکشنبه اهلا بالحی الناطق الانور والشخص الاظهر والکوکب الازهر
السلام علیک و تحیات الله و برکاته النیر الاعظم الاشرف الاکرم الطالع بدیع المحرک
فی عشق جلال یا ربه بحرکة فلک المستقیمة انت الرحیم الشدید قاهر الغشق رئیس العالم ملک
الکواکب سید الاشخاص العلویة فاعل النهار بامر الملک الجبار ملک نور الانوار المسبحین بجلال الله

المطالع المنیر

المطالع المنیر الباهر النزاهر العالم الحکیم الفاضل الکبیر الکامل الاقدس الاقدس بالانوار والاضواء
قمر خلیفة نور الله فی العالم الاجرام نورک نور ینتهی الی نوره و قهرک ینتهی الی قهره الکبیر
بائیة او انموذجا او انموذج من الموذجات بار جهة بکل عامة من صورک و نورک
و فی شوق جلالک سیرک فی الفلک الرابع نورک و فی واسطة نظام الکل دورک اسئالک ایها
الامیر المقدس صاحب السلاطة والهیبة بکل القوی علیه نعاقب الحدیدین و مانع الفحول
ان تسئالک بکل ضوء لنفسک الطاهرة الثابتة الدائمة الشارقة الناطقة ایاک و عشقک
و معشوقک و مبدئی و کائنک التی انتظمنا و طلسمها و جمیع الانوار القاهرة العقول
یسئل سؤال اللائق بالعلم الشرعی المشتری عن النیر الشریف العاملة الفاطلة
ناهید سهر المشرقة السعیدة الکریمة الصحیحة ذات الضوء المعشوقة المبرقة المحبوبة
ذات اللطف والزینة والبهجة والکمال والعطا المتحرکة فی شوقها معشوقها القدسی
المبارک و تحرکها بحرکة فلکها المستقیم المطیعة بعبدک و منورک تعالی و مدبرک و محرکک
الاعلی شوقا و عشقا فانبعث من الشوق حرکاتک المناسبة و بواک فی الفلک الثالث
اسئالک سعادة الدارین

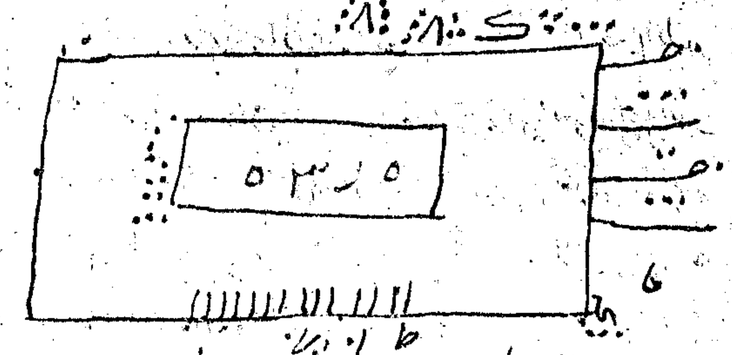

عطارد را نقش کند در وقت او و شرف او و بدان سبب است در نقوه یا رصاص
سپید برای دفع جذری و حصه این صورت پس دشمن او بنابر
آن ضرر یا کار دیگر خود بکند بدست خود بعوده

راچون نقش کنند در شرف او شرف زهره در صورت است او روز جمعه برای قبول
و خوشی و عیش و فراخی و بیع و شرا در رصاص یا نقره یا در نگینه رصاص یا نقره در شرف
زهره برای قبول شوق و در اغلب با شکل او و اسماء او شکل اینست
و اسماء او اینست [illegible]
مستوف [illegible] اما صورت زهره زنی است جوان نشسته بر کرسی با جامهای
زرد و سبز پوشیده پستان خود بدست و بدست چپ گرفته و بر بط در کنار نهاده
چون نقش کنند صورت او در تخته نقره یا رصاص سپید با شکل و اسامی او در شرف او و وقت
او بخور کنند بوقت نقش کردن برای فرزندان خود و بسیار کرفتن زنان او را و فراخی
عیش و بخواهند بر خطاب و بخور او سپند و بیخ سوسن بر سر صفصاف و پوست صمغ
و لادن و زعفران و کتیرا بیز در مجمر نقره بسوزند و خطاب او در روز جمعه کک التقدیس و الثنای
و علیک السلام و التحیة ایها السیدة المبدع الکل الشرف الاقرب عقل الکل المعلول الاول
الاعظم لیسال هکذا الهه و الله الالهه منتهی الفلک اول الاول نظر العوام مبدع الکل
نور النور الکل عقد و نفس و جنس جسم بریح و عنصری و بسیط و مرکب علی النظام الدائم الحی
القیوم و الجب الوجود عز سلطانه و عم برهانه ان تنور نفسی بانوار القدسیة العلوم الالهیة
و تجعلنی من المشتاقین الیه و تعصمنی عن الآفات النفسانیة و البدنیة و تبصر اهل النور
و الاشراق و تبارکهم و ایانا و تقدیم و ایانا الی الابد آمین خاتم او اگر نقش کنند در نگینه
از شرف آفتاب برای قبول و مهربانی بر این شکل [illegible]
[illegible] اگر بر کارد و یا بر حجر آهن و ماه در برج جوزا
باشد مقارن مریخ یا در برج عقرب باشد و ناخوشی و ولادت آسان شدن و دفع امراض
و باهر که باشد مرکب او کم نشود و زرد در خانه او در نیاید و مال او تلف نشود و مخالف بیش نیاید
و در امان باشد و دشواری او آسان شود و بیع و شرا و تجارت و بنای عمارت و دیگر بزرگ نمایند

و شکل او اینست

و شکل او اینست [illegible] و اسامی او اینست [illegible]
[illegible] و بخور زهره کندر و صورت او جوانی روی و سر او بر طاوس
و در سر او تاج و در دست راست او کتاب و در دست چپ او ساز و جامهای سبز و زرد پوشیده
و این تسبیح میگوید [illegible] اهیا شراهیا الها مقدسا بالالهیة و
مومیا رحمانا رحیما حیا قیوما حانوسیح اقض حاجتی بحق هذه الاسماء علیک
و بی کذا و کذا یا ارحم الراحمین خطاب او روز چهارشنبه کک التقدیس و الثنا و علیک السلام ایها
ایها السید الفاضل الاب الکریم قمر ران سپهر العالم العامل الناطق الصادق ضیاء السموات
الخضر یا حوال العالم صاحب الغرائب منقن الابرار و العجائب حائز العلوم الدقائق ملقن
الذکر المساعد السیارة فرطیاهم فیاض الزکاء و الذهاء المحقق المطیع لمبدعه المتحرک
بر شوق باریه فرفلک المستقیم تعالی مبدعک و معبودک و معشوقک فی فلک الثانی اسألک
تسهیل الخیر الرشد و ان یهب لک ایاک و علیک معشوقک النور القاهر العقلی و العقول الفائقة
الانوار المتعالیة عن علائق المودیات تسأل سوالا لائقا بالعلم البقاء ایاهم المعلول
الاول الاشرق عقل الکل و هو یسأل هکذا مبدع الکل فیهم جمیع الماهیات نور النور واجب الوجود
الله العالمین مسبب الاسباب ان تنور نفسی و تصرف عنی سوء الدنیا و الآخرة و تبصر اهل النور و الاشراق
و تبارکهم و ایانا الی الابد آمین قمر را چون نقش کنند در نقره در روز دوشنبه در شرف او و شرف او در
ثور است برای قبول و تریاق زهرهای را و آسان زادن فرزند و اما شکل او اینست در شرف
ماه مقارن مشتری آفتاب را در وقت برای محافظت از دیو و پری و آفت و قبول نزد خاص و عام
و خواص در فوائد بسیار است و بنویسند آنچه [illegible] و اما صورت قمر را جوانی خوب روی بر کردون نشسته
که آن کردون را چهار اسب میکشند در دست راست او دشته گرفته و در دست چپ را

ای جنبا مذ چنانکه پنداری عقل بسیار میکرد و دیگر او تاج و دیگر تاج او نشسته هاها
هو هو هاها هو هو هاها هو هو

و این صورت تجب است چون نقش کنند در روز او و در وقت او نافع است مر کشتن
مار و کژدم و دفع زهرها و دفع دوکان پاره کند و در وقت نقش بخور کنند بخور بلبان و کندر
سفید و کبابه و صندل و مازو و اسیر نسی و وقت نقش بخوانند [illegible]
لک التحیة و علیک سلام ایها السید الکبیر منکها الکریم العالم الفاضل الجلیل و زید الترس
خلیفة و اهدالی الصباح فاطر السموات فارسن فلک مفتاح السموات المطیع لمبدعه
المتحرک فی فلک المستقیم فرشتوق جلا معشوقه العقل سبحان من ابدعک و نورک و فلک التدبیر
دورک اسئالک بسهل الخیر و ان یسهل ایاک و علیک المعلول الاول النور الاقرب عقل الکل ان
یسالک الیه و الله العالمین احب طبقات الوجود فانه موجد الهویات باجمعها صاحب العقول
و البهاء و واجب الوجود ان تنور بنوره و تصرف عنی آفات الدنیا و الآخرة و تبصر اهل و ایانا
الی الابد امین تمام او نقش کنند در روز ماه و در شرف او و در نقره با جمیع شرایط و بپوشند این
انگشتری را دوست چه مضمون از غرق و حرق و از دشمن و از شر ظالم بدکه دو چیزه نفع
کند و صاحب او در حفظ خدا تعالی باشد مادام که انگشتری با اوست و صفت او اینست

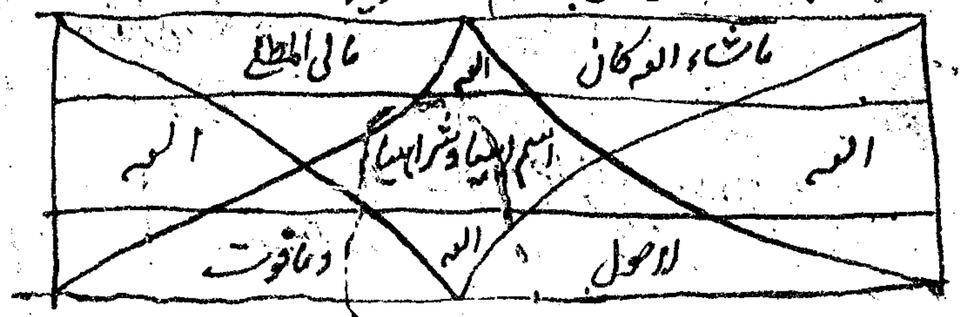

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی رسوله محمد و آله اجمعین اما بعد این رساله شریف
در علم جفر فایده و جامع چون شروع نمودن در تعریف این علم از قبیل تحصیل حاصل بود چرا که
در میان اکابر این اوصاف و تاریخ و حوادث این فن مستحصل کالشمس فی وسط السماء
مشهور و معروف است و لهذا اقلم [illegible] در جواب تعریف بتفصیل آن معطوف
داشته از حضرت حق تعالی باسم اعظم مسئلت نمودم تا این نسخه را از نظر اشرار و اهل
نگاه محفوظ دارد و بر سانید انکس که خواهد که از اهل اصطلاح رد ابرار باشد انه علی ما یشاء قدیر
یا روحانیه جدید اقسمت علیکم ایها الطالبین لاسرار الربوبیة بالحی الذی لا اله
الا هو اذا وجدتم هذه الرسالة فاجمعوا لکم محافظة و محاسنة و علوم مدافعة الی الاعمار
و هو الله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین بجهت آنکه این فن از غوامض علم انبیاء و اولیاء است
و سبب وصول سعادت دنیا و عقبی و کسر ربوبیة و نرسیدن این علم این بنده مخلص عالم که
حضرت حق سبحانه و تعالی در میان سایر بندگان منظور نظر عنایت و مخصوص بنور کرامت
گردانیده باشد چون حضرت ابو البشر آدم صفی الله صلوات الله علی نبینا و علیه در میان سایر
مخلوقات شرف نظر عنایت و اهب العطیات بود صاحب این علم شد و علم اسماء کلها
حین قال جل جلاله و علم آدم الاسماء کلها بشروع در مدعا مختصر بود
بدانکه انبیاء و اولیا این را مخفی داشته اند لئلا یتداول به ایدی الجهال فی الجملة لطایف
و غرایب این علم شریف بیش از آن است که بقلم ضعیف دو زبان و کاغذ نحیف نا توان
بیرون آن توان گشت و در کتب اعزه و احباب مبالغه در این باب در غایت اطناب است
و این فن را علم اسماء و کلمات الله العلیا توان نمود پس او را غایت و نهایت نباشد چنانکه در
کلام حضرت ملک العلام واقع است قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد

ShivaDoc.com

کلمات الهی و لو جئنا بمثله مددا و همچنین جای دیگر فرموده و لو ان ما فی الارض من شجرة
اقلام الآیة و امثال این در بسیاری از مواضع قرآن و حدیث مصطفی صلی الله علیه و سلم
برین معنی وارد است چنانچه در صحیحین آمده و علم من حسن الخط انه من مفاتیح الرزق
گفته اند که مراد از حسن خط تکثیر است غرض از حسن خط اتیان مال کثیر است پس برین
تقدیر معنی چنین باشد که مفاتیح الرزق سطور تکثیر است که تکثیر بصفات حمیده که خلاصه الایلا
و لوازم این فن است ارسته باشد امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه فرموده اند علمنا غابر
دخل نور در نکت فی القلوب و تقرع فی الاسماع و ان عندنا الجفر الابیض الاحمر عمیقا و اشارات این
بسیار از طرق اهل بیت و غیرهم واقع است که چون مامون خلیفه نامه و قاصد بخدمت سلطان
الولایت امام الجن و الانس علی موسی رضا رضی الله تعالی عنه فرستاد و مبالغه بسیار در طلب قدوم
آنحضرت بجهت خلافت و ولایت عهد نمود حضرت در جواب او نوشت انک مجمل و لکن الجفر و
الجامعة شاهدان علی خلاف ما تقول مالیس بینی و بینک قال الله شاهد بیننا و بینکم و من عنده علم الکتاب
بما قدر لی و الحمد لله رب العالمین مصنف را از لطایف جفر و تاثیر حروف همین یک نکته کافی است
که حق تعالی فواتح سور قرآنی حروف میکند تا شرح آن عالمیان بدانند که حروف مفرده چه مقدار عظیم
ایشان است حقائق حقا که اگر کما ینبغی شرح شمه از لطایف این علم کنم مجلدات کثیرت نایاب بیان
آن نخواهد داشت نکات مذکوره عارفی را کافی است چنانچه العاقل یکفیه الاشارة آن محل آن باشد
که سخنی از مقصود گویم بعون الله الملک المعبود و ان یهدینی سبیل الرشد و هو ارحم الراحمین
و جعلت هذا الکتاب مشتملا علی مقدمتین و فصول و خاتمة مقدمه اولی در بیان تحقیق معنی جفر
و تعریف او و مقدمه ثانی در بیان اصطلاحات که دانستن آن درین کتاب از جمله ضروریات است
و فصول در بیان اعمال که باعث بر حصول مرادات است و خاتمه در بیان استخراجات احوال آینده و
استکشاف نامه امور ماضیه و الله اعلم اولی در بیان جفر و تعریف بدان ارشد کرم الله تعالی
که جفر در لغت عرب پوست آب را گویند که سیزه دلوها تاریک و تاریک شود و در اصطلاح ارباب

واصحاب

واصحاب کشف عبارت است از نیابیع که منبع فیض حکمت شود و در علوم اصحاب
و ارباب عهود از مخزنیات غیبیه و مکنونات لاریبیه بحیث یکون باعثا علی تحصیل المرادات
و کاشفات لکیفیة الحالات ازقنا الله تعالی و لجمیع الاحباب ... ثانیه در بیان
اصطلاحات که دانستن آن که از جهت ضروریات است و این اصطلاحات را انواع
البسط خوانند و آن بسط عددیست و تحصیل این بر دو نوع است یکی در بسط حروف و دیگری در
ترکیب و تحسین و معمول بنهاست اما طریق اولی آنست که هر کلمه که خواهی بسط آن کنی حروف
او را منقطع کنی و به بین که هر یک از آن حروف را چه عدد است از اعداد ابجدی پس استنطاق
کن آن عدد را یعنی حروف را جمع کن که بسط عددیست بدین طریق مثال اول
محمد را بسط عددی کنیم حروف او را منقطع کردیم با رمز و نباتیه میم حا میم دال شد و میم
محمد نظر کردیم ۹ بود حروف ضم این عدد من شهود ها او ابو حروف ضم شد و میم
دال هر بسط طریق مذکور میم و دال اوج مع عدد حروف ضم این شد هل پس محمد حروف مستحصله
از بسط عددی محمد بطریق اول اینست ص ط ص هل اما طریق ثانی آنست که هر کلمه که خواهی
بسط آن کنی عدد کبیر بحساب ابجدی و عدد مجموع را جمع کن که بسط عددیست و ترکیب مثال خواستیم
که محمد را بسط عددی بطریق ثانی کنیم عدد مجموع را گرفتیم که ۹۲ است حروف ضم شد
دم بسط وجودی و آن عبارت است از بلفظ کردن حروف با رمز و نباتیه و این بسط در کمال
ظهور است و این را بسط لفظی و بسط ظاهری نیز گویند مثال خواستیم که محمد را بسط بلفظ کنیم با سرار
حروف او بلفظ کردیم میم حا میم دال مجموع حروف مستحصله از بسط بلفظ محمد که منقطع کرده
ایم اینست ام ... ام ... ام ... میم دال و اگر عدد اسمی حروف او کریم دویست و بیست و چهار است
و استنطاق کنیم چنین باشد دک ... بسط طبعی و آن عبارت است از آوردن حروفی که بر لی
و مقوی بود مر حروف مطلوب را بحسب طبع چنانچه الف را هوائی مربی است و حروف هوائی آتش مقوی
است و همچنین حروف آبی را خاکی مربی و مر حروف خاکی را آبی مقوی است مثال خواستیم که محمد را بطبعی کنیم

به میم او نظر کردیم آتش یافتیم در درجه رابعه برای او آوردیم که آبی است از حروف هوائی
در درجه رابعه باز خا از حروف خاکی است در درجه دوم برای او آوردیم که مقوی است از حروف
آبی در درجه دوم باز برای میم او آوردیم بسبب مذکور باز دال محمد که خاکی است در درجه اولی برای
او آوردیم که مقوی او است از حروف آبی در درجه اول پس مجموع حروف مستحصله بسط طبعی محمد اینست
ن ز ن ح [illegible] بسط غریزی است و آن عبارت است از طالب بودن هر یک از حروف آتشی
مر حروف هوائی را که هم درجه باشند با او و طالب بودن حروف آبی مر حروف خاکی را که در درجه مساوی
باشند چنانچه الف اعظم شد طالب با و بنقیض است همچنین میم و ح که قیظ طالب دال
خلع زخم البارده الرطبیه یعنی سرد و تر خاکی است مثال خواستیم که محمد را بسط غریزی کنیم برای م او
که آتش در درجه چهارم آوردیم که هوائی است از درجه مذکوره و همچنین دوم را نیز آوردیم
و او را و دال او خاکی است کذا شدیم پس مجموع حروف مستحصله بسط غریزی محمد اینست ن ز ن
ولیکن این تعریف مخالف تعریف بعضی متقدمین این فن است و قس علی هذا باقی حروف و این بسط
غریزی است بغایت معتبر و معمول الیه این فن است اتم و اکمل از بسط طبعی و از این بیشتر اگر غریزی
بودی بسط غیر از این نبودی پنجم بسط ترفع و آن بر سه نوع است اول عددی دوم حرفی سیوم طبعی
اما عددی عبارت است از ارتفاع حروف مطلوب بجهت اعدادی که قائم است بدیشان از
اعداد ابجدی چنانچه عدد هر یک از آن حروف اگر دو درجه افتاد باشد او را بعشرات بر نهند و اگر در
درجه عشرات باشد او را در درجه میات بر نهند و اگر در درجه میات باشد او را در درجه الوف بر نهند
مثال خواستیم که محمد را بسط ترفع عددی کنیم و از عدد آن تحصیل حروف نمائیم نظر کردیم در عدد م
که چهل بود او را از عشرات بمیات بردیم چهار صد شد حروف ساختیم ت حاصل شد باز ح
محمد که از احاد بود او را بعشرات بردیم هشتاد شد از حروف حاصل شد باز نظر در دال کردیم
بطریق مذکور باز ت حاصل شد باز دال محمد را ترفع دادیم چهل شد از دم حاصل شد مجموع حروف
مستحصله از بسط ترفع عدد محمد اینست ت ف ت م اما بسط ترفع حرفی عبارت است از بر آوردن

ارتفاع یافتن هر یک از حروف ابجدی بحروف ما ابد بنا بر مثال خواستیم که محمد را ترفع
حرفی کنیم برای میم محمد آوردیم و همچنین برای خا را آوردیم و برای ن و برای دال
ه پس حروف بسط ترفع حرفی تمام محمد این شد ن ه ا اما بسط ترفع طبعی عبارت
است از ارتفاع حروف بحسب طبیعت چنانچه حروف خاکی را تبدیل کنند بحروف آبی و حروف
آبی را ترفع دهند بحروف هوائی و حروف هوائی را علو دهند بحروف آتشی و چون حروف آتشی
بالاترین طبائع است و از و ترقی طبعی ممکن نیست حروف آتشی را گذارند مثال خواستیم که محمد را
بسط ترفع طبعی کنیم یعنی آن چون میم از حروف آتشی بود او را گذاشتیم و بسط خا محمد را
آوردیم و میم را نیز گذاشتیم با هر دو مذکور و برای دال محمد ج آوردیم چنین شد ج ا ن م
از بسط ترفع محمد طبعی حاصل شد ششم بسط تجمیع است و آن عبارت است از جمع نمودن
هر یک از حروف طالب با حروف مطلوب و تحصیل نمودن حروف از هر اجتماع مثال خواستیم که
از بسط تجمیع محمد حروف حاصل کنند اول محمد را که طالب بود و ششم الف که مطلوب که صعب بود
نوشتیم بدین نوع ح م د ج ح ف پس م محمد را که چهل بود با ج طلب جمع نمودیم چهل و سه
همان ج حاصل شد بعد از آن ح محمد را با ح جمع نمودیم هفتاد و هشت شد همان
عدد را حروف ساختیم ح ع شد پس م محمد را با ف جمع نمودیم یکصد و هشت شد
عدد مذکور را حروف ساختیم ک ق حاصل شد پس د محمد را با ج جمع نمودیم هفت
و چهار شد عدد مذکور را حروف ساختیم همان د حاصل شد پس حروف مستحصله از بسط تجمیع
محمد جعفر اینست م ج ح ع ک ق د هفتم بسط تضارب است و آن عبارت است
از ضرب نمودن هر یک از حروف طالب در حروف مطلوب و تحصیل نمودن حروف از حاصل آن ضرب
مثال خواستیم که طالب و مطلوب بقوت تضارب کنیم و از آن استحصال حروف نمائیم
بدین صفت پس م را چهل است در ح که سه است ضرب کردیم ۱۲۰ شد حروف ساختیم ک ق
حاصل شد باز ح را در ح جعفر ضرب کردیم ۲۴۰ شد حروف ساختیم س ش شد از آن

میم را در هفت ضرب کردیم این صورت گرفت ۲۰۳ حروف کردیم و ح خ ح شد دال را
در ضرب کردیم ۸۰۰ شد حروف یافتیم ض حاصل شد و حروف مستحصل از بسط تضارب
محمد با جعفر این باشد که ح س ش د ح خ ح ض و طایفه دیگر از جعفر با محمد در بسط تجمیع و تضارب
مجموع اعداد طالب را با مجموع اعداد مطلوب جمع کنند و یا درجه یکدیگر ضرب کنند و از آن تحصیل
حروف نمایند و این نوع اگرچه خالی از صواب نیست اما طریق اول و اکمل است
بسط تواضی و آن عبارت است از طالب بودن حروف متشابه را و حروف متزاوجه را که
قرین باشد با یکدیگر و این بسط را بسط تزاوج و تشابه نیز گویند مثال خواستیم که از بسط
تواضی محمد تحصیل حروف نمائیم در محمد نظر کردیم از حروف مفرده بود یعنی از متزاوجه و متشابه
نبود او را گذاشتیم و چون از متشابه بود بجهت او ح آوردیم بعد از آن نظر کردیم دوم
و چون مفرده بود گذاشتیم پس دال محمد که از متزاوج بود بجهت او د آوردیم پس
مجموع حروف مستحصل از بسط تواضی محمد بیرون آمد این است ح خ د و علمای چون بسط تواضی را
بجهت تسخیر جانب و ایجاد الفت و محبوب بودن در دل خلائق و انجذاب منافع و فواید بغایت
معتبر و مفید دانسته اند چنانچه در اعمال بعد از این بیان میکنیم و بعون الله تعالی و حسن توفیقه
نهم بسط تقوی و آن عبارت است از قوت یافتن حروف بجهت ضرب در نفس خود شان
و این بر سه نوع است زیرا که خالی از آن نیست که ضرب باطن حروف در باطن یا ضرب
ظاهر حروف در ظاهر یا بجهت ضرب باطن در ظاهر و ظاهر در باطن و این سه نوع در اسم محمد مثال ظاهر خواهیم
ساخت و بالله التوفیق چون خواهیم که محمد را بسط تقوی کنیم بر منهج اول پس م را که چهل است
تا چهل ضرب کردیم ۱۶۰۰ شد چون حروف ساختیم ح غ شد با ح که هشت است
هشت ضرب کردیم شد ۱۶۴۰ حروف ساختیم د س شد باز م محمد را نیز چهل است
با چهل ضرب کردیم ۱۶۰۰ حروف ساختیم همان ح غ شد با د در اصل است با چهار
ضرب کردیم ۱۶ شد استنطاق نمودیم وی بیرون آمد مجموع حروف مستحصل از بسط

تقوی محمد

تقوی محمد بعنوان ضرب باطن در باطن اینست ح غ د س ح غ د ی خواهیم که ضرب ظاهر را
تقوی کنیم بنوعی که ضرب کنیم عدد ظاهر را در ظاهر حروف نه مراد از عدد ظاهر حروف است
که به پیشه کرم در خیده است از مراتب ابجدی آن حرف را عدد اعتبار نمایند مثلا الف
در مرتبه اول است یک عدد دارد و یا در مرتبه دوم است دو عدد دارد و علی هذا القیاس تا ۲۸
مرتبه که نهایت عدد مراتب است پس م محمد را که مرتبه سیزدهم است در سیزده ضرب کردیم شد
۱۶۹ حروف ساختیم ط س ق باز ح محمد را که مرتبه هشتم است با هشت کردیم شد ۱۶۴۰
نمودیم شد د س باز میم دوم را که مرتبه سیزدهم بود در سیزده ضرب کردیم ۱۶۹ حروف ساختیم
ط س ق باز د محمد را که مرتبه چهارم است در چهار ضرب کردیم شد ۱۶ حروف ساختیم این شد دی
پس مجموع حروف مستحصل از بسط تقوی محمد بعنوان ضرب عدد ظاهر در ظاهر و مرتبه در مرتبه
اینست ط س ق د ی اما بسط تقوی محمد بعنوان ضرب باطن در ظاهر یعنی ضرب بعدد الحق
در عدد دو مرتبه طریق اینست مثلا چون خواهیم که محمد را بسط تقوی بعنوان آخر عمل نمائیم
که چهل است در سیزده ضرب کردیم شد ۵۲۰ حروف ساختیم ک ت پس بیرون آمد باز محمد را
که هشت است با هشت ضرب کردیم زیرا که اصل عدد ابجدی که باطن است با عدد مرتبه که ظاهر است
یکی شده و این خود بر کمال ظاهر است که نهایت مرتبه اما عدد ظاهر و باطن یکی است پس هشت
در هشت ضرب کردیم شد ۶۴ حروف ساختیم د س باز م محمد را که چهل است در سیزده ضرب کردیم شد ۱۶۰
حروف ساختیم ا ن شد دی جمله حروف مستحصله از بسط تقوی محمد بعنوان آخر اینست ک ت د س
ک ت د ی بسط تضاعف و آن عبارت است از دو چند ساختن اعداد حروفی که قایم است با واو
وضع ابجدی و تحصیل نمودن حروف از آن عدد مثال خواستیم که محمد را بسط تضاعف کرده از آن
حروف نمائیم پس م را چهل است تضعیف کردیم شد ۸۰ حروف ساختیم ف شد پس ح را چون بسط
تضاعف کردیم شد ۱۶ پس حروف ساختیم شد ی باز م دوم را بطریق مذکور عمل نمودیم شد ۸۰
حروف ساختیم ف شد باز د را چهار است بسط تضاعف کردیم ۸ شد حروف ساختیم ح شد پس مجموع

حروف اسم حاصل از بسط تضعیف عددی محمد است ف و ی ف ح
تکسیر آن عبارت است از تحصیل حروف از حروف دیگر بنوعی که مسور است تسعه را اعتبار
و بهر کسری حرف گیرند مثلاً خواستیم که محمد را تکسیر کنیم چون ما محمد را که حاصل عدد است تنصیف
کردیم بیست شد و باز تنصیف کردیم ده شد باز او را تنصیف کردیم پنج شد چون او را
جمع کردیم کسری هست شد باز محمد را که بیست است تنصیف کردیم چهار شد باز تنصیف
کردیم یک شد چون همه را جمع کردیم شد ب اگر اعداد بر سر محمد دوم بطریق مذکور حرف
کردیم کسری هست شد دیگر از حروف محمد که دست او را نصف و ربع کردیم از آن جانب اسرار
آمد پس مجموع حروف مستحصل از بسط محمد این است ه ی ب ا ا ا

این شرح [illegible] تا کار بر نهج مراد سیر کرده و تمام شود چون فارغ شدیم از بیان شرایط و مقدمات
این رساله اکنون بر سر اعمال دیگر رویم و اصل تصریف هر یک از این انواع بسط را بعبارت
شافی و بیان وافی در عمل آریم ان شاء الله تعالی فصل اول در بیان بسط عزیزی بتفصیل
آنست که حروف اسم بسط باز حروف بسط را بسط کنیم همچنین تا هفت بطن مثلا محمد را بسط کردیم
میم حا میم حا میم دال شد باز این بسط را بسط کردیم میم یا میم حا الف میم یا میم دال الف
لام باز این را بسط کردیم میم یا میم یا الف میم یا میم حا الف میم یا میم حا الف الف لام
فا میم یا میم یا الف میم یا میم دال الف لام الف لام الف میم شد همچنین تا هفت بطن
بدانکه بسط حرفی بر دو قسم است اجمال و تفصیل اجمال آنست که حروف اسم را بسط کنند بعدد آن
بگیرد و حروف کنند باز این حروف را بسط کنند تا هفت مرتبه چنانچه اسم محمد را بسط اجمال کردیم
میم حا میم دال و میم که عددش نود است از وی گرفتیم و جدا بسط کرفتیم باز میم دوم را ص گرفتیم
و دال سه و پنج است هه ل گرفتیم مجموع این شد صاد و ها صاد و ها لام باز از صاد که نود و پنج است
ص گرفتیم و از صاد دوم که نود و پنج است هه صاد گرفتیم از ها که شش است و گرفتیم اعتبار کردیم از
لام که هفتاد و یک است اع گرفتیم مجموع اینچنین شد هه ص ی هه ص و اع باز این را بسط
کردیم حا صاد و ها و الف عین همچنین تا هفت بطن فصل دوم در طریق استخراج باز یکی و اعمال
و عزایم و اسماء الله تعالی و شرط دعوة و قراءة و وظایف تصریف بر نهجی که مراد تبرایند بر ضمایر صافیه
زکیا واضح و لایح باشد که طریق عمل بسط عددی و حرفی در کتب جفر و عارفان در مصحف بسیار
واقع شد که عبارت از نور آدم علیه السلام و جواهر آثار ارواح اعلا اطوار و جفر جامع امام ناطق
حضرت جعفر صادق رضی الله عنه است فرا الجمله اغلب اعمال که در مصحف عارفان واقع است از بسط
حرفی و عددی بیرون نیست و بر خاص و عام آشنا و تمام دارم بنابر آن این داعی اعمال آن دو
بسط استخراج نمود و متصدی آن نگشت فلیطلب الطالب فی الکتب المذکورة سخن دراز شد و از
مقصود ماندیم غرض بیان عمل بسط طبیعی و عزیزی است فاما الشرع فالمقصود بعون الملک المعبود
اگرچه هر یک از این بسط مذکور بجهت جمیع حاجات عاجل کافیست و آجل بغایت نیکوست و موصل

مطلوب و مقصود

مطلوب و مقصود است اما هر یک از این انواع البسط را بجهت مقصود و ما صدق حقیقی و کیفیت او ضاع
و اطوار بجهة امری خاص مقرر داشته اند چنانچه بعد از این بیان خواهیم کرد ان شاء الله تعالی
[illegible] ایها الطالب الراسخ که چون خواهی که عمل بسط عزیزی کنی باید که اول حروف
به بینی که چیست آنرا زمام کنی چون زمام کردی بگیر حروف عزیزیه زمام را جدا کانه بنه که ملایک
این از آن حروف بیرون آید آن نوع که اگر حروف زمام زوج است چهار چهار ترکیب کنی و اگر فرد است
پنج پنج ترکیب کنی چون ترکیب کردی کلمه مثل که مخصوص ملایک است تا آخرش لاحق کن تا ملایک این عمل
حاصل شوند و چون خواهی که اعوان ملایکه را بیرون آری یکی حروف ملایکه را بی کلمه مثل و یکبار تکسیر صدر
و موخر تمامی سطر اول خود اسماء ملایک است سطر دوم را بگیر و بنوعی که در عمل ملایک است اینجا نیز تمامی
کن یعنی مفردات را پنج پنج و مزدوجات را چهار چهار ترکیب و کلمه هوش را لاحق کن با یشان تا
اسماء اعوان بیرون آیند اگرچه کلمات که اسماء اعوانست بی کلمه هوش میتوان ساخت اما اگر
الحاق کنی کلمه هوش را با اسماء اعوان بهتر بود والله اعلم و چون ملایک و اعوان بیرون آیند اکنون
استخراج اسماء الله تعالی و عزیمت و طلسم کن بدان نوع که زمام بگیر دو یا حروف مغرزه جمع کن
و خالص کن بنوعی قاعده است تغیر مکرر را بگیر و مکرر را طرح کن و چون اینچنین کردی تکسیر کن آن
زمام را تا زمام حاصل شود چون زمام بیرون آید با اصل مقابله کن اگر جایی اشتباهی در تکسیر واقع
شود آنرا باصلاح آری چون تکسیر تمام کردی بگیر حرفی که در قلوب داوار از آن تکسیر است
و ترکیب کن که اسم اعظم دعوت است و قسم است بر عمله و فعله این عمل بسیار عظیم است سطور تکسیر را
بگیر و ترکیب کن چنانچه گذشته در مزدوجات چهار چهار و در مفردات پنج پنج چون ترکیب کردی
بتحقیق که طلسم عمل بیرون آوردی پس ملاحظه کن در سطور تکسیر که کدام طبع در و غالب است
او را بدان طبع باید رسانید مثلا هر کدام که غالب بود در و اگر آتش باشد بر چیزی نوشته باید
سوخت اگر بادی غالب بود بر چیزی نوشته در هوا باید آویخت و اگر آبی غالب بود در آب
باید افکند و اگر خاکی غالب بود بر چیزی نوشته در زمین باید دفن کرد اما باید که این عملها وقت

حاصل ضرب

بجا آورد که دعوت اسم موافق مطلوب کند باشد و بجای رساند که کلمات هر کلمه از سطور
بعدد سطور خوانده باشد و همچنین خطاب ملائکه و ارواح و اعوان را نیز باید که بعدد سطور
تکسیر بخواند و در حین دعوات بخواند که متعلق بکواکب زهره و مشتری و سعیده کواکب باشند
باید سوخت اما دعوت کردن بجهت اسم موافق مطلوب است که در سطور تکسیر نظر کنند
اگر اسمی از اسماء الهی که موافق مطلوب طالب است منصوبا و مقلوبا یافته شود
و باید که بدعوت آن اسم مشغول گردد و بخواند چندانکه مراد حاصل شود و اگر چنانچه
اسمی از اسماء الهی که موافق مطلوب باشد در آن سطور تکسیر یافته نشود و از هر
آن حروف اسمی که مطابق باشد تحصیل نماید و بعدد اصل زمام آن اسم را تلاوت نماید
البته مراد برآید انشاء الله تعالی مثال ذلک یا ایها الطالب اسعدک الله تعالی بروح منه
چون خواهی که جلب القلوب کنی یعنی تسخیر دلها باید که جلب القلوب را مفرده ساخته زمام
کنی بدین طریق ج ل ب ا ل ق ب چون این زمام را بسط کنی چنین باشد د ک ا ب ک ر ک ه ا
چون این حروف عزیزی نیز طاق است پنج پنج ترکیب کرده شد کلمه نیل را الاحق ایشان کنی تا بدین
صورت شود کاکائیل دلهائیل این ملائکه در باب جلب القلوب اند که موکل این عمل و باعث این
امر اند چون حروف ملائکه اینست د ک ا ب ک ر ک ه ا یکبار تکسیر کردیم چنین شد ا د ه
ک ک ا ر ب ک چون این طاق بود پنج پنج ترکیب کردیم و کلمه هوش بدیشان الاحق کردیم اسماء
اعوان بیرون آمد بدین وجه ا د ه ک ک هوش ا ر ب ک هوش اکنون باستخراج طلسم عمل عزیمت کردیم
و مخرج آن اینست ج ل ب ا ل ق و ت چون این زمام را بسط کنی چنین باشد د ل ا ب ک ر ک ه ا
چون این حروف عزیزی نیز طاق است پنج پنج ترکیب کرده شد کلمه نیل را الاحق ایشان کنی
تا بدین صورت شود کاکائیل دلهائیل این ملائکه در باب جلب القلوب اند که موکل این عمل و باعث این
امر اند چون حروف ملائکه اینست د ک ا ب ک ر ک ه ا یکبار تکسیر کردیم چنین شد ا د ه
ک ک ا ر ب ک ه ا یکبار تکسیر کردیم چنین شد ا د ه ک ک ا ر ب ک چون طاق بود پنج پنج

ترکیب کردیم

ترکیب کردیم و کلمه هوش بدیشان الاحق کردیم اسماء اعوان بیرون آمد بدین وجه ا د
ه ک ک هوش ا ر ب ک هوش اکنون باستخراج طلسم عمل و عزیمت رویم و مخرج آن اینست ج ل
ب ا ل ق ا ب چون این را با حروف مفرده جمع کردیم چنین شد ج ل ب ا ل ق ا ب د ک ا
ب ک ر ک ه ا چون این را با حروف را تخلیص کردیم و تکسیر نمودیم چنین شد ج ل ب ا ق د ک
ر ه ه ج ل ک ب ا و ق ق ه ج ج ا د ل ب ک ک ف ب ه ل و ج ر ک ا ر ه
ج ب و ه ه و ن ن ا د ه ر د و ب ج چون زمام اصل حاصل شد ماندیم چون
و چون سطور زوج است چهار چهار ترکیب کردیم چنین شد جلبا قوک ر ه ه ج ج ر ک ک د ا ق ق و ج
از ذل بک کیق یهلو وجه ا اکرق جبده و للا و کهر و قیح اما استخراج اسماء الهیه که قسم بر
عمل و فعل از این تکسیر بدین صورت است که از ق و ا د و ا سطور این تکسیر این حروف ج ل
ج ا ل و مستخلصات و چون حروف چهار چهار ترکیب کنیم این شود جلبا ر ا ل و ا ما کلماتی
که از ترکیب مجموع سطور تکسیر حاصل شده آنرا طلسم عمل گویند و چون سطور تکسیر شش این
کلمات را شش بار باید خواند و بخور باید سوخت و چون در طلسم حروف آبی نیز شرط است
این طلسم را بر سنگ سفید یا کیزه باید نوشت و در آب انداخت بجهت جلب القلوب
عموم خلایق نافع الکلام

باب دوازدهم در اختیارات ساعات و نوشتن تعویذات چنانچه بزرگان و حکیمان و منجمان
اگر تعویذ دوستی بنویسد در ساعت زهره و مشتری بنویسد و قدری شیرینی در دهن کند تا محبت
بیفزاید و اگر تعویذ عداوت بنویسد در ساعت زحل و مریخ بنویسد و قدری ترشی و تلخی
در دهن کند تا فی الحال تعویذ اثر نماید و اگر تعویذ زبان بندی که بنویسد وقت نوشتن سرکه
بیاشامد و اگر تعویذ بیماری که بنویسد در ساعت مریخ و یا در ساعت قمر بنویسد و وقت نوشتن
پاره نبات در دهن کند و اگر تعویذ خواب بندی که بنویسد دو سه دانه بادام در دهن کند و چون
خواهد که بنویسد اول نام خود و مادر خود و نام او و نام مادر او بنویسد تمام شد مقدمه به کتاب باب

ShivaDoc.com

دوم در باب نوشتن تعویذ و شرایط و بعضی قواعد نجوم مشتمل بر شش نزد فصل است

اول در آداب نوشتن و شرایط در نوشتن آن بدانکه چون خواهد که تعویذ بنویسد بدانکه اول
باوضو باشد دوم آنکه جامها پاک باشد و در جای پاک باشد و از غیر خالی باشد که او را آب نبیند
مردونه زن و در وقت نشستن خوشبوی بسوزد و خود هم عطر بمالد سیوم آنکه عکد و کور ننویسد
و اگر غلط و کور نویسد سر مکند العلم عند الله بدانکه مردم از چهار طبع خالی نیستند آبی و آتشی و
خاکی و بادی آنکه را طالع آبی باشد تعویذ بآب باید کرد و اگر آتشی باشد در آتش اندازد و اگر بادی
باشد در باد بیاویزد و اگر خاکی باشد در خاک دفن کند چون تعویذ نویسد اول طالع او بنگرد طالع
ایشان موافق آید یا غیر موافق حمل و حوت سازد و ثور و میزان فرازد و سرطان و عقرب و جوزا
و سنبله فرازد و سرطان و جدی و قوس فرازد و عقرب و سرطان و ثور میانه خود موافق من زد و سنبله و جدی
و حوت میان خود موافقت دارند و دوازده برج چهار طبع دارند حمل و اسد و قوس سر آتش اند
ثور و جدی و سنبله سر خاکی اند و دلو و جوزا و میزان سر بادی اند و سرطان و عقرب و حوت سر آبی اند
آبی اند و در ماهی چهار ادبیست ادبیه اول دوستی را کار کند دوم بیقراری و سوختن را کار کند
اگر تعویذ دشمنی بنویسد اول باید که چیزی تلخ در دهن کند اگر زبان بندی بنویسد سر که خورد
دانستن ساعتها چون آفتاب از جانب مشرق برآید اول ساعت هشتاد قدم دوم ساعت چهل
قدم باشد سیوم ساعت بیست قدم چهارم ساعت ده قدم پنجم ساعت پنج قدم ششم ساعت
دو نیم قدم باشد چون آفتاب از جانب مغرب گردد هفتم ساعت دو نیم قدم باشد پنج قدم هم
ساعت ده قدم دهم ساعت بیست قدم یازدهم ساعت چهل قدم دوازدهم ساعت هشتاد قدم
باشد بدین ترتیب ساعت یاد کند والله اعلم بالصواب باب ساعتهای اول روز شنبه
اول ساعت زحل است دشمنی را شاید دوم ساعت مشتری است دوستی را شاید سیوم ساعت
مریخ است دشمنی را شاید و زبان بندی را شاید چهارم ساعت آفتاب است طالع دوستی را
شاید و سوختن را شاید پنجم ساعت عطارد است زبان بندی را شاید هفتم ساعت قمر

هیچ کاری نکند

هیچ کاری نکند و نباید کرد هشتم ساعت زحل است دشمنی را نهم ساعت زهره است دل بندی را
شاید یازدهم ساعت مریخ است دشمنی را شاید یازدهم ساعت شمس است خواب بندی را شاید
دوازدهم ساعت زهره است دوستی را شاید روز یکشنبه اول ساعت شمس است خواب
بندی را شاید دوم ساعت زهره است دوستی را شاید سیوم ساعت عطارد است زبان
بندی را شاید چهارم ساعت قمر است دوستی را شاید پنجم ساعت زحل است دشمنی را
شاید ششم ساعت مشتری است برای دوستی باید هفتم ساعت مریخ است
دوستی را شاید هشتم ساعت شمس است خواب بندی را شاید نهم ساعت زهره است دوستی را
شاید دهم ساعت عطارد است زبان بندی را شاید یازدهم ساعت قمر است دوستی را
دوازدهم ساعت زحل است دوستی را شاید روز دوشنبه اول ساعت
قمر است دوستی را شاید دوم ساعت مشتری است دوستی را شاید سیوم ساعت
دوستی را شاید چهارم ساعت قمر است دوستی را شاید پنجم ساعت شمس است خواب بندی را
شاید ششم ساعت زهره است دوستی را شاید هفتم ساعت عطارد است زبان بندی را
شاید هشتم ساعت قمر است دوستی را شاید نهم ساعت زحل است دوستی را شاید
دهم ساعت مشتری است دوستی را شاید یازدهم ساعت مریخ است دشمنی را شاید
دوازدهم ساعت شمس است خواب بندی را شاید روز سه شنبه اول ساعت مریخ
است دشمنی را شاید دوم ساعت شمس است خواب بندی را شاید سیوم ساعت زهره
است دوستی را شاید چهارم ساعت عطارد است زبان بندی را شاید پنجم قمر است دوستی را
شاید ششم ساعت زهره است دوستی را شاید و زبان بندی را شاید هفتم ساعت مریخ
است دوستی را شاید دهم ساعت مشتری است دوستی را شاید یازدهم ساعت مشتری
دوستی را شاید دوازدهم ساعت مشتری است دوستی را شاید یازدهم ساعت عطارد است
زبان بندی را شاید دوازدهم ساعت قمر است دوستی را شاید روز چهارشنبه اول

ShivaDoc.com

دوم در باب نوشتن تعویذ و شرایط و بعضی قواعد نجوم مشتمل بر شش فصل است

اول در آداب نوشتن و شرایط در نوشتن آن بدانکه چون خواهد که تعویذ بنویسد بدانکه اول
باوضو باشد دوم آنکه جامها پاک باشد و در جای پاک باشد و از غیر خالی باشد که او را نبیند
مرد و نه زن و در وقت نوشتن خوشبوی بسوزد و خود هم عطر بمالد سیوم آنکه عکس و کور ننویسد
و اگر غلط و کور نویسد شر مکند العلم عند الله بدانکه مردم از چهار طبع خالی نیستند آبی و آتشی و
خاکی و بادی آنکه را طالع آبی باشد تعویذ بآب باید کرد و اگر آتشی باشد در آتش اندازد و اگر بادی
باشد در باد بیاویزد و اگر خاکی باشد در خاک دفن کند چون تعویذ نویسد کند اول طالع او بنگرد طالع
ایشان موافق آید یا غیر موافق حمل و حوت سازد و ثور و میزان نسازد و عقرب و سرطان و جوزا
و سنبل نسازد و سرطان و جدی و قوس نسازد و عقرب و سرطان و ثور و میزان نسازد خود موافق من زد و سنبل و جدی
و حوت میان خود موافقت دارند و دوازده برج چهار طبع دارند حمل و اسد و قوس برج آتش اند
ثور و جدی و سنبل برج خاکی اند و دلو و جوزا و میزان برج بادی اند و سرطان و عقرب و حوت برج
آبی اند و در هر ماهی چهار ادینه است ادینه اول دوستی را کار کند دوم بیقراری و سوختن را کار کند
اگر تعویذ دشمنی بنویسد اول باید که چیزی تلخ در دهن کند اگر زبان بندی بنویسد که خود باب
دانستن ساعتها چون آفتاب از جانب مشرق برآید اول ساعت هشتاد قدم دوم ساعت چهل
قدم باشد سیوم ساعت بیست قدم چهارم ساعت ده قدم پنجم ساعت پنج قدم ششم ساعت
دو قدم باشد چون آفتاب از جانب مغرب گردد هفتم ساعت دو قدم باشد پنج قدم هشتم
ساعت ده قدم نهم ساعت بیست قدم یازدهم ساعت چهل قدم دوازدهم ساعت هشتاد قدم
باشد بدین ترتیب ساعت یاد کند والله اعلم بالصواب باب ساعتهای اول روز شنبه
اول ساعت زحل است دشمنی را شاید دوم ساعت مشتری است دوستی را شاید سیوم ساعت
مریخ است دشمنی را شاید و زبان بندی را شاید چهارم ساعت آفتاب است طلسم دوستی را
شاید و خوشی را شاید پنجم ساعت عطارد است زبان بندی را شاید هفتم ساعت قمر

هیچ کاری نکند

هیچ کاری نکند و نباید کرد هشتم ساعت زحل است دشمنی را نهم ساعت زهره است دل بندی را
شاید دهم ساعت مریخ است دشمنی را شاید یازدهم ساعت شمس است خواب بندی را شاید
دوازدهم ساعت قمر است دوستی را شاید روز یکشنبه اول ساعت شمس است خواب
بندی را شاید دوم ساعت زهره است دوستی را شاید سیوم ساعت عطارد است زبان
بندی را شاید چهارم ساعت قمر است دوستی را شاید پنجم ساعت زحل است دشمنی را
شاید ششم ساعت مشتری است برای دوستی باید نوشت هفتم ساعت مریخ است
دوستی را شاید هشتم ساعت شمس است خواب بندی را شاید نهم ساعت زهره است دوستی را
شاید دهم ساعت عطارد است زبان بندی را شاید یازدهم ساعت قمر است دوستی را شاید
دوازدهم ساعت زحل است دوستی را شاید روز دوشنبه اول ساعت
قمر است دوستی را شاید دوم ساعت زهره است دوستی را شاید سیوم مشتری است
دوستی را شاید چهارم ساعت قمر است دوستی را شاید پنجم ساعت شمس است خواب بندی را
شاید ششم ساعت زهره است دوستی را شاید هفتم ساعت عطارد است زبان بندی را
شاید هشتم ساعت قمر است دوستی را شاید نهم ساعت زحل است دوستی را شاید
دهم ساعت مشتری است دوستی را شاید یازدهم ساعت مریخ است دشمنی را شاید
دوازدهم ساعت شمس است خواب بندی را شاید روز سه شنبه اول ساعت مریخ
است دشمنی را شاید دوم ساعت شمس است خواب بندی را شاید سیوم ساعت زهره
است دوستی را شاید چهارم ساعت عطارد است زبان بندی را شاید پنجم قمر است دوستی را
شاید ششم ساعت زهره است دوستی را شاید و زبان بندی را شاید هفتم ساعت مریخ
است دوستی را شاید دهم ساعت مشتری است دوستی را شاید یازدهم ساعت مشتری
دوستی را شاید دهم ساعت مشتری است دوستی را شاید یازدهم ساعت عطارد است
زبان بندی را شاید دوازدهم ساعت قمر است دوستی را شاید روز چهارشنبه اول

ساعت شمس راست خواب هندی را شاید دوم ساعت مریخ راست دوستی را شاید
سیوم ساعت زهره راست دوستی را شاید چهارم ساعت عطارد راست
زبان هندی را شاید پنجم ساعت قمر راست دوستی را شاید ششم ساعت زهره راست
دوستی را شاید هفتم ساعت عطارد راست زبان هندی را شاید هشتم ساعت
مریخ راست دوستی را شاید نهم ساعت شمس راست خواب هندی را شاید دهم ساعت
عطارد راست زبان هندی را شاید دوازدهم ساعت مشتری راست دوستی را شاید
روز پنجشنبه اول ساعت مشتری راست دوستی را شاید دوم ساعت مریخ راست دشمنی را
شاید سیوم ساعت شمس راست خواب هندی را شاید چهارم ساعت زهره راست دوستی را
شاید پنجم ساعت عطارد راست زبان هندی را شاید ششم ساعت قمر راست دوستی را
شاید هفتم ساعت عطارد راست دوستی را شاید هشتم ساعت مشتری راست
دوستی را شاید نهم ساعت مریخ راست دوستی را شاید دهم ساعت شمس راست خواب
هندی را شاید یازدهم ساعت زهره راست دوستی را شاید دوازدهم ساعت
مشتری راست دوستی را شاید روز آدینه اول ساعت زهره راست دوستی را شاید
دوم ساعت عطارد راست زبان هندی را شاید سیوم ساعت قمر راست دوستی را شاید
چهارم ساعت زحل راست دشمنی را شاید پنجم ساعت مشتری راست دوستی را شاید
ششم ساعت مریخ راست دشمنی را شاید هفتم ساعت شمس راست خواب هندی را شاید
هشتم ساعت زهره راست دوستی را شاید نهم ساعت عطارد راست زبان هندی را شاید
دهم ساعت زحل راست دوستی را شاید یازدهم ساعت مشتری راست دوستی را شاید
باب بروجها که در کدام ساعت آیند حمل خانه مریخ است دوستی آنکس که طالع او حمل باشد
دوستی را شاید در حق او بهتر است اما تعویذ در آتش انداز و یا نیز در یک آتش دفن کند روز
سه شنبه باید کرد که پادشاهی مریخ درین روز است تو در خانه زهره خاکی است و ماده است

آنکس را که طالع

آنکس را که طالع ثور باشد دوستی بنام او بهتر آید در خاک دفن کند چون تعویذ بنویسد روز آدینه
و یا شب سه شنبه بنویسد زیرا آنکه پادشاهی درین روز و شب است جوزا خانه عطارد است پادشاهی
و نر است آنکس را که طالع جوزا باشد دوستی و زبان هندی بنام او بهتر آید تعویذ زبان هندی
بر بازو بندد و چون تعویذ بنویسد روز یکشنبه باید نوشت زیرا آنکه پادشاهی عطارد است
درین روز و شب است سرطان خانه قمر است آبی و ماده است آنکس را که طالع او سرطان باشد خواب
هندی و مردی هندی در حق او بهتر آید در خاک دفن کند چون تعویذ بنویسد روز دوشنبه یا شب یکشنبه
باید نوشت زیرا آنکه قمر درین شب و روز است اسد خانه شمس است او نر است آنکس را که طالع او اسد باشد
مردی هندی در حق او بهتر آید چون کرانی باشد تعویذ او تعویذ او در آتش انداز و یا نیز در یک دان
بهدیا قبول کردن بهتر آید روز یکشنبه باید نوشت یا تعویذ زیر سر بکند زیرا آنکه پادشاهی شمس
درین روز و شب است سنبله خانه زهره است آنکس را که طالع او سنبله باشد دوستی بنام او بهتر آید چون
تعویذ بنویسد روز دوشنبه و شب چهارشنبه باید نوشت و با باد باید آویخت و یا در خاک دفن کند زیرا آنکه
ماده خاکی است و پادشاهی زهره درین روز است میزان خانه مریخ است نر است آنکس را
که طالع او میزان باشد دوستی در حق او بهتر آید و بر باد آویزد چون تعویذ بنویسد روز آدینه یا شنبه
باید نوشت زیرا آنکه پادشاهی مریخ درین روز و شب است عقرب خانه مریخ است و ماده است
آنکس را که طالع عقرب باشد خواب دیدن در حق او بهتر آید چون تعویذ بنویسد روز سه شنبه
یا شب پنجشنبه بنویسد زیرا آنکه پادشاهی مریخ درین روز و شب است قوس خانه مشتری است او
نر است و آتشی است آنکس را که طالع او قوس باشد دوستی در حق او بهتر آید چون تعویذ بنویسد
روز شنبه و یا شب دوشنبه باید نوشت زیرا آنکه پادشاهی مشتری درین روز و شب است جدی خانه زحل است
ماده است و خاکی است آنکس را که طالع او جدی باشد زبان هندی در حق او بهتر آید چون تعویذ بنویسد
دو روز سه شنبه و شب چهارشنبه باید نوشت زیرا آنکه پادشاهی زحل درین روز است دلو خانه
زحل است نر است آنکس را که طالع او دلو باشد تعویذ زبان هندی در حق او بهتر آید و چون تعویذ

تعویذ روز پنجشنبه و شب دوشنبه باید نوشت زیرا آنکه پادشاهی مشتری در این
روز و شب است در بیان تعویذ نویسی و شرایط آن اگر خواهی که تعویذ نویسی از ماه
ده اول داشته را و در دوم زبان بندی و خواب بندی و طلسم باید نوشت و در سوم تعویذ نویسی
باید نوشت چون خواهی تعویذ نویسی محبت را اول آنکس را که خواهی باید که او را معلوم
مقطع کنی دوم دل ده باشد سیوم خاصیت هر دو بیند که موافق اند یا نه چهارم وقت سعد
باشد پنجم خانه خالی ششم با وضو تازه هفتم نظر حکیم خوب پشت کند هشتم قدری عود بسوزد
و نهم جامه لعل در تن کند بنشیند دهم قدری مشتری در زیر پس کند یازدهم نام بنام بنویسد دوازدهم
اگر آتشی باشد تعویذ باید که زیر آتش دفن کند و اگر آبی باشد تعویذ در آب بیندازد و اگر بادی
باشد در باد بیندازد اول ده قلم بتراشد بساعت زهره و مشتری و قلم برای زبان بندی
در ده دوم بتراشد بساعت عطارد و مریخ و قلم که برای دشمنی و جدائی باشد در ده سیوم بتراشد
بساعت زحل و هر دو که تعویذ خاصیت باشد تا آن قلم که بمردم بنویسد هر یک از این بتراشد بجای آری
بجای آری بیشک مراد رسد و اگر زیبوه ریخ باشد والله اعلم بالصواب

منازل قمر ظاهر آمده اند بدین تفصیل شرطین بطین جبهه نعایم بلده زبره صرفه
هقعه ذراع عفره زبانا سعود مقدم اخبیه طرفه فرغ اکلیل قلب سعد
شوله مؤخر رشا سعد بلع سعود مؤخر اخبیه بلع

حمل شرطین بطین جبهه اهط	ثور شریا و میزان بلده دحل	جوزا ذراع عفره ب وی	سرطان نثره طرفه اکلیل جزک
اسد طام ف	سنبله هقعه سعود اسماک لخ ز	میزان عفره زبانا کان ص	عقرب اکلیل قلب شعله کس ق
قوس فشن ذ	جدی سماک ذابح بلع رضع	دلو سعود مقدم اخبیه ص ت ض	حوت بتعله مؤخر رشا ق ف ه
آتش	خاک	باد	آب

ایشر

ShivaDoc.com

نقل این کتاب موجود است

الجزء الاول من
کتاب مفتاح
الاستخراج

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله اجمعین میگوید احقر العباد
شیخ محمد منعم ابن شیخ منور اکبرآبادی که در زمان حیات میمنت آیات بادشاه
غفران پناه رضوان جاه علیین مکانی حضرت فردوس آشیانی برد الله مضجعه والدین
اضعف الراجی غفر الله له در علم اوفاق که عبارت از جفر است و آن منبع اسرار علی و خفی انبیا
علیهم الصلوة و مطلع انوار صوری و معنوی اولیا علیهم المغفرة والبرکات جلد تحقیق
بیش آمده احوال همان فال فرزندان حضرت خلیفه السبحانی سوال طلب نمود از
استخراج حقیر جامع این رباعی آمده قبل ظهورم بعد ظهورم بادشاهی تا بکی شرح
متیاش عادل و بازل خلیق و عارف روح الامین گشت ایام سرکار شغلیه
هم کامرانی و حیات باعلی بادشاه جهان در بنیه آشتی نامش به یاس چون از قانون
جفری بحساب ابجد و اعداد بینه اسماء شاهزاده با جهان و جهانیان باعداد بینه اسم
والا ابو المظفر شهاب الدین محمد شاه جهان بادشاه غازی بعمل آورند اسم همایون بادشاه
کشورستان خلیفة الرحمن که بسوای دین محمدی در ربع مسکون اوست بدست برداشته
و علم محمدی او نگ زیب عالمگیر در هر چهار طرف و شش جهت و هفت اقلیم بر افراخته او
برآید بنابران این اشتها دریافته بادیه کمنای بعضی ضوابط و قواعد جفریه را که از حضرت
جناب قبله گاهی والد مغفور اخذ نموده بود بمقتضای طبیعت اقدام آبای کرام که از
جمله سعادت عظمی است بحسب حال در یافت هر گروه می نگارد که طالبان این فن شریف را
موثر بود و هر کس از کنه رموز اسرار مطلع شود این خاک را بدعای خیر یاد کند چون مطلوب
کلی ازین تحریر بیان استخراج بود بمفتاح الاستخراج مسمی ساخت و آن مشتمل است بر مقدمه و پنج
باب و خاتمه و هر باب متضمن است بر پنج فصل مقدمه در بیان برخی اوضاع این فن شریف

ShivaDoc.com

دهانی و موذات آن که رئیس الحکماء والمتقدمین مثل ارسطاطالیس و فیثاغورس که از انوار اشراقات
نبوة انبیاء سابقه اتخاذ آنها نموده بافاده عالمیان کوشیده اند چرا که فیثاغورس تشرف
هدایت حضرت سلیمان علیه و علی نبینا الصلوة والسلام بحکم آتیناه الحکمة و فصل الخطاب
شرف است و اصول اعداد که مبنی طبایع حروف است تعلیم نموده در خیر تدوین در آورده
که بعرف یونانیان ارثماطیقی است و از بعضی حکماء سخنان حروف و محالی آن نیز مرویست
و از ارسطاطالیس بطبایع حروف و ارتباط اینها به بروج فلک و مراتب آن مقالی منقول است
مسمی بکتاب سلطانی کات چنانکه بطریق استنتاج تلمیح نموده اوست که هر حرفی از اسطاکات
کوکبی بدرجه معین از بروج متعین بوجود آمده و حکماء دیگر بیست و هشت کانه حروف تهجی را
بمنازل قمریه که با عداد حروف موافق اند نسبت تامه نموده اند و هرگاه نوبت ایام دولت
محمدیه علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات رسید باقتضاء اوست جوامع الکلم مجموع موذات
گذشته بکتاب اعجاز الکتاب بر رسل بآن حضرت منتقل گشت و بود آن مسودهٔ کائنات
بحکم انا مدینة العلم و علی بابها بحضرت والی ملک ولایت خازن خزائن حکمت و معرفت سید
جعفر جامع تالیف فرمودند و من بعد ازین پس از هفتاد سال از امام جعفر صادق علیه و علی آبائه
الکرام الصلوة والسلام اشعار بمفصل مجموعات تصانیف این علم لطیف پدید آمد چنانکه
اسم مبارک آن جناب خود دال است بر بروز صنایع جفری و تاریخ ظهورش اما تنگی بالکه شناسائی
زبان ایما و اشارة است و بیان اعداد و شمار بوجه احسن میداند و بعد از آن در میان ائمه فضلا
و اهل بیت و غیر اولیاء الله سید مثل شیخ محی الدین عربی و قطب الاقطاب شیخ سعد الدین حموی
و شیخ ابو العباس بونی و شیخ ابو الحسن شاذلی و دیگر مشایخ نظار جداز ین مجمله هر یک را طریقی
خاص لیکن در اسرار احکام و استخراج گفتار مایی بجدا است که مستفید آنرا از نول افضال او
متلذذ گردانیده اند [illegible] و در بیان طبایع حروف و حروف البروج و طبع آن و در نسبت
طبایع وقت و درجه آفتاب و ساعات و غالب و مغلوب فصل اول در بیان طبایع حروف

تقسیم آن

و تقسیم آن بسبعه سیاره و آنچه تعلق دارد بیست و هشت حروف و چهار
عنصر قسمت کرده اند و هر یک عنصر را قسمت مساوی داده اند و هر یک طبع را با غرائب
مختلفه منسوب کرده اند آتش را مرفوع و آبی را مکسور و بادی را منصوب و خاکی را مجزوم
و هر یک طبع با دوم خود مقوی و مربی است چنانکه آتش هوا مقوی است و هوا را آتش
مربی و همچنین حروف آبی را خاکی مقوی است و خاکی را آبی مربی و همچنین بیست و هشت حروف
را بسبعه سیاره تقسیم کرده حصه هر ستاره چهار حروف داده اند چنانچه درین جدول نموده شد

آتش	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر		
ا	ه	ط	ی	ف	ش	ذ	ا		
ب	و	ی	ن	ص	ت	ض	ب		
ج	ز	ک	س	ق	ث	ظ	ج		
د	ح	ل	ع	ر	خ	غ	د		

بیان بروج و متعلقات او بدانکه جمله دوازده بروج و چهار عناصر و بیست و هشت حروف
تهجی و بیست و هشت منازل اند چون دوازده بروج را بر چهار عناصر تقسیم کردند حصه
هر عنصر سه بروج رسید چرا که از ضرب ۳ در چهار دوازده پیدا میشود و هفت سیاره را
بر دوازده بروج نیز تقسیم کردند حصه هر کوکب دو بروج میشوند الا شمس و قمر که یک بروج
و همچنین بیست و هشت حروف تهجی را بر دوازده بروج دادند حصه هر بروج دو حرف و ثلثی
میشود و تقسیم منازل بر بروج حصه هر بروجی دو منزل و ثلثی میشود بدین طریق که نموده شد
درین جدول

الحمل اب ثلث شرطین بطین ثلثا شریا	الثور ثلث وثلث هم ثلثا الثریا الدبران ثلث الهقعه	الجوزا ثلث هم وز ثلثا الهقعه البلع الذراع	السرطان ح ط ثلث ی شرطین طرفه الجبهه
الاسد ثلثا ی ک ثلثا الجبهه زبره صرفه	السنبله ثلثا ل غ صرفه عواسماک	المیزان س ع ثلث ی غفره زبانا طبل	العقرب ثلثا ف ص ثلثا ق م الاکلیل القلب الشوله
القوس ثلث ی رش الشوله النعایم البلده	الجدی ث ث ثلثا خ الذابح البلع السعود	الدلو ثلثا خ ذ ثلثا ض السعود الاخبیه المقدم	الحوت ثلث ض ظ ع المقدم المؤخر الرشا

اسامی بروج	حمل عقرب	ثور میزان	جوزا سنبله	سرطان
اسامی کواکب	مریخ	زهره	عطارد	قمر
بروج	اسد	قوس حوت	جدی دلو	[redacted]
ستاره	شمس	مشتری	زحل	

فصل در دانستن طالع وقت و اوتاد چون خواهد که طالع وقت معلوم کند پس هرگاه سائل سوال کند تحقیق نماید که آفتاب در کدام برج طالع است از ابتدای طلوع در هر برجی که آفتاب باشد قسمت تا سهها یعنی کهری های هر برجی که منتهی شود همان برج طالع وقت است فقط حمل و حوت است تا سهها ی سه تم ثور با دلو چار کفت حکیم باز جوزا و جدی پنج بگیر باقیش شش شمر بنو ذخیر برای دریافت طالبان بیان کنیم تا واضح باشد مثلا آفتاب در برج سرطان است و شخصی سوال کرد که دو پاس از روز گذشته بود کهری دو پاس که تحقیق شد یکپاس نه کهری و یکپاس شصت کهری که مجموع آن هفده شد از این جمله شش کهری حصه سرطان موافق ابیات از طلوع آفتاب طرح کرد و شش کهری حصه اسد باقی مانده پنج کهری پس این پنج کهری حصه سنبله شد طالع وقت سنبله است یک کهری از طالع وقت مانده است پس در عمل طالع وقت مثلا سنبله بگیرد

وصاحب طالع

و صاحب طالع عطارد است قس علی ذلک و جدول موافق ابیات نیز نوشته شد است و دانستن طالع اوتاد و زایل و مایل از طالع و وقت چون عمل با طالع اوتاد طالع است از طالع برج رابع و سابع و عاشر اوتاد بود پس از سنبله رابع قوس است و حوت سابع و جوزا عاشر و اگر طالع ثور است از ثور رابع و سابع و عاشر اسد و عقرب و دلو و اگر طالع جوزا است رابع و سابع و عاشر او سنبله و قوس و حوت است قس علی ذلک جدول اوتاد اینست

حوت	دلو	جدی	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	عقرب	قوس	حوت	دلو	جدی
سنبله	ع	۵	۴	۳	۲	۱	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸
جدی	دلو	حوت	قوس	عقرب	سنبله	اسد	سرطان	جوزا	جدی	دلو	حوت

فصل سیوم در بیان درجه آفتاب بدانکه نزد اهل تنجیم قاعده کلیه مقرر است که هرگز بدان رو تفاوت نمی افتد و مطابق تقویم میشود و چون کسی خواهد که درجه آفتاب را بداند باید که اول عدد نه صد و نوزده را از تاریخ هجری است طرح کند باقی یکصد و هشتاد و یک پس این را در ده ضرب نموده حاصل ضرب را در جای ثبت کند و باز از آن باقی مذکور هشتم حصه کم نموده دو عدد بر آن افزوده با حاصل ضرب جمع کرده نگاه دارد که محفوظ اول است چنانکه از یکصد و هشتاد دو است و دو را که هشتم حصه آنست کم نموده باقی یکصد و پنجاه و هشت ماند دو عدد را زیاده کرده با حاصل ضرب که یکهزار و هشت صد است جمع نمودیم جمله یکهزار و نهصد و شصت شد و باز از

اوتاد	مایل	زایل
حمل ۱	ثور ۲	جوزا ۳
سرطان ۴	اسد ۵	سنبله ۶
میزان ۷	عقرب ۸	قوس ۹
جدی ۱۰	دلو ۱۱	حوت ۱۲

ShivaDoc.com

فصل محرم الفوائد امروز که روز چهاردهم ماه رجب است ایام شمردیم چنانچه یکماه را سی روز
و یکماه را بیست و نه گرفتیم جمله یکصد و نود و یک روز شد این نه محفوظ ثانی ستودی فایده
آنست که محفوظ اول را از محفوظ ثانی کم مینمائید در اینجا ممکن نبود بنابراین پنج دوره
اضافه نمودیم که یکهزار و هشت صد و بیست و پنج روز میشوند که دو هزار و شش نزده اند این
محفوظ ثانی میگویند پس محفوظ اول را از این محفوظ ثانی کم کردیم پنجاه و شش باقی ماند
بر بروج قسمت کردیم سه و یک بحمل دادیم باقی بیست و پنج خط ثور دادیم پس معلوم شد
که امروز آفتاب در برج ثور بیست و پنجم درجه است قس علی ذلک فی کل الطریق

در بیان جدول ساعات که حکمای متقدمین و عرفای اهل تنجیم و غیره اهل نوادرات
آنرا از برای حصول مطالب و حصول مآرب کلی و جزئی سعادت مندان دنیوی و آخره
مندان اخروی بتکالیف تمام و تفکر مالا کلام بخیر ترقیم آورده اند تا بفهم هر کس
نزدیک تر باشد و ساعات سعد و نحس بآسانی معلوم کند و عمل نمودن او مدار الحصول
رساند بر ضمیر طالبان مخفی و محجب نماند که ساعات هر کوکب دو نیم کهری می باشد و هر شب و روز بیست
و چهار ساعت است دوازده از روز و دوازده از شب بعد از نصف صفا نیست که هفده و نیم
کهری باشد ساعت همون روز بر آید چنانچه درین جدول مندرج است جدول ساعات روز و شب

ساعات شب

ساعات شب	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه
ا	مریخ	عطارد	مشتری	زهره	زحل	شمس	قمر
ب							
ج							
د							
ه							
و							
ز							
ح							
ط							
یا							
یب							

فصل پنجم در بیان غالب و مغلوب باید که نام سائل و مادر او نام مسئول و مادر او
و اعداد او بحساب ابجد جمع کنند و ارکان طرح دهد آنچه باقی ماند درین جدول تفحص کنند که آن
جدول بمضمون این بیت قرار یافته است جفت کم بر جفت بیش و طاق کم بر طاق بیش
جفت بر طاق کم از خود طاق هم بر جفت کم نزد خواهی اسم دو شخص که غالب و مغلوب
باشند بشمارد و از هر اسم نه طرح کرده آنچه باقی ماند در جدول حکم کند و اگر از اعداد
اسمین عدد یکجا باقی ماند غلبه طالب است و این باعی منقول از حضرت امیر المؤمنین
و امام المتقین علی کرم الله وجهه نیز تاثیر دارد

ShivaDoc.com

و از مخالف مجتمع بودن خوش تر است که عدد هر دو ایکان بود هر گز پیش نشود
عالم آن بود

۱	و	۹	غالب ۱	۲	و	است ۹	غالب ۹	۳	و	۹	غالب ۳
۱	و	۸	غالب ۲	۲	و	۸	غالب ۸	۳	و	۸	غالب ۲
۱	و	۷	غالب ۶	۲	و	۷	غالب ۷	۳	و	۷	غالب ۳
۱	و	۶	غالب ۶	۲	و	۶	غالب ۶	۳	و	۵	غالب ۶
۱	و	۵	غالب ۱	۲	و	۵	غالب ۵	۳	و	۵	غالب ۳
۱	و	۴	غالب ۴	۲	و	۴	غالب ۴	۳	و	۴	غالب ۱
۱	و	۳	غالب ۱	۲	و	۳	غالب ۳	۳	و	۳	غالب ۱
۱	و	۲	غالب ۲	۲	و	۲	غالب ۲	۳	و	۲	غالب ۳
۱	و	۱	غالب ۱	۲	و	۱	غالب ۱	۳	و	۱	غالب ۱
۴	و	۹	غالب ۹	۴	و	۹	غالب ۴	۶	و	۹	غالب ۹
۴	و	۸	غالب ۸	۴	و	۸	غالب ۸	۶	و	۸	غالب ۶
۴	و	۷	غالب ۷	۴	و	۷	غالب ۷	۶	و	۷	غالب ۷
۴	و	۶	غالب ۴	۴	و	۶	غالب ۶	۶ و	و	۶	غالب ۶
۴	و	۵	غالب ۷	۴	و	۵	غالب ۶	۶	و	۵	غالب ۶
۴	و	۴	غالب ۴	۴	و	۴	غالب ۴	۶	و	۴	غالب ۴
۴	و	۳	غالب ۳	۴	و	۳	غالب ۳	۶	و	۳	غالب ۶
۴	و	۲	غالب ۲	۴	و	۲	غالب ۹	۶	و	۲	غالب ۲
۴	و	۱	غالب ۴	۴	و	۱	غالب ۱	۶	و	۱	غالب ۶
۷	و	۹	غالب ۷	۷	و	۹	غالب ۷	۶	و	۹	غالب ۷
۷	و	۸	غالب ۹	۹	و	۸	غالب ۶	۹	و	۸	غالب ۷
۷	و	۷	غالب ۷	۸	و	۷	غالب ۶	۹	و	۷	غالب ۷
۷	و	۶	غالب ۷	۸	و	۶	غالب	۹	و	۶	غالب ۶
۷	و	۵	غالب ۴	۸	و	۵	غالب ۴	۹	و	۵	غالب ۵
۷	و	۴	غالب ۷	۸	و	۴	غالب ۷	۹	و	۴	غالب
۷	و	۳	غالب ۳	۸	و	۳	غالب ۶	۹	و	۳	غالب
۷	و	۲	غالب ۷	۸	و	۲	غالب ۲	۹	و	۲	غالب ۳
۷	و	۱	غالب	۸	و	۱	غالب ۱	۹	و	۱	غالب

ا								
ب	الطالب يغلب المطلوب	ب						
ج	باقی الاثنین یغلب	المطلوب یغلب الطالب	ج					
د	باقی الواحد یغلب	باقی الثلثة یغلب	المطالب یغلب المطلوب	د				
ه	باقی الاربعة یغلب	باقی الاثنین یغلب	باقی الاربعة یغلب	المطلوب یغلب الطالب	ه			
و	باقی الواحد یغلب	باقی الخمسة یغلب	باقی الثلثة یغلب	باقی الخمسة یغلب	الطالب یغلب المطلوب	و		
ز	باقی الستة یغلب	باقی الاثنین یغلب	باقی الاربعة یغلب	باقی الستة یغلب	باقی الستة یغلب	المطلوب یغلب الطالب	ز	
ح	باقی الواحد یغلب	باقی السبعة یغلب	باقی الثلثة یغلب	باقی الخمسة یغلب	باقی السبعة یغلب	الطالب یغلب المطلوب	ح	
ط	باقی الثمانیة یغلب	باقی الاثنین یغلب	باقی الثمانیة یغلب	باقی الاربعة یغلب	باقی الثمانیة یغلب	باقی الثمانیة یغلب	المطلوب یغلب الطالب	ط
ط	باقی الواحد یغلب	باقی السبعة یغلب	باقی الثلثة یغلب	باقی السبعة یغلب	باقی الخمسة یغلب	باقی السبعة یغلب	باقی السبعة یغلب	الطالب یغلب المطلوب

در بیان صوامت و نواطق و زیر و بینه و اقسام ترفع و تنزل

در بیان حروف منقوطه و غیر منقوطه و خاصیت آنها بدانکه مجموع حروف تهجی از دو قسم خالی نیستند یکی آنکه نقطه دارد و دیگر آنکه نقطه ندارد قسم اول را در محاوره ایشان ناطقه نامند و ملایمت لفظ نقطه با نطق در اصل وضع اسم بر وفق آن غوامضات صنایع لفظی مبرهن و هویدا است. و از منقولات بعضی مشایخ آن این فن چنین را بطریق تعمیم حروف غیر منقوطه بخمسی و بتخصیص آنکه هر حرف که سه نقطه دارد در خمسیت خاص است و آنچه دو نقطه دارد میانه و آنکه یک نقطه دارد ادنی و بعد از معرفت خواص هر خمسی غالب است و حروف مذکوره پانزده اند مطابق استقرا [illegible] تمیز فضل فن [illegible] و از خواص این حروف آنست که اگر روز یکشنبه وقت طلوع آفتاب [illegible] زعفران نوشته زیر سر خوابیده بنهند و در گوش بگویند که یا ناطق بنطق و یا بگوید که ای متکلم کلام خوابیده بحضرات ضمیر خویش گویا شود حقیقت که از خواب بیدار شود [illegible] دوم منامه خوانند که در میان خود نسبت اضداد داوند و آن مجموع پنجده اند [illegible] ترکیب این منسوط بدین نوع قرار داده اند احد رسطح کل موه و در خاصیت این حروف نیز بر دلیست که روز بیست نهم ماه و یا حالی که کسوف آفتاب یا وقت خسوف ماهتاب نوشته در زیر تکیه نهادن برای [illegible] زبان بندی زاز خیال و معاندان بسیار مؤثر است که هر کس از دعوی زبان درازی دارد بران کس بنا [illegible] فصل دوم در بیان زیر و بینه چون درین باب تعابیل مستند بسیار اند اما منقول حضرت امام جعفر صادق صدق الوفا و بلهم فی الامور الحسنة ان لکل حرف ظهرا و بطنا و حدا و مطلعا الی سبعة البطن استناد کرفته [illegible] قول شریف مطرای [illegible] بر [illegible] ذکر و اقفان این فن بسمی و زبور هر حرف را اظهار آن قرار داده اند که ظاهر [illegible] بترکیبها پدید آید و البطن آنچه حرف بیان است او بعد که در اسامی منفرده هر یک حرف [illegible]

ظاهر میگردد و مطلع مرادف بود و هر مرادف بلند است پس حروف مختلف هستند در رتبه
اظهار و درجه ابطان و تمثیل حروف صاد و ضاد را اظهر و ابطن حروف قرار داده اند زیرا که
از طبقات باطن ملتوی بسبعه ابطن اند بدین ترتیب صاد و دال [illegible]
ازین جهت علمای علم جفر نزل الوعلیهم الخیر و الظفر حروف صاد را در هر محلی اشاره بطرف
ظهور داده اند [illegible] باید دانست که هر حرف ملفوظی مکتوبی از ظهر و بطن خالی نیست
پس هیئت ذهنی هر حرف که مراد از عدد اوست نیز از ظهر و بطن خالی نخواهد بود پس مراد از ظهر حروف
عدد الجدی آن حرف و مراد از بطن حروف عدد بنات آن حرف مثلا عدد زبر الف که یک است نسبت
با ظهر اوست و عدد الف که صد و ده است نسبت ببنات بطن اوست و بدین قیاس بطنی که بعدد حروف
تعلق دارد او نیز صاحب بطون است چرا که هر یک بنات را عدد مقرر است و هر یک عدد را بنات دیگر مثلا
الف اعداد بطنی که مراد عدد بنات اوست صد و ده میشود و حرف این عدد باز زبر خود قیاس مقررست بطریق
ایجد و این حروف را باز بنات است بوجه بسطیر خالی الف اعداد بنات حروف اعداد بنات الف صد و نود
و دو می شود که حروف مجموعی آن قصب میباشد و هذه القیاس لفظ فی در میان قوله تعالی وَكُلَّ شَيْءٍ
أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ که حرفین فی را ملفوظ نویسند بود و عدد مطابق اعداد اسم محمد صلی الله
علیه وسلم می افتد چنانچه صفت واقع شدن الفاظ امام مبین در ترکیب کتوبی تمام دلالت میکند حال آنکه
این آیت و تمام سوره یس در شان مدارج عیان سرور صلی الله علیه و آله وسلم وارد است ارمیی است که از
اعداد سینه اسم مبارک حضرت محمد صلی الله علیه وسلم که لفظ اسلام اسم باری جل ذکره و اسم دین محمدی است
می برآید و الفیا که الف اسلام اسم سعادت شیم صاحب ولایت مخزن جواهر معرفت علام آله درجه سید
میشود و الله اعلم بالصواب [illegible] در بیان قوی و آن عبارت است از خریطه که ای حروف خاص در وجود
میدارد او علم او بلا نسبت صحیحه واقعه بین الطرفین معلوم نگردد و نسبت ضعیفست درین باب نسبت
اقوی است و انسب نسبتی که نسبت سدسیه و تسعیه باشد از آن ابیات او بیند و از لواحقات او و بعیه
و خمسیه اند بعد از آن خمسیه و عشریه تابع او است پس سبعیه و این نسبت را ضمائم و لواحق نباشد پس معلوم شد

که نسبت اصلیه شش اند بدین تفصیل ضعیفه و نصفیه و ثلثیه و ربعیه و خمسیه و سبعیه
و فرعیه چهار اند سدسیه و تسعیه و ثمنیه و عشریه چون بیان نسبتهای حروف درین تهلیل نمای
عبارت کنی نشیند ندارد بنابران از جهت بعضی اصول این ان و ملحقات و فروع
و ضمائم او وجدولی خاص نسبت میشود تا که طالب این نوادرات و سر سر از جلباب
حروف او نموده مالوف خود گرداند

الحروف النسبة	ای ق ع	ب ک ر	ج ل ت	د م ث	ه ن ش	و س خ	ز ع ذ	ح ف ض	ط ص ظ	
ضعف										
نصف										
ثلث										
ربع										
خمس										
سدس										
سبع										
ثمن										
تسع										
عشر										

فصل چهارم در بیان نسبت ترفع و تنزل و تواخی بدانکه ترفع بر سه قسم است اول ترفع
عددی دوم حرفی سیوم طبعی و عددی عبارت است از ارتفاع حروف مطلوب بحیثیتی که قائم
است بدیشان از اعداد ابجد چنانکه اعداد هر یک از آن حروف که در رتبه احادیث او را
عشرات برند و اگر بدرجه عشرات باشد مئات و از مئات بالوف که آنرا اربعین نیز گویند

دوم ترفع حروفی و آن عبارت است از ترفع دادن حروف که آن فاقوق حروف مطالب است چنانچه
از الف با گرفتیم این را ترفیع نیز نامند و سیوم ترفع طبیعی و آن دو وجه است وجه اول عبارت است
از ارتفاع حروف بحسب طبیعت چنانچه حروف تالی را به تبدیل علو دهند بحروف آلی
و آلی را ترقی بحروف هوائی و هوائی را علو دهند بحروف آتشی چون آتش بالاتر از همه
طبایع است از و ترقی هیچ طبع از ممکن نیست و وجه ثانی آنست که ارتفاع دادن حرف
طبع در طبیعت او باشد چنانچه ترفع ا ه و تنزل عودی و حرفی فی طبیعی نیز بر سه قسم اند بر عکس ترفع
عودی که رقم یافته است علی ذلک فی کل امثلة لان للعاقل یکفیه الاشارة و تواخی عبارت است
از بدل کردن حروف که منتهی در صورت خطی یکدیگر باشند چنانچه ب و ت و ث
و غیر متواخی آنست که مشابهت از یکدیگر خود نداشته باشد چون و فصل پنجم در بیان ترفع
اوتار و ترفع ازواج و تنزل آنها بدانکه اوتار ما خود از و شریف است که افرادی باشد و آن سه
و پنج و هفت فصل در هر مرتبه از احاد و عشرات و مئات و ترفع اوتار در مرتبه سیوم
از الف دال است در مرتبه پنجم واو در مرتبه هفتم حا است سوای ازین سه مرتبه اوتار را ترفع نیست
خواه ترفع در اعداد افراد باشد یا در عشرات و مئات ترفع عشرات آنست که از حرف
ی در مرتبه سیوم ح و در مرتبه پنجم س و در مرتبه هفتم ق هکذا و ترفع مئات از ق در مرتبه سیوم
ت و پنجم خ و هفتم ض علی هذه القیاس در جمیع حروف چنانچه ترفع است هم چنین ترفع
ازواج است که از الف بترفع دو حرف دال است و از ب ه و از جیم واو و از دال ز
علی هذه الترتیب که ۲ و ۴ و ۸ و اوتار ترفع از یکدیگر میکنند یعنی از الف با و جیم و اوتار
تنزل نیز آمده عکس ترفع است که نهایتش ترفع افرادی باشد یعنی تنزل و تضعیف اوتار
از یک است عکس آن از غیر سیوم مرتبه است و تنزل از ازواج و افرادی هر دو میشود
چون در ترفع و تضعیف اعداد از یکدیگر عمل کنند همان نوع تنزل در حروف زمانیه است
و تنزل و تضعیف اوتار از یک است که مابعد باشد و حرف ظ و غ را تنزل بدایرة الحروف

کنند

که چنانکه اوتار غیر سیوم مرتبه ج است علی هذا القیاس و بر این وجه است در تنزل
حروف عشرات و مئات لیکن اگر حرف از احاد و اعداد افزون بود مثل حرف ه
که ترفع سیوم آن ح است و پنجم آن ی و هفتم آن ل است علی هذه الترتیب در جمیع حروف
ترفع و تنزل را خطا نکنند ازین عمل و عمل فصل چهارم نزدیک اهل این فن اسم مطالب است
اکثر در استخراج بکار میرود و لیکن اگر عبارت بفارسی و یا عربی و یا ترکی و یا هندی هر
زبان که باشد بهمان زبان مطلب نویسند استخراج نمایند والله اعلم باب سیوم در بیان طرح
و آن سه اصل است فصل اول در بیان طرح بدانکه اهل جفر طرح را هفت اسم
گفته اند و بعضی شش و هر چه استخراج است ازین هر دو قسم بیرون نیست حق سبحانه و تعالی
بفضل خود هر کدام این استخراج واضح کرد و این هر دو قسم و آنچه در قواعد ما بیان شد بر وجه مکشوف
گردد پس طرح اول عناصر است که چهار چهار باشد و طرح دوم از سیارات هفت هفت آمد
و طرح سیوم ابجد را مناسب است نه نه طرح نماید و طرح چهارم دوازده بروج است از
ده کان طرح کند پنجم از منازل است بیست و هشت مطابق منازل در عمل آورد و طرح هفتم
از دو جهت باید که سه طرح کند و طرح هفتم خمسه متحیره است پنج پنج طرح نماید
هر که این طرح را داند مقام حکم استخراج او ساز تمام فصل دوم در بیان انساب حروف
مشتمل بر سه انواع نوع اول آنکه در زمام سوال هر جا که نطق باشد و آن طالب کلمه دیگر بود پس باید
که از آن حرف نطق دیا بعد او را یا مابعد آن حرف به بینند که چه عدد دارد و چند مرتبه در
ابجد است باید که مطابق عدد و یا مطابق مرتبه و یا بینند در آن زمام حروف بشمارند و بآن کلمه
که طالب کلمه دیگر بود ملحق کنند خواه با فراد خواه بعشرات یا بمئات از هر سه مرتبه مراتب که
با کلمه نطق که طالب کلمه دیگر است منظوم کنند نوع دوم آنکه آنچه از زمام بیوت حاصل شود
هفت هفت بیوت را یک سطر کنند که مشتمل بیست و هشت حرف است هر چند که علم
پیدا شوند بنویسند و نظر کنند که در اصل سوال خالص ابتدائی سوال کدام حرف است و آن

حرف در این سطور چند جا واقع است آن قدر نسبت در نفس خود پیدا کرده مثلا الف
در ابتدای سوال یافتم و از زمام هفت و هشت یا کمتر سطر پیدا شده پس آن حرف الف را در این
سطور ها ملاحظه باید کرد چند واقع شده است اگر در دوم واقع است یا اول پس دایره ابجد
و ابتث و بدایره ابجد و هطمفشذ و بدایره سوال هر چه باشد پس از یک الف بینج حرف
پیدا شدند و این پنج حرف را مرکب بتیب کیب سازد که نطق او مطابق سوال سائل است
و بموجبه اگر نباشد حرف الف سوال را در سطر مراتب حرف در دایره بگرداند ثانی و
ثالث و رابع الی نهایت السطور کلمه کلمه بنهج مذکور پیدا کند بقیاس صدر و بموجبه
جواب پیدا کند و اگر کلمه ناطق نباشد این حروف مستحصله را با نظیره پنج باب بگیرد و اگر
نباشد ترفیع از واحدی نماید و الا همه مراتب حروف جمع کند و چهار چهار حرف را بترفیع احاد و یا
و یا میات با مراتب ملاحظه کند هر چه ناطق شود جواب سوال سائل باشد نوع سیوم بدانکه
ترکیب حروفات مستخرجه بنسبت یکدیگر دانسته نمی آید باید که آنرا در خاطر خود ملاحظه تمام
کند تا در مکرر نکرد مثلا در سطور سوال که بعد از اسقاط تکرار حاصل شده اولا سین آمده
در آن سین نظر نماید که چند نسبت در نفس خویش دارد چون بر سین نظر کردم که اول سطر طالع شده
پس یکی نسبت اول است و دوم بنسبت ششم است باعتبار صغیر و سیوم پانزدهم باعتبار
ابجد چهارم نسبت بیست هشتم است باعتبار دو پس از سطر سوال سین سبع سین که
و این هر چهار حرف در نفس خود نیز نسبتی دارند چنانچه در دوم نسبت باعتبار صغیر شش است
حروف ششم را از ابجد بر دو ششم و از سبع را متواضعه است کنت ح را متواضعه هشتم شد و ترفیع
ح دال و ترفیع ک ل کنت پس این چهار حروف حاصل آمد قدرت دل چون ترکیب کردم
دولت شد و اگر تقلیب کنیم تولد شود و اگر تواضعه در عدد مطلوب شد بعمل آرد حاصل کلام
از روی آن سبب تولد دولت است عامل را باید که در شمار و در قیاس بعمل و ورد تکرار
و هر نسبت چهار حروف بهم خواهند رسید پس در آن حروف چهار که تقلیب و تجنیس و تردیف

و تصحیف خواه در حروف خواه در عدد چنانکه متفق المطالب و المعنی باهم گردند
آنرا بکمال عقل خویش هر واحد را فراهم آرد و تصرف در آن کار نفرماید قس علی ذلک فی
کل الاستخراج [illegible] حروف سوال را خالص کند بعد آن حروف خالصات را بدر
سوال بنگرد که چند جا تکرار کرده هر قدر که تکرار باشد نسبت در باطن خود پیدا رسانیده باشد
مثلا در سطر خالص سوال [illegible] است جیم در سطر سوال دو جا تکرار نموده و دال نیز دو جا تکرار نموده
و دال نیز دو جا بدین نمط ج ۲ و ۲ پس حاصل چهار حرف شدند چون ترکیب کردم لفظ
جلوس پیدا شد قس علی هذا [illegible] نهج بیست و هشت و حروف اند هر حضرت
زیر دیبنه خود لفظی دارد خواه آن لفظ از روی ترفیع حرفی و مراتب و بالطبع و تنزل و افراد
و ازواج و عدد ملفوظ ملفوظ میشود مثلا میم را که بدان قواعد عمل کردم لفظ نام و میم
و تیم و میات و دار حاصل شد علی هذا القیاس نوع ششم از جمله حروف تهجی بیست و هشت
اند از آن نه حروف جهت احاد و نه دیگر جهت عشرات و نه سیوم جهت میات و یک حرف
اخیر که مغایر است جهت الف و طریقه صغیر آنست که غیر از احاد عقد نیز بعدد حساب
کنند چنانچه ده را بیک و بیست را بدو و صد را بسه و دویست را بدو و علی هذا القیاس
آنگه چون در نسبت قسمت و ترکیب بنویسد عمل را باید که حروف از روی مراتب اعداد بهم آرد
و در زیر دیبنه و عدد ترفیع الی نهایت النسب که بیشتر مذکور شده ملایم است تا رکیب داشته باشد
آنرا جمع نموده کلمات از تقلیب آن باید دن تقلیب در نطق آمده باشد ملفوظ کند و اعداد آن
حروف شمار در کلمه از آن اعداد پیدا کند اگر چهار مراتب عدد داشته باشد پس عدد اول را در
آورند و جمع کنند با ثالث را بجای دارد و ثانی را انفکاک کنند با اول بثانی و ثالث با رابع جمع نمایند
و از حروف مستحصله آن جواب سائل گویند والسلام نوع هفتم که جمله بیست و هشت حروف ابجد اند
اگر تفسیر حرفی کنم طول کلام میشود و لایق شرح دادن این مختصر نیست بنا بر آن هر سه حرف ابجد
که الف است و لا آخر است بعنوان مثال بتمامی تا بر همین نمط قیاس بر حروف نمایند مثلا الف

از ترکیبات آن فال دفع دولاف شد و از عدد آن قیاس بظاهر آمد و عدد مجموع قیاس ۳۳ شد
شد و الف گشت و میم در بیست و دوم است و از ترفع آن نیز ۳۳ میشود چون قاف را بسیط
عددی در تحتانی کنیم میانه ۳۳ شد پس ۳۳ در این نیز پیدا شد از ترکیب آن قیام حاصل آمد
و عدد وسط آن دوازده پس ازین عدد لفظ بود بهم رسید قس علی ذلک نحو بهم او قاف را اهل
جفر عبارت داشته اند که بیوت جفر را بمطالب سائل بتواخی وقف سازند مثلا دو بیوت
آمد و از چهار حرف بیت که اشکال واحد دارند اول را بجای دو گفته
ثانی را بجای کم دانند و ثالث را بجای کنند و رابع را بجای دار ندیس
شد پس ازین چهار حرف عبارت بترتیب حاصل آمد اگر تواخی عدد را منظور
دارند بت لفظ بکار آید فصل سیوم در بیان احکام و مراوادن جواب از تکسیر
بدانکه وجه مقرر نمودن تکسیر بدانکه وجه مقرر نمودن تکسیر آنست که اول همه ائمه این فن در تشخیص
احکام از گذشته و آینده از صدر و موخر منصوب و مقلوب حکما و موجهان سخنان زیاد
می آورند چنانکه بعضی بر آنند که هر کلمه که از صدر حاصل شود متعلق باحوال گذشته طالب است
و هر چه از قلب حاصل شود حاکی از آینده این سخن است که مزید تصور بر آن ممکن نیست رحمة الله علی
قوائله و کاشفه و بعضی دیگر بر آنند که مجموع کلمات که منصوب حاصل میشود از صدر و موخر
بآینده و آنچه بر نهج مقلوب حاصل شود متعلق بزمان گذشته سائل است این قول بر حاکم
از صواب دور نیست زیرا آنکه هر عاقل وضوح تمام دارد که هر کلمه که منصوب است اشارت بآینده
می نماید و هر چه مقلوب است اشارت بگذشته فی الجمله از تکسیر هر کلمه که منصوب است اشارت بآینده
نماید و هر چه مقلوب است اشارت بگذشته و دوم مراوادن جواب از تکسیر اهل جفر بر چهار نوع
است و دانستن آن اهم مطالب است تا که این چهار وجه ندانند در مراوادن جواب عاجز باشند
اول منصوب دوم مقلوب سیوم عمق چهارم قطر باید که در تکسیر باین طور استخراج نمایند و در
استخراج تامل و فکر بغایت بکار برد و سیوم تکسیر از جهت تقدیم و تاخیر حروف مراوادده اند

کرده اند که کلمه حال سائل چنانچه باشد و اگر حل از آن قیمت باید که هر کلمه از تکسیر
کلمه منصوب او مقلوب افتاده شد آن مسطور را از تکسیر بر آورده علیحده نویسند و ترفع
و تنزل و اوتار که این نسبتها بیان شد در سطر آن عمل کنند تمام سطر متلفظ میشود و اگر از تکسیر
یا غیر او دو جواب پیدا شود و آن از ۳۳ حال بیرون نبود یا هر دو اثبات مطلوب دلالت کنند
یا هر دو بر نفی آن یا یکی بر اثبات و یکی بر نفی آن باید که بر تقدیر موافق کلمه جواب که غالب بر معنی
مطلب و تکرار کرده باشد گزاده شد ازین هر ۳۳ آنچه موافق و مطابق اجوبه عنصری حرفی افتد
معتبر باشد قس علی ذلک [illegible] در بیان تحقیق و تخلیق آن تحقیق آنست که هر کلمه
حروف از اعداد بلا تصرف لفظی از آن حاصل شود چنانچه از صد و هشت کلمه حق بهم
میرسد و غیر آن نتواند بود که مقلوب آن و تخلیق آن که صد و هشت مثلا تصرف کرده
لفظ میزان یا غیر آن بهم رسانند و درین طریق تصرف را راه است و اگر ازین عدد الفاظ
دیگر هم باین طریق می توان تالیف کرد مثل سازد سازم و غیر آن بنابرین صاحب ۱۰۸ در
صدر نسبت المنفعت نیست هر عدد را منفک کرده و از هر واحد دو حرف گرفته که تصرف را راه باشد
و نسبت آنرا مثانی و مثالث و مرابع قرار داده یعنی از آحاد دو حرف و از عشرات دو حرف
و از مئات دو حرف مثانی از تصرفات است درین صورت اگر تصرف وقتی باشد که کلمه را
در خود ملفوظ کرده بحساب اعداد چون سازم بهم رسانند آنرا تصرف گویند و دانستن این
دو نوع مستحسن است و معمول این فن است [illegible] در بیان بعضی از قواعد شرح مفاصل بدانکه
در شرح مذکور تولید اعدادی که از دایره آحاد حاصل میشود و آنرا مثانی و مثالث و مرابع
و مخامس نمایند و حاصل حروف را به نسبت ترفع مراتب و ترتیب و ترفع عدد صغیر آنست که عدد
صغیر داشته باشند آنرا بعد از صغیر ترفع کنند چنانچه [illegible] چون او را ملفوظ کردم عدد زیرا
برابر او برابر بیست است پس وسیط مجموع او [illegible] شد و عدد صغیر او ۳ [illegible] وسیط مجموع
۱۳ اول عدد صغیر ۳ شد پس به نسبت ترفع در عدد صغیر وسیط از سی [illegible] شد و هم [illegible]

در بیست و سه ترتیب حرفی دور ترتیب عدد چنانچه الف را عدد صغیر ۳ و سین نیز ۳ و از احاد و عشرات
و مئات دو حرف قرار داده باشد که درین صورت عدد مئات مرکب با هم جنس خود بگیرد
و فرد چند عدد بگیرد چرا که در جدول نسبت الف نیه انفکاک مراد است و مثانی و مثالث
و غیره خود این نسبت ها دارد احتیاج بیان نیست اگر خواهد رای او عمل کند قاعده مذکور
از دست ندهد بعد ازین عدد ترتیب صغیر را با حرف ترتیب خود چهار چهار حرف نموده بمواجهت نماید
و کلمه ناطق حاصل کند اگر نسبت ترکیب تام داشته باشد کلمه چهار حرف یا کم ازین ناطق
خواهد بود و الا تنافر کند و بملاحظه حرف دیگر شود که باین قواعد کلمه چهار حرفی ناطق بکلام
بهم رساند والله اعلم بالصواب باب دوم در بیان بعضی از مشکلات مرصدات و استخراج آن
فصل اول بدانکه از کرم الهی بذهن حقیر این حقیر رسیده و بملاحظه او بهره ور گردیده هم در استخراج
اسماء و هم در استخراج احوال بحسب طبع خود مرتکب شده که صاحب مرصدات حروف مستحضره را از اصول
خمسه جدا ساخته و بالای حروف مستحضره نوشته از آن حروف مستخرجه استخراج نموده و قرار داده
که بملاحظه تصریح و غیر آن و موازین و اسکس حروف مستخرجه بر شوند پس اسماء الهی ازین رو
استخراج نموده بر قول ثانی عمل کرده تا خاطر در استخراج کلیات طریق اعتبار در عدد اشعه باشد
بنابران از اعداد اصول خمسه که دو هزار و هفتصد و چهار ده شد حروف تخلیص نموده از آن
حروف اسماء مستنبطه استخراج کرده در سرانجام است که بیان اصول خمسه شود ان شاء الله تعالی
فصل دوم در بیان استخراج مرصدات و آن اینست که اگر خواهد از حروف مستحضره بملاحظه قوی و غیر
و موازین و اسکس اسماء الهی استخراج نماید اگر ذهن صاف و طبع سلیم داور الحال داشته باشد می تواند
برآورد اما طریق اول برای استخراج مطالب و اسماء بقانون مرصدات اینست که در مرصدات
چهار جدول است قوی جدول غیر جدول موازین جدول اسکس چون مفهوم جدول در دست مستقیم
و طبع سلیم متمکن گشت نماید طریق عمل حروف مدعای یا حروف مستحصله اصول خمسه که بر ۲۵ ترتیب
حاصل شده است اگر مطلوب استخراج مطلب است حروف مطلوب را که مقصود استخراج اسماء

الله است

الله است حروف مستحصله مذکور هر واحد که مطلب باشد حروف نسبت
اقوی یا که در ضمن آن حروف به نسبت صحیحه که فیما بین خصم است حاصل آید
و بعد او حروف غرائز با نسبت متشارکه یا کل و یا بعض و متخالف
یا کل و یا بعض و ذا النون و ذو المیم و ذو الالف و ذو اللام و ذو الواو و
ذو الدال وغیره موافق جدول نویسد و حروف ذو الاعداد جدا نویسد و تفریق
هر واحد کند بعد این حروف موازین که واحد ابیات و ثنائیات و ثلاثیات و
ضمیات است نویسد بعده حروف صامت و ناطقه و تفریق در حروف ناطقه
از فوقانی و تحتانی بحسب نسبت نقاط واحد و ثنیه ثلاث علیحده علیحده مندرج
نماید بعد او تفریق اعلی و علی و ادنی و دنی کند بعد این از جدول اسکس هر حرف را
به نسبتی که در آن جدول مخصوص کرده اند در همه نسبت هندسه جدا نویسد و نسبت
صغیر اختیار کند که هیچ حرفی بمراتب اعلی که آنرا جمع الاصول خوانند خارج نباشد آن
ده است و بعد این در جدول اصول النسب النفس نیه ملاحظه کند که درین جدول ده مرتبه
است از الف که لاجزء له تا یا که هیچ حرفی است خارج ازین مرتبه نیست از الف ابجد
تا یای همه حروف بمراتب رضمی این ده مرتبه است در جدول اسکس مطلب بعد صغیر است
چنانچه صورت البسیط الف شد عدد وه الابعد صغیر که هر واحد احاد و عشرات و مئات
مئات را احاد اعتبار کرد در ضمن شد سه و باعتبار صورت بسیط عدد هر واحد حروف
بصورت هندسه نویسد و جمع نکند چنین شود اسم چون این عدد باعتبار صغیر جمع کند
چنین شود پس این عدد ۳ در جدول اصول نسبت النفس نیه بمراتب عشری که آن جدول
موضوع است به نسبت پس این صورت عدد صغیر که باشد در جدول مذکور داخل است
و در تحت ۳ حاصل بجهت اتفاق قانونی واقع است و قس علی ذلک و هیچ حرفی از
جدول اصول النسب النفس نیه خارج نیست و استخراج و اتفاق هندسه از آن یکدیگر بمقابله

تخلفی ومتخالف ومرابع در جدول مسطور است که وضعنا جدول فی حصر اعداد ثمان عشری حروف
جدول الاساس فی تحت عشر مراتب جدول اصول النسب النفسیة فارجع فافهم
وهذه الاعداد المنحصرة

	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠
	ط	یا	الف	دال	صاد	صاد	نون	جیم	طا	قاف
		کاف	یا	عین			فا	دال	میم	
		ذال	سین	ضاد	تا	تا	عین	را		
			را					لام	شین	
	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠

میزان فی کل حرف فی موافقة ومتشارکة ومتحد فیما بینهم بالمیزان ومخالفة صور بل فی الحقیقة عشر مراتب جدول اصول النسب النفسیة نیة مخصوص بمیزان هذه الحروف والفکر کالمیزان تحت کل واحد من مراتب العدد المذکور واتفاقهم فی دلالات

وهو مقصود تام وفیه مستمر عاید طلب لاستخراج المدعی وهذا قانون کلی والمراد فی جدول اصول النسب النفسیة من مثنی ومثلث ومرابع ترکیب الکلمة واحدات اللفظ باحتمالات المختلفة وهمان مل فی المثنی ومثلث ومرابع وکلها واحد من الحروف لا یخلوا عن مراتب وهی تلک عشرة کاملة یعنی الالف فی مراتب العشرة الیاء والیاء فی مراتب العشرة القاف هکذا اخذ احتمالات الحروف حتی یمکنه وینظر فیهم دلالت الاتفاق وغایة التباین فرد کلها واحد اکثر الکثری الحکم وطریق دیگر آنست که از اول حروف مستحضره وحروف قوی مستخرج کند وآن حروف مستخرج که از مستحضره مستخلص نماید واز سطور خالص آن حروف غرائز تولد کند بعد از آن حروف خالص را در حروف غرائز امتزاج دهد وباز سطور امتزاجیه را خالص کند واین سطر رابع عینات نویسد

وباز خالص کند

وباز خالص کند واین سطور در جدول اصل الاصول بر دوازده اسم که حروف مستخرج شوند از آن حروف خالص شده است وهمانست بترتیب ابجد علیحده علیحده نویسد مثلا الف الف وهیچ یک را علاحده القیاس بعد از آن از سطر ترتیب حروف صامته وناطقه علیحده علیحده نماید واگر خواهد اسماء الهی از روی احتمالات از حروف صامته استخراج کند اگر فهم عالی داشته باشد می تواند استخراج کرد بعد از آن از حروف صامته وناطقه بملاحظه قوی غرائز وموازین اسماء الهی استخراج نماید فصل در بیان دایرة الهیه که منسوب بمحمد است

که منسوب

است وآنچنان است که شیخ دایرة الهیه می نویسد اگر جداول مذکوره را باوی استخراج نماید آنچه خواهند از عالم کلیات وجود وجزئیات مظاهر تمکین بنظر شهود در آید طریق استخراج آنست که حروف سوال را با اصول ضرب بگیرد واز آن حروف مذکوره نسبت اقوی حروف استنطاق کند وآن حروف استنطاق را غریزی استنطاق کرده در جدول غریزی بمناسبت متشارک بالکل وبالبعض ومتخالف وذوالالف وذوالنون وغیره وذوالمدات مشکل اند بعد از آن در جدول موازین وحدانیات در وحدانیات وثنائیات در ثنائیات وثلاثیات در ثلاثیات وصامت ونواطق ومفردات فوقانی یک لفظ وتحتانی بمثل جدول مذکور واعلا وادنی وادنی هر یک را بمنزل خود نویسد بعد از آن حروف بمناسبت هر سه جدول حاصل کرده چهار چهار حرف را بگیرد باین طریق مثلا در حروف اصول جمله اول که حاصل شد پس غریزی ثانی این حروف شد در موازین تا از جمله ثلاثیات است ومتشارک بالکل تا بالبعض او را گرفتم ودر موازین ثانی از جمله ثنائیات است ومتشارک بالکل سین او را نیز گرفته شد جمله چهار حروف شدند [illegible] چون تا حرف ثانی بود در ترتیب سوال اول واقعه شده واگر بمرتبه دنا تا مذکور را می نهادیم ترتیب سوال ساقط شد بنابران چون در سوال اول بود در تنجیم اول باشد وحرف شین ادنی است واز سورة فاتحه نیست اگر حرف میگردم نقص در مطلب میشد بنابران ودر مرتبه ادنی بنهادیم بمرتبه سین

وسین در ابجد بود و بحال داشتم چنانچه [illegible] پس این چهار حرف در ۳ جدول حاصل شدند باید که این چهار حرف را
در جدول اکمل ملاحظه نموده بمراتب امهات و اعداد آن حروف نیز بسر چنانچه جدول
نوشته شد اینست

ت	۴۰۱	۵	۱۴
س	۱۲۰	۳	۵۱۶
ب	۳		۱۲
ش	۳۶۰	۹	۵۱۳

نسبت النف نیه اجمالی
دایره نوشته اما حاصل
این جدول که بالا بعد
چنانچه نوشته شد

و مقصود از جدول اصول
اعداد است چنانچه در دور
تفصیل امتزاج آنست حروف
رکن ثابت شده بنویسند و حاصل
ست است ۵ دی

ق ج ب ی ش س ش ط ج ی ن خالص ست ۵۱ دی میل کند ق ج د ن ش ط
پس این حروف اصل است بمثابه امهات از دور دایره چهار طرف است که هر طرف بمراتب
خمس و سدس و ثمن الی نهایت بعشر منقسم است سوای تضعیف و تنصیف و حاذی هر
مرتبه عدد حروف عددان مرتبه نگاه داشته بالا برده و سه قسم اعداد فوق یکدیگر
سیده از آن حروف استنطاق کرده آن حرف نتایج است و از آن عدد جانب بسیری نیز
بهمین قسم اعداد است و آن عدد را با این عدد امتزاج داده سه قسم حروف پیدا کرده و این
نتایج نتایج است باید که این حروف مستحصل خالص اربعه رکن را چهار چهار حرف در دایره
بدهد و بدستور دایره و اعداد حاصل کند و از آن اعداد حرف استنطاق کند پس هر یک عدد
با عدد بسیار خود متشرک اند در هر طرف حروف هر حرف آنرا استنطاق کنند و در بیان
حرف که به نسبت حاصل شده است بناء مدعا کند باین روش یعنی نسبت حروف با حروف
بموجب دایره عزیزی و موازین اشتراک در ملائمت و اتحاد در مناسبت یعنی متشرک بالکل
با متشرک بالکل و متشرک بالبعض با متشرک بالبعض و ذو النون الی آخره و ذوا
الله باذن الله الی آخره و ثنائیات با ثنائیات و ثلاثیات با ثلاثیات چهارسیات

با چهارسیات

با چهارسیات و صوامت با صوامت قوقانی تحتانی ابجد و ابجد [illegible] این نسبتها
به نسبت اشتراک در ملائمت و قطع هر نسبت بسبب اختلاف در ملائمت و تنافر در
طرفی یعنی حروف که حاصل شوند باین نسبتها باشند و حروف که ضد و مخالف نسبت باشند
آنرا قطع کنند و در نمایند چون با دایره عمل کنند در جائی که هندسه نقطه واحد [illegible]
دایره اصول النسب نیه بگیرد و واحد را انفکاک کنند تا مثلث و مثالث و مرابع شود در
مکانی که در هندسه واقع شد او را مثالث کنند و مرابع بلکه از واحد مثنی و مثلث و مرابع
و از ۳ هندسه مثالث و مرابع و مخامس و از ۳ هندسه مربع و خماسی و سدس
آن هر دو عدد را به جدول نسبت النف نیه برده بقواعد منفک اعداد حروفات را
متولد کنند و در هر جا که نطق کلام معنوی باشد از همو بملاحظه موازین و عزائز و قوی
و اوسین مدعا برآرد و لیکن این بیان را تا که از استاد نفهمد بخاطر هر یک ازین بیان
نتواند آمد فی الجمله نکته را در بند قلم آورده باقی تمام انواع اوسینه بسیر [illegible] در
تحریر می آید فصل چهارم در بیان استخراج مرصد اثنی متدرج است بیک ترین وجه و
خوشترین انواع است بدانکه درین کتاب مستطاب پنج جدول اند یکی مسمی بقوی و دوم
بعزائز و سیوم بموازین و چهارم باسوس و پنجم باسوس النف نیه پنج جدول شد نمونه
ازین استخراج اسماء الهی است چنانچه رحمهم الله تعالی در کتاب بیان آورده و هم استخراج
احوال و امور غیبیه حق سبحانه تعالی هر کس را که در باطن او جواهر هدایت مخفی کرده
همه اسرار منکشف شد اگر خواهد استخراج احوال بیک جدول کند یا پنج جداول هر دو مستحسن است
اگرچه همه جداول بنسبت مقرر است لیکن مخصوص دو جدول که عزائز و موازین باشد برای
اشتراک و متشرک بالکل و بالبعض اشتهار اند و هر امری که این نسبت پیدا نشود
تکبیر زد و درین هر یک استخراج کمال است از اول و آخر از ظاهر و باطن معلوم کند فی الجمله برای
دریافت مقتدیان استخراج یک جدول اسوس النف نیه تحریر می آرد هر کس را که بصیرت

[illegible] جداول مقرر اند استخراج می توان کرد اعلم مراد از جدول اصول
الف الف [illegible] مرتبه صغیر حرف است و الف لاجزاء است و باقی حروف تا ده مرتبه صغیر
[illegible] حرف در ضمن این ده مرتبه صغیر است هم احاد و هم عشرات و هم مئات و مراد از مثانی و
مثالث و مرابع آنست حرفی که حاصل شود آن حرف امهات و عدد صغیر آن حرف نیز مرتبه
امهات است پس آن عدد را منفک و کان کنند و نیز اعداد منفک بعضی یک مراتب و بعضی
دو و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی پنج این مثانی است و مثالث و مرابع هشت تا نه و آنچه ازین
کم مراتب است [illegible] در ضمن آن بدستور مثانی و آنچه بیان سه مراتب بطریق اجمال میکند که در هم
هر کس قریب الفهم باشد اولا باید که سوال یا طالع وقت و رب الطالع فرد و فرد نویسد و آن سطر را
خالص نماید و زیر هر حرف اعداد بنهد و از هر اعداد دو دو اعداد منفک کند و حرف تخلق از آن نماید
خواه اعداد منفک که ده تخلق کند یا از اعداد دو دو حرف تخلق کند همون یک قسم باشد پس باید
که [illegible] حروف تخلق فرد زوج و فرد فرد و زوج زوج برین قسم مستعمل شده بگیرد و ازین
حروف سه سطر علیحده علیحده جای ثبت نماید سطر اول زوج فرد سطر دویم فرد فرد سطر سیوم
زوج زوج باید حروفات هر سه سطر باین قسم بگیرد و اگرچه احاد و عشرات و مئات همه درین
احاد پیدا است چون هر کس را بقدر خود وقوفی هست و یک یک را فهم آوردن دشوار است [illegible]
میگوید که درین سه سطر همه حروف احاد باشند و یک سطر جامع همه حروف یعنی احاد و عشرات
و مئات از اعداد اصل سطر حروف تخلق پیدا کند پس درین صورت از اعداد احاد حرف
و از عدد عشرات دو حرف و از عدد مئات دو حرف لیکن بملاحظه فرد زوج و فرد فرد و زوج
در نظر داشته باشد [illegible] سه سطر را که استخراج از اعداد خواهد کرد همه حروف احاد باشند
و عدد حروف هر یک بمقابله هر یک جمله نظم معنوی از سه سطور سه سطور دیگر از عشرات
حروف برآرد و سه سطر از مئات حروف مستخرج کند که همگی نه سطور باشند باید که عدد حروف
بمقابله یکدیگر خود ناظر باشند و بعضی حروف که یک دو مراتب دارد در سطر جامع مساوی

در هر رتبه خواهد بود متوالدات ازین نوع که در تحریر آورده پیدا کند و تعلق بطن مبتدا
و خبر کند که کلمه حاصل شود و به پیوندد که این کلمه طالب کدام کلمه است آنرا [illegible] از دو جان
پیدا کند چون مرتبه منتهی شود از مثالث و مرابع نتایج پیدا کند و بطن کلمه حاصل کند همین
از نتایج نتایج چرا که درین جدول ترفع و تنزل و ترفع مراتب و تنزلی اظهار کرده شد و نام استخراج
درین جدول مرصد اثنین است اگر خواهد استخراج بجمیع نسبت جداول که در کتب مذکور است استخراج
احوال ماضیه و حال و مستقبل نماید هر کدام معنی نطق یافته باشد از آن بملاحظه قوی و [illegible]
و موازین و اسکس بعمل آرد میخواستم که مثالی بنمایم لیکن اقتضای وقت فرصت نداد و نیز چیزی را
که بزرگان مخفی داشته باشند خود بر سبیل اظهار آوردن ترک ادب میشمرد بنابران یکنوع بوجه احسن تحریر
آورد ازین قسم نیست که در احاطه تفهیم و تعلیم نماید بلکه چون ذهن صاف و طبع درست را بر موزات
و اشارات اندک و بیش وقوفی و استعداد پیدا شد آنچه که در بیان گفته شد بر تصرف عمل فایض
خواهد بود چون فرض داعی بالخیر عمل آمد بدانکه استخراج سطر قسم اول چند نوع است بعضی از آن
بقواعد مرصد اثنین تعلق دارد که بیان شد و بعضی نقل از کتب هندی دیگر که تخلق تعلق
دارد می نگارد و باید که سوال را که فرد فرد نویسد دو سطر خالص از آن برآرد منصوب و دوم
معکوس و آن هر دو را تخلق نماید حروف مستخرجه را خالص سه جمله علیحده بنویسد و در سطر
تخلق بنگرد که کلمه منصوب او مقلوب که بدل بر احوال سائل است ملاحظه شده باشد [illegible]
همون کلمه ترکیب کنند و باقی حروف که پیش آن واقع شده اند ترفع بکند که [illegible] آن [illegible]
ازین بیان شده پس ازین ترفع کلمه که بهم میرسد و بعبارت مرکب میشود یکی که بعینه
عبارت با کلمه و کلمه منصوب او مقلوب پیدا خواهد شد اگر در سوال عربی و فارسی
کلمه فارسی و عربی مستخرج شود باید که آن کلمه را بمعنی تبدیل نماید که عبارت در خوا
نون موزون نبود قس علی ذلک فی کل الطریق [illegible] در بیان شواهد مشتمل بر
پنج نکته بدانکه برای شواهد اگر کسی خواهد پس سطر تخلق منصوب و سطر معکوس هر دو را

علیحده یا سطر خالص اصل استخراج دهد کلمه موضوع پیدا شود و اگر کلمه که مطلوب آن کلمه
مقدم باشد یا سطر خالص نشود پس باید که ما قبل حروف آن کلمه را بترفیع و متواضعه حروف اعداد
بهم رسانند اول آنست که حروف تخلق را ترفیع کنند و هر دو را با یکدیگر استخراج دهد
اگر کلمه متلفظ شود بجای آورد ما بقیه بترفیع و تنزل و باو تار و بینه و بعزیزیه استخراج نماید
قس علی ذلک دوم آنست که حروف خالص تخلق و ترفیع تخلق استخراج دهد البته
کلمه منصوب او مقلوب پیدا شود که بر حال سائل دلالت خواهد نمود سیوم
آنست که دیگر حروف تخلق نظر کند که کلمه ناطق یافته است یا نه اگر یافته باشد جای علیحده
ثبت نماید بعده این سطر را خالص نماید و ملاحظه نظر کند و باز آن سطر خالص تخلق را
بشمار چهار چهار ملاحظه مقصد مطالب سائل کند البته کلمه منصوب و مقلوب با ترفیع حرفی
و ابیه و تنزل حرفی و ابیه و ملایم آن جواب حاصل کند چهارم آنست که حروف
سوال را مع زیر و بینه نویسد اعداد هر واحد زیر هر حرف بنگارد بعده اعداد آن حروف
تخلق استخراج را خالص منصوب نماید و مطلوب سائل به بیند البته کلمه منصوب و مقلوب
بترفیع پیدا میشود و الا نه حروف مستخرجه خالص معکوس کند البته کلمه که بر حال سائل دلالت
خواهد کرد بترفیع گویا خواهد شد یا اعداد آن حروف خالصات گرفته از حروف تحقق و تخلق
آن عدد جواب گوید پنجم آنکه سطرها که از منصوب و مقلوب ملفوظ حاصل شوند بنگارد که در
هر سطور علیحده فوق و تحت هر حرف را حرف ابیه از اجاد نهد تا مات و تحت او از
ترفیع ابیه آنرا متلفظ کند و در تلفظ اگر طالب حرف باشد از بینه اول و آخر دست سازد
باب پنجم در بیان بعضی فوائد جفر جامع و قواعد از تمام این کتاب در بیان حروف الحال
و امتلهای استخراج آن و اصول خمسه فصل اول در بیان فوائد جفر جامع بدانکه
از رمام الجن و الانس چنان رائت کرده اند که عامل این علم پیوسته ظاهر و باطن خود را
از افعال نامشروعه نگاه دارد و بکلی نیز ظن بر نبرده باشد و همگی همت خود بتصفیه

قلب و تزکیه اندرون مصروف دارد تا او بکامی این علم و توفیق یابد و هیچ احدی از اهل
بر وی پوشیده نماند چنانچه هر گاه کسی از امور غیبیه سائل شود بقوت نفس خود از فیض
علم که الهام علم عالم تقدیس است جواب یا صواب ادا کند و اگر در هر خانه صفات
این اصفر کبیر باشد اهل آن خانه از مفاسد جاهلیت و طاعون مصون باشد و دزدان در آن خانه
آمد و شد نتوانند و اوصاف ذمیمه اهل آن خانه بصفات حمیده مبدل گردند و هر سفر و حضر که
این جفر باشد همه مردمان آنجا بمراد باشند هیچ خطر بدان مردم نرسد و هر که صفحه ازین جفر کبیر برای
خود و یا برای دیگری نوشته با خود دارد و یا بدیگری بدهد هر همی که داشته باشند هر دو بیمن آن
صفحه کبیر میسر آید و بکرات آنکه آزموده و مجرب است و هیچ وجه من الوجوه نیست که هر امیری
و پادشاهی که بیست و هشت جزو جفر جامع را ثبت نموده در کتابخانه خویش نگاهدارد هرگز
زوال و نقصان برای دولت او نگردد اما شرط آنست که نیت او درین عمل محض مطالعه
حضرت امام مهدی آخر الزمان باشد که ائمه فضلاء این علم و اکثری اولیاء با عمل چنین کرده اند
و دیگر اگر برای مرادات بسته خود هر روز یکبار نظر بر جمیع اوراق جفر جامع اندازند ان شاء الله تعالی
بعد از چهل روز بمراد خود رسند و دیگر هر که هر روز بعد از نماز بامداد دویست مرتبه این اسم را
بخواند یا رحمن کلت رحمه و راحمه بعد از آن نظر بر اوراق جفر جامع اندازد البته مرادش حاصل شود
و اگر دشمن داشته باشد که وجه من الوجوه دفع او متصور نیست هر روز بعد از نماز بامداد دویست مرتبه این
اسم بخواند یا مذل کل جبار عنید بقهر عزیز سلطانه و یکبار تمام صفحه را ملاحظه نماید و نظر بسوی دشمن کند
بحکم الهی مقهور و مندفع گردد بدانکه فوائد صفحه اول اگر تمام فرشتگان بنویسند از عهده آن بر آمدن نتوانند
و خواص کتاب مستطاب از جمله لا یحصی است کی شمه آنرا بیان توان کرد فصل دوم در بیان قواعد و تمام
صفحات جفر جامع بدانکه نوشتن و نگاهداشتن صفحات علم جفر کبیر کاریست دشوار چرا که نویسنده باید
که مدام با طهارت باشد و دست و زبان خود را از منهیات نگاهدارد و اگر صایم نبود بهتر باشد بدانکه
وضع جفر جامع در اصطلاح علماء اهل تحقیق دانستن استخراج امور عالم است و وضع در لغت بنیاد نهادن بود

و در اصطلاح علماء آن فن عبارت است از ثبت ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ
که بیست و هشت حرف است و هر حرف بیست و هشت دفتر و هر دفتر بیست و هشت صفحه و هر صفحه
در الی بدیع قاعده نهاده شده تا از برای هر حرف از حروف بیست و هشت گانه ابجد بیست و هشت
صفحه تعیین رفته و عدد خانهای هر صفحه کتاب مبارک هفتصد و هشتاد و چهار است و هر صفحه از آن
صفحات مشتمل بر چهار حرف حرف اول حافظه رتبه جزء است تا جزء دیگر یعنی حرف اول
در خانه که هست افاده آن میکند آن جزء از کدام قسم است از اقسام ۲۸ گانه جزء و بر همین
قیاس حرف دوم حافظه رتبه صفحه است یعنی افاده آن میکند که آن صفحه از کدام صفحات آن جزء است
و حرف سیوم حافظه رتبه سطر است بر همین قیاس حرف چهارم حافظه رتبه خانه است پس حرف جامع
۲۸ صفحه و هر صفحه ۲۸ سطر و هر سطر ۲۸ خانه و در هر خانه چهار حرف و هر گاه چهار را در یکی ضرب نمایند یکصد
و دوازده میشود و باز یکصد و دوازده را در یکی ضرب کنند سه هزار و سیصد و شش حروف حاصل شود و هر یک
دفتر را هشتاد و هفت هزار و هشتصد حروف میشود و جملی دفتر را بیست و چهار لک و پنجاه و
هشت هزار و ششصد و بیست و شش حرف میشود پس در شکم اول و صفحه اول و در سطر اول و در خانه اول
چهار الف است و در قسم آخر و در صفحه آخر و در سطر آخر و در خانه آخر چهار یاء است تا واضح باشد
که در هر سطری ابجد توان یافت و حرف الف در جملی آن حروف قطب است و مدار الف و قطب
یکیست و قطب از جای خود حرکت نمیکند و همچنین این حرف الف در جمیع حروف تصرف دارد و هر حرفی که
هست بدون این اسم نامیده نمیشود و مسمی نمی یابد و بعضی استاد فرموده اند که الف بمرتبه اطلاق است
و هر آنست که جزء جزء کرده نمیشود هر گاه مثل وی بر وی افزایند مثلین میشود و دو عدد حاصل شد این
دو عدد را اسم مای نامند و هر دو یک عدد را حی نامند حاصل شود آنرا اسم جیم مینویسند و چون
بر عدد جیم یکعدد که در بطن اوست افزایند دال شود و همین نهج از ماء تا یاء که اصل اس الاسکوس است
در همین ده مرتبه است و باقی حروفات در ضمن آن پیدا است قیاس نمایند مثال بر نمودن جفر جامع در
دایره ده در ده بدین

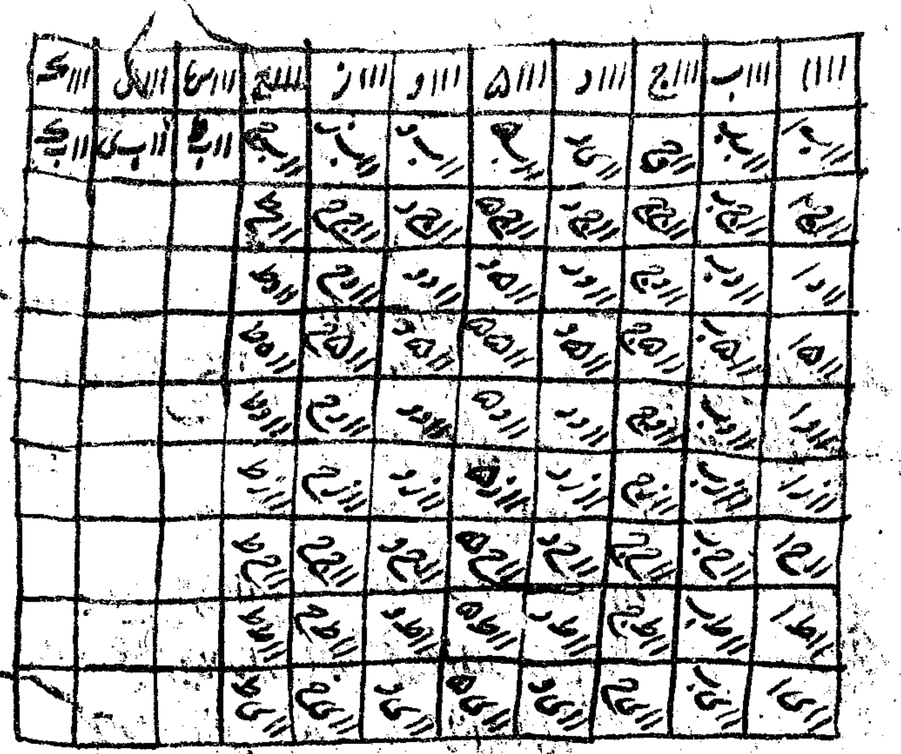

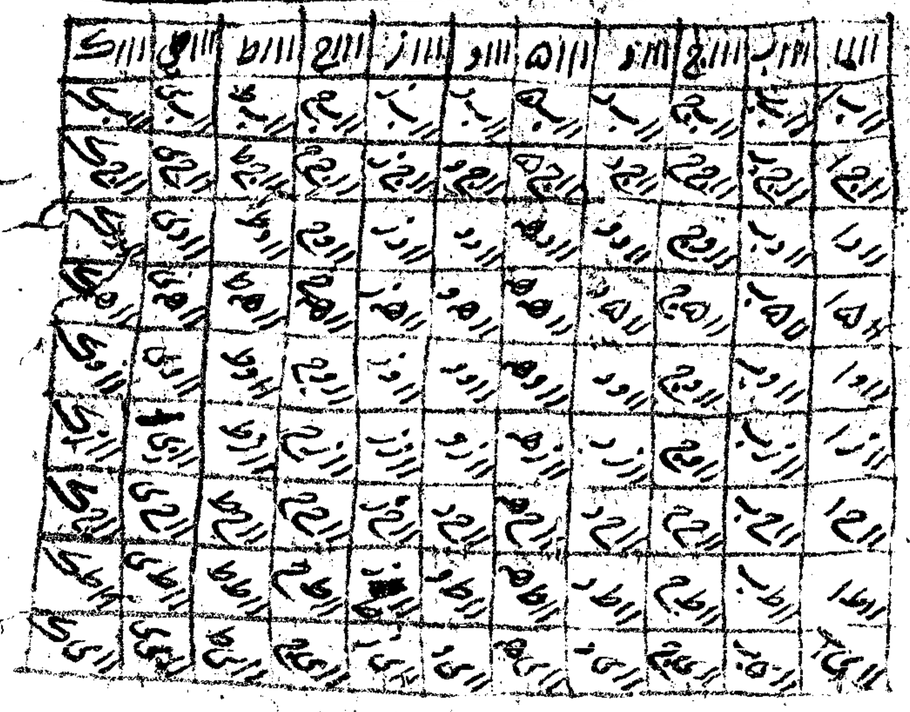

بدین دستور که مذکور شد نموده شد تمام حروف ابجد را تکسیر کنند که این را تکسیر اعظم خوانند و اسم کبیر و جفر
کبیر و جفر جامع و عقل معالی و لوح محفوظ نیز گویند و هیچ ترکیب در عالم نباشد که از این خارج شود
باید دانست که قمر را در فلک ۲۸ منزل مقرر است پس بدین حساب جزو صفحه و سطر و خانه جفر
جامع طولا و عرضا با قمر مناسبتی تمام دارد بنابران بحروف قمری نامند و آن ۲۸ خانه حروف
ابجد نه را بسیع سیاره تقسیم کرده چنانچه هر یک را چهار حروف میرسد پس جزو اول منسوب آن ستاره را
اقلیم و صفحه را شهر و سطر را محله و خانه را خانه میگویند والله اعلم بالصواب فصل سیوم
در بیان حروف الحال که نوع است ماضیه و حالیه و استقبالیه و صورت یافتن آن چنین است که
طالع است جفر حروف ابلغ اند آنچه حروف ماقبل او باشند آن حروف ماضی است و آنچه بعد است
طالع جفر آید تا ۲۸ بیوت حال است و هر چه بعد از این ۲۸ حروف دارد استقبال اند بدین صورت
مثلا زمان م ع ل اگر در طالع آید این خانه را در جزو نام او در صفحه ۱۳ در سطر ۱۶ است از این تسطیر از
حروف دیگر گذشته ماضیه از آنها توان استخراج کرد از امور و عقده است از حال است که ابلغ و قوی
و حال و امر مبرم را از آن توان فهمید بعد از این سطر ۱۶ صفحه مذکور از احوال استقبال مختصر
مشروح است و آنکه حضرت امام جعفر صادق ع فرموده اند علمت علم الغابر بالمزبور والکائنة
والنوری السماء و علم مصحف الفاطمه پس غابر ماضیه است و مزبور حالیه و الکائنة استقبالیه چنین از روی
تعدد و علم فرقیه بحروف عین تعلق دارد یعنی در بیان است بیکران از آن ماضی و حال و استقبال جزا
بوضوح نمایند قاعده در بیان وتد سطور صفحه جفر جامع بدانکه جمله بیوت سطر صفحه ۲۸ اند از آنجمله
ده بیوت وتد اند و نه از آن مایل و ترونه از آن زایل و تد اند پس آن ده که وتد اند اینست اول
و چهارم و هفتم و دهم و سیزدهم و شانزدهم و نوزدهم و بیست و دوم و بیست و پنجم و بیست و هشتم وتد
حاصل بود و آن زیست که از مایل وتد بود اینست ۲ و ۵ و ۸ و ۱۱ و ۱۴ و ۱۷ و ۲۰ و ۲۳ و ۲۶ و نه دیگر که
از زایل وتد بود اینست ۳ و ۶ و ۹ و ۱۲ و ۱۵ و ۱۸ و ۲۱ و ۲۴ و ۲۷ پس عامل را باید که وقت عمل
درین حساب اخذ ثبوت نماید و ایراد و بینه و ضابطه تمام عشره کامله منظور دارد در بیان
اشتقاقهای استخراج جفر جامع و آن مشتمل است بر ده انواع نوع اول بدانکه فوایدی جفر جامع آنچه

حضرت امام موسی کاظم ع در رساله مذکور کرده اند افزون از ده هزار است سوای آن
فواید او لا یحصی است بنابر ضرورت ۱ فایده از آن اظهار فرموده اند اول غالب بسیم
بر غلبه و مغلوبیت ایشان بسط کنند بعده در صفحه اسم مغلوب در جدول اول مکرر در
جدول صفحه مقدم که اسم از آن هر دو کدام است اسمی که مقدم است غالب داند و اسمی که مؤخر
است مغلوب اما منصوب و مقلوب اسماء ملاحظه باید کرد و طریق استخراج این سیر و صفحات آن
که از صفحه بیست بعدد اسم مطلوب بگیرد و عدد ستاند لغت از صفحه مطلوب بیست اسم
مطلوب بگیرد و عدد ستاند و اعداد تمام ماضیه طالب را جمله افزاید و از آن کلام مرکب
نماید حاصل کلام بیان مطلوب طالب است دوم زمان سلطنت تحقیق از صفحه زمام از
سنه و ایام و ساعت بیرون آورد بعد چند دیگر و چند روز دیگر و چند ساعت
دیگر زمان سلطنت است سیوم تحقیق ذلک سلطان تجدد و جلوس سلطنت او و استیلاء
مملکت او را در صفحه زمان تجدد سلطنت نظر کند و طریق مذکور عمل نماید و از آنجا تاریخ
نصرت و ولادت در مملکت و بقای حیوة و زمان موت او بیرون آرد و بهار انتقال
مملکت از سلطان با اولاد و تغییر و ثبوت ملک ایشان و فنا حاصل نماید و چون بتغییر
رجوع شود تحقیق نماید که از کدام خاندان بر چه صفت و در چه نوع ظاهر شود اما در صفحه و سطر
نظر کند چون در قرار گیرد صفحه سنه و ایام زود و بقای زمان او معلوم نماید اما چون رجوع
بتغییر بود در صفحه تجدد سلاطین توجه باید نمود و صفات جهات از جهت معلوم شود سیم تحقیق
امراض است که از آن مرض خلاص یابد یا وفات یابد از صفحه اسم مریض نظر نماید از مرکبات
کلامی معلوم گردد موت مریض و صحت او چهارم تحقیق دولت و محنت و جهات آن تحصیل
دولت او از کدام جهات است چون طریق عمل و ذکر صفایح معلوم شد و مکرر در مذکور شده
دیگر حاجت نیست در هر صفحه مقصودی که باشد از آن صفحه عمل حوامل یا مجاهل باید نمود
از مرکبات کلامی تحصیل مقصود باید کرد منصوبا و مقلوبا و مطولا و عرضا و قریبا و بعد او تا
جهار نوایند کرد و ذکر اسمای دعوت بودند درین که ذکر استخراج است بیان کردن مناسب نمود

در بیان دانستن احوال شخصی بر کشف جفر جامع که از عدد اسم طالب تاریخ
هجرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم را طرح نمایند چنانچه از رساله کشف الرموز متالی راجع تمین
کلمه‌ای بنگارد که از تاریخ هجری که یکهزار و هفده اعداد است بقاعده جفر جامع که هفتصد و هشتاد
و چهار جزو است این عدد جزوی را که هفتصد هشتاد و چهار عدد است از عدد تاریخ که یکهزار و هفده
اعداد است بطرح رفتم ۲۳۳ عدد باقی ماند و طالب باسم احمد است که ۵۳ عدد است بعدد
مطروح باقی ضم کردیم ۲۸۶ عدد شد از این عدد ۲۸۶ که بقاعده جفر جامع ۲۸ و ۲۸۶ که در احادی
جزو است بطرح رفتم از عدد ده تمش بیست و هشت طرح شد و دو شانزده باقی ماند پس این
دو شانزده با ۸۶ عدد باقی ۲۰۰ عدد که بهم ضم کردیم ۱۱۸ عدد شد از عدد هشت ۲۸ طرح رفت
۱۶ عدد باقی ماند این ۱۶ و ۸ عدد را که بهم ضم کردیم ۲۴ شد ۲۸ از ۲۴ عدد بطرح رفت ۶
باقی ماند که حرف واو است پس این باقی مانده را بحرف صفحه می نامیم از جفر جامع و هر چه بطرح
میبردیم بجز و میدهیم یعنی ۲۸ است عبارت از یک ۲۸ است که یکجزو است پس از این عدد مرقوم
چند جزو مانده است بچندین حروف ابجدی میرسد شروع بچندین جزو میکنند آن عددی که باقی
میماند بعد از طرح ۲۸ یعنی یکجزو همان عدد باقی چند عدد باشد بچندین حروف ابجدی منحصر میشود
همان حرف را منظور داشته بجزو فلانی شروع کرده است آن حروف باقی مانده را صفحه جزو
فلانی می نامیم یعنی صفحه تمش و آن جزو را فلانی نام میکنیم چنانکه از آن این ۲۸۶ عدد
۲۸ بطرح رفتم ۲۸۱۰ طرح شد و آن تمش باقی که حرف واو است باعتبار شروع بجزو ۱۱ جزو
شد پس حرف یازدهم ابجدی که است پس باین تقدیر جزو یازدهم و صفحه ششم از جزو ۱۱ حاصل آمد
پس برای معلوم احوال مجهول شخصی مذبور یک صفحه میکنیم از صفحات جفر جامع باین ترتیب
ک ۱۱ ابد و ابجد تمام میکنیم باید که از حروف صفحه جدول به نسبتها و شمارها که قبل از این
ذکر یافته بملاحظه آن بعمل آرد والسلام جدول اینست

ک ۱۱	ل و ب ۱	ه و ج ۱	ن ز د ۱	س و ه ۱
ک ب ب	ل ز ج ب	ه ز د ب	ن ز ه ب	س ز و ب
ک ج ج	ل ح د ج	ه ح ه ج	ن ح و ج	س ح ز ج
ک ط د د	ل ط ه د	ه ط و د	ن ط ز د	س ط ح د

نوع سیوم آنکه اگر خواهد احوال شخصی معاینه کند باید که اول سوال سائل بنویسد و عددش
از روی جمل یکبیر و دهای جمع کند و از آن عدد عدد تاریخ هجری نبوی صلی الله علیه وآله وسلم
طرح نموده آنچه باقی ماند ۲۸۲۸ طرح کند هر چه از طرح بیست و هشت باقی ماند از
همان مرتبه از ابجد بردارد جزو نهد مثلا هفده عدد باقی ماند پس حرف هفدهم از ابجد بگیرد
و آنرا بجای جزو نهد و برای صفحه همین هفدهم را بجا جمع کند پس هفت و یک را جمع کردیم هشت شد
حرف هشتم در ابجد خاست بجای صفحه نهد و بهمین قسم هفده و هشت را جمع نموده بجای
سطر داشتیم و عدد سطر را نیز جمع کرده بجای خانه گذاشتیم و اگر عدد مطروب خانه از ۲۸
زیاده شد باید که از آن طرح ۲۸ نموده تتمه آنچه بماند آن مراتب حرف گرفته بجای خانه
و آنرا مطابق فصل انساب و غیره عمل نماید هذا القیاس و در هر عمل همین وضع را بجا آرد
و بعضی بر آنند که بجای سطر و خانه دو الف مینویسند یا از سینه آن حروف مذکور کتابت میکنند
و بعضی ایمه بر آنند که آن هفده را حرف گرفته بجای جزو نهد و هفت یک را باز نموده حرف ابجد
بگیرد بجای صفحه نهد و نیز آن جمع کرده با هفده جمع کند و حرف آن مرتبه بگیرد و بجای سطر نهد
و بر آن خانه از جمع عددی ثلث است یا صغیر باشد حروف گرفته بجای خانه نهد و بصفحه جامع
ببرد که بیست و هشت صفحه حاصل شود و مطالب درین صفحات مذکور مستور بود که بجا بده
دریابد و اگر نشان خاطر شود بعد ازین حروف ناری و هوایی و آبی و خاکی از الصفحات علیحده کرده
امتزاج نماید بعد ازین حروف ملفوظی و مکتوبی و مسروری جدا کرده امتزاج دهد بعد از دقت
صوامت و نواطق را علیحده کند و بعد ازین حروف متواضعه و غیر متواضعه نیز برآورده اینهمه چهار

سطر را بایکدیگر امتزاج دهد بیان شمار هفت اقسام که پیشتر بیان نموده عمل نماید و به بینه
مطالب خود تفحص کند البته حال سائل از اول و آخر میپرسد و تکسیر نیز نماید جواب مطابق
سوال خواهد برآمد و حروف صفحه را چهار قسم میکنند یکی با ربع عنصر دوم ملفوظی و ملبوبی
و مسروری سیم صامته و ناطقه چهارم متواخیه و غیر متواخیه از چهار قسم چهار سطر حاصل شوند
باید که هر چهار را جدا جدا بشمار تا که قبل از این ذکر شده عمل آرد تا چهل دیگر متولد شوند
که جمله هشت سطر خواهند شد و یک سطر از امتزاج این چهار قسم پیدا کنند چنانکه نه سطر میشوند
باید که آنرا بسطر ملفوظی کرده ملبوبی و مسروری نموده امتزاج داده مطالب معنوی خود را در آن
در آن سطور تا بنگرد و هر جا که افتاده باشد از آنجا به بستها که ذکر شده مستخرج کرد اند این هر دو نوع
مستحسن اند والله اعلم بالصواب الیه المبدء والمآب نوع چهارم اگر احوال خیر و شر همه از
جفر بیرون آری باید که سوال را بسط کنند یعنی جدا جدا بنویسند و چهار چهار حرف را جدا جدا بکنند
و هر چهار حرف را بصفحه جامع بدهی پس اگر از آن حروفات در آخر سه حرف ماند یا دو حرف یا یک باید
که بینات همان حرف را چهار است زیر بصفحه حواله کنند وقتی که هر چهار حرف بصفحه داده باشی از جفر
باید که حروفات همه صفایح را ملفوظی و ملبوبی و مسروری جدا باید ساخت چون هر سه باب را
نوشته تمام کنند و جایی که حروف ملبوبی آخر شد باز دور دهی و چهار چهار کرده حروف چهارم که
پنجم اول باشد بگیری و بهمین طور از شمار هفت اقسام هفت سطر حاصل کنند و ملاحظه مطالب
نمائی و اگر تکسیر هر سطر کنند تا همه از خیر و شر معلوم گردد آنچه باشد بعینه در خواهد آمد و بدون تکسیر
بنظر خواهد افتاد و که بدیدن آن در نهایت تعجب خواهی ماند و باید که هر چه از نیک و بد باشد از آن
نشان سائل کند و خوشش آمد و دروغ نگوید نوع پنجم چون سائل سوال کند باید که حروف
سوال را مفردات بنویسد و در آن وقت ملاحظه نماید که طالع کدام برج است و مستولی
بر و کدام کوکب است حروف برج طالع و صاحب طالع مستولی بر طالع و صاحب ساعت و برج
قمر و مستولی بر قمر از اینها یک سطر سازد و یک سطر حروفات سوال بعد از آن پنج دهد یک حرف

از سوال

از سوال و یک حرف از کوکب مع برج اینها را یک سطر سازد پس اگر یکی باقی ماند آخر افزاید و اگر دو
دو کند و چهار چهار حرف جدا کنند اگر اندک کمتر از چهار باشد از بینات گرفته چهار درست
سازد بعد از آن هر چهار را بصفحات جفر بر دو ملاحظه نماید که در کدام ربع و نوع یا قسمت اگر قبیل
گیرد احوال ماضی بر آنچه اگر ما بعد گیرد احوال مستقبل معلوم کرد و آنچه حروف بدر آید در بریعات
جفر یکی بنویسد بعد از آن بطرح حروف ماضیه بردارد از بریعات بینات ما از مداخل صغیر هر حرف
مطلب حاصل خواهد کرد بطبع زیرک میتوانند عبارت ساخت که همین جواب سائل باشد نوع ششم آنکه
سوال را خالص نماید و هر مقدار که حروف از تخلیص بهم رسیده باشند آنرا چهار چهار صفحه سازد بعد
یکیک حرف از صفحات مذکور اقتباس نماید تا که اصل رقم پدید آید الا آخر او مغایر اصل باشد
بعد بعضی اول و اوسط میشود اما اغلب اینست که او آخر آن مخالف از اصل میباشند مثلا چهار صفحه
از سطر تخلیص سوال پیدا شد پس حرفی از اول و حرفی از ثانی و حرفی از ثالث و حرفی از رابع
بهمین نمط تمام حروفات صفحات بکنند و مثل سابق بقیه چهار حرفی درست سازد و از وی انساب گیرد
از این درج بر آورده بدعا استخراج نماید قس علی ذلک نوع هفتم باید که حروف سوال را خالص
سازد و یا غیر خالص و چهار چهار حرف ترکیب کنند باز آن حروف را ملفوظی و ملبوبی و مسروری
کرده امتزاج دهد و باز چهار چهار حروف ترکیب کنند تا بیوت حاصل شوند باز همان حروف
تاجی که در سوال آمده آن حروف و هوا و ماء و تراب علیحده نویسد و در این هر چه غالب باشد
همان حروف را مقدم دارد و بمقوی آن حروف امتزاج دهد یعنی حروف نار یا باد و
آب یا خاک بعد از این این هر دو امتزاج را با دو دو حرف امتزاج دهد که چهار چهار حرف
از هر طبایع حاصل شوند و بیوت معتدل المزاج تر حاصل گردد باز حروفهای مکرر سوال چنانچه
بمراتب در سوال آمده اند متولدات حاصل کند و بیوت سازد و نقاط هایی هر کدام نیز
بستانند نقاط آنکه ریکحرف سازد و بهمین قیاس از نقاط این بیوت پیدا کنند و نظر
بیوت مستحکم بمراتب جدا نویسد بعد از آن دو حرف سوال بجای جزء سطر حروف نظره

بجا حاصل و خانه نهم را دست نموده بضابطه ملک عشره کامله در مست ساز در هر جا که کلام معنوی منظوم
یابد از انجا اسم شمار و نسبتها که ذکر شده بضابطه ملک عشره در هر اقسام بجا آرد و اگر خواهد از
سوال سائل جواب استخراج کند اول باید که عدد سوال بگیرد بعده به بیند که اسم سائل در کدام صفحه از
حروف جامع است بعد عدد سوال را طرح دوازده کرده آنچه ماند بمزج انتسب معتبر حواله کند بهر برجی که عدد
رسد جای ثبت نماید پس موافق همان عدد که بمزج رسیده از ابتدا از سطر که اسم سائل در آن باشد
شمار نموده یک بیت استخراج نماید و باقی بیوت در همان سطر ملاحظه کند که بیتی بذات خود نطق
دارد یا بتقدیم و تاخیر حروف پس از این قسم بیتها بهم رسانند و اگر بلا تقدیم و تاخیر نطق ملاحظه شود
فهو المراد و الا بمطابق مذکور بعمل آرد جواب شافی پیدا خواهد شد اگر احیانا پیدا نشود در بیت یا
بترفع یا بتنزل نطق پیدا کرده بگیرد و سعوت و نحوست را از نتایج او معلوم کند و آن این است
که حروف صفحات مستخرجه را خالص نموده حروف اربع عناصر علیحده نماید و امتزاج دهد البته کلمه که
بر تفویض حال و مآل سائل خواهد بود دلالت خواهد کرد و سطر خالص را ترفع و تنزل نماید و از آن معلوم
کند و اقسام ترفع و تنزل همه را در تحریر آورده ملاحظه کند نوع نهم نقل از حاجی الحرمین حافظ
حسن قدس سره آنست نام هر شخص که صفحات جامع یافته شود پس از صفحه اسم او و تدر مائل
در و تد زائل و تد استخراج کند اگر درین صفحات بدر عا یافت فهو المراد و الا نه حروف آن صفحات
را خالص نموده در حروف خلص تفکر نماید که بر حال سائل دال خواهد بود و اگر از حروف مذکوره
حروف اربع عنصر و کواکب بروج بر آورده امتزاج دهد یا فقط عنصر امتزاج البته کلمه
که معنوی بکلمه سابق خواهد بود پیدا خواهد شد نوع دهم جواب سوال اگر کسی گوید که فتوح
بمن دست دهد یا نه نامش در صفحه هر جر هو که باشد آن خانه را بگیرد و فتوح را عدد گرفته
بطرح دوازده بروج بر آورده دریابد که کدام برج است اگر حمل آید بعد نام در اول
خانه سطر جواب بود و اگر ثور آید بدو نیم خانه علی هذا القیاس تا دوازده خانه بر هر مقصد
بطرح دوازده دریابد و خاصیت هر دو بیابد و اگر از وهم معلوم نشود عناصرات را

دریابد و از خواص

دریابد و از خواص هر یک عناصر معلوم کند و اگر نیابد حروف خانه هر یک عناصر معلوم کرده
و اگر نیابد حروف خانه را مع حروف مقصد ۳ بابط و شش مداخل نموده بگیرد که
مقصود کلی زود معلوم شود و تکسیر خواه خالص نموده کند یا غیر خالص اگر بدون خالص
کند بهتر نوع یازدهم چون خواهند که احوال مجهول معلوم نمایند اول نام سائل و نام
مادر و نام مطلب که از و بپرسند بنویسند بعده به بینند که نام سائل و مادر و مدعا او در
کدام صفحه از جامع است و قتی که صفحات را تحقیق نموده باشد پس حروف ملفوظی و ملبوبی
و مسروری از صفحات بر آورده جدا جدا وضع کند و معتبر بیتات ملفوظی و ملبوبی
و بیتات مسروری چندان اعتبار ندارد و قاعده هر ۳ قسم را جدا جدا وضع کند چون
چون خواهند که ترکیب کنند از حروفات هر قسم چهار چهار بشمارند و حرف چهارم بر کنیز باشد هر سه قسم
تمام شود و اگر یک قسم ماند اعتبار نکنند اول ملفوظی گیرند دوم از ملبوبی سیوم از مسروری
جای ثبت کند و ترکیب کنند و بخواند مجهول معلوم شود نوع دوازدهم هر گاه که خواهد که وقت
از اوقات سال بر حالات خود یا بر حال کسی اطلاع یابد که یا درین ماه یا درین روز یا درین
ساعت حال از نیکی و بدی و معاش و صحت و مرض چگونه خواهد شد و یا از سفر باز خواهد آمد
یا از آن دشمن خواهد شد یا نه فی الجمله هر چیزی که از حالات آینده خواهد که معلوم کند باید که
اول مطلوب را مداخل ثلثه ترکیب و حروف سازد و پهلوی مداخل بنویسد و اسم آنکس را که حالات او
می بیند مدخل و مخرج ترکیب او بگیرد و بنویسد دیگر صحت مداخل و مخارج ترکیب بیند و اگر مطلوب
بعد و مداخل مخرج طالب و مطلوب جواب را یافته مدخل و مخرج بنویسد مقصود ازین آنست که صحت
از مداخل ثلثه شده باشد و پهلوی هر کدام نوشته اند زمام کند که جامع حاصل شود آن صفحه باب صحت
مداخل است پس آن را صدر مؤخر گرفته بعمل آورد از آن آنچه اول مدخل و مخرج ترکیب او گرفته بود
یکی را بسط بدی کند و مداخل و مخارج بسط او بگیرد و حروف زد و بنویسد دیگر آنچه اول
مدخل ترکیب و مخرج او گرفته بود آن را بسط ملفوظی کند و مخرج بسط ملفوظی بگیرد و بنویسد پس

پس اگر کند بعد خلها و فرجها که جمع آمده باشد هر چه مکرر باشد بیندازد و از حروف
خالص مساحته حالات معلوم کند و بباید دانست که حالات بزبان عربی معلوم میشود
و اگر مقاصد را بزبان عربی مداخل گرفته باشد و اگر بزبان فارسی گرفته باشد یا ترکی
بترکی گرفته باشد ترکی حق تعالی طالبان حق و یقین را بمقصد رساند و همه را بمنتهای
همت و امنیت مخصوص گرداند بمنه و کرمه صورت جدول که درین عمل مذکور شد بسط شد
بسیار مفید است جدول اینست

نوع سیزدهم
در گفتن از آن
صفحات شمار چهار
چهارم حرف بگیرد
و از ترکیب آن
حروف حاصل
شده طلب نماید من بعد
آن صفحات را در حرف جامع
به بیند که در چندم
صفحه آن صفحه سیرات است
و باز همین شمار
مکرر دو بار کلمه که متلفظ
در این سطور شده با
آن ترکیب کنند که بر حال
سائل دلالت میکنند
و بعضی حروف بنام
صفحات در تلفظ منظور

حروف	ا	ب	ج	د
اعداد	۱۳	۶۱۱	۱۰۳۶	۲۷۸
حروف	ه	و	ز	ح
اعداد	۵	۶۷۶	۱۳۷	۶۰۶
حروف	ط	ی	ک	ل
اعداد	۳۰	۷۰	۶۳۰	۱۰۹۱
حروف	م	ن	س	ع
اعداد	۴۰	۵۰	۶۰	۱۹۳
حروف	ف	ص	ق	ر
اعداد	۸۰	۹۰	۱۰۰	۵۰۱
حروف	ش	ت	ث	خ
اعداد	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۱۶
حروف	ذ	ض	ظ	غ
اعداد	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۱۱

داشته اند و نزدیک بعضی از اول سطر حروفات بگیرد و یکی را توالی نگاه دارد و حروف ملفوظی
و ملبوبی و مسروری علیحده نماید و شمار اقسام اطراح که ذکر آن شده حروف ذکر را مشتمل اخذ
کند و نام را ثبت نماید و مطالب خود بقید [illegible] آنکه از اصول صفحات
جامع جدا کند هر قدر که صفحه باشد آن صفحه را مرکب چهار چهار حرف که هستند بنویسد و بر سطور
را علیحده علیحده ترفع و تنزل و اوتار با طبع و ملایم و حقیقت آن کند شده عمل کند لیکن
این مثال مدعا بر آوردن هر کدام را دشوار است الا کسی که خادمان و شاگردان بسیار داشته
باشد که تا از برای تسویدات و مقابله مثال مذکور عاجز و درمانده نباشد و بعضی از کلمهای
ترکیب حروف چهار سطر دست پیدا میکند که بر تمام احوال سائل گواه خواهند شد و آن
به نسبت حروف است که پیشتر بیان شده و بعضی از مقتدایان این فن یک یک زمانات هر صفحات
خالص مساحته بر جدول قوی برده جواب سائل بر آورده اند و این دائی غیر مشکل نموده خواست
که مثال مذکور را مطابق جدول قوی بنویسد چون بتطویل میکشید بیان نمیتوانست پس آنچه
از آن حروفات مستخرج میشود آنرا مرکب و مقدم و تاخیر دست نماید اگر در بعضی محل
استخراج بعدد و [illegible] رکات که موازین باشد محتاج خواهد شد و هر صفحه [illegible]
آنکه بعد از غور و تامل و استمداد و از فیض آنچه مقصود حال علم و صدق و صفائیت و جمع
جوامع حروفات عبارت مطلب بر کاغذ نویسد و علاوه شش را بر آورده بر بروج طالع نماید
و آنچه باقی ماند بر گوشه کاغذ رقم زند بالتحقیق ساعات گذشته و به بروج طالع متوجه
شده که از اول صبح آنروز تا حین این عمل چند ساعات آنروز گذشته و چند بروج
از افق بر آمده و طالع شده هم بروج طالع و هم ساعات گذشته را گرفته بمثال محفوظ اول
ضم کند و عدد صاحب یوم نیز بدست آورده بر محفوظات سابق افزوده ضبط کند
و الصاب اسم سائل با اسم پدر سائل مرقوم نموده عدد حروف آن هر دو اسم را هم رسانیده
بمثال محفوظ مجموع جمع کند از الخمسه مساوی دو سه و دو طرح نماید و ملاحظه کند که چند باقی

باشد مثلا اگر یک عدد باقی ماند آن را نگاه دارد و نگاه در صفحه بیند که مطلب در کدام
صفحه است از صفحات یمانی پس در فرض اگر یک عدد باقی ماند و مقصود در صفحه یمانی است از سطر
اول از خانه اول از حرف دوم شروع نماید بطریق مذکور حروف تا هندسه گرفته و از صفحه یسار
آن صفحه یمانی نیز حرف بمقابل آن حرف دوم باشد اخذ نموده عمل تمام کند یقین که در ثالث و رابع
جواب خود یافته شود فرضا اگر بعد از اخراج سه و دو عدد باقی ماند و این مطلب نیز
بطریق مطالب سابق در آن صفحه یمانی باشد از سطر اول از خانه اول از حرف سیم ابتدا نموده
عمل مذکور بکار آورد و اگر اتفاقا بعد از اخراج معهود چهار عدد باقی ماند و مطلب در صفحه یسار
یافته شود از سطر اول از خانه اول از حرف چهارم شروع کند و تمامی آن حروف بنحوی که یک حرف
دیگر در آن میان کتابت کرده نشود بطریق تا هندسه کتابت کند و باز از صفحه یسار آن
صفحه یسری از سطر اول از خانه اول مقابل همان حروف مرقوم حرف چهارم در میان جهت که مقرر
نموده تا آخر بطریق طول رقم زند و در سطر حقیقی علامت تصحیف بکار آورده عمل تکسیر
صدر و ذنب فرض بعمل آورد و در سطر ثالث یا رابع مطلبی پیدا شود و جمیع مراتب طرح از یک تا
نه و یک و دو در صفحه یمین و یسار همچنین بجا آورد و در کار است اختلاف طبایع و ادراک
و تفاوت عقول و عرفان باعث این همه طول و عرض گردید و بیان سخن باطناب کشید
و الا حدس قوی و فطرت کامل و طبیعت قابل از کوته شرح و تفصیل مستغنی است و دیگر
پوشیده نماند اگر کسی نازک باشد و سائل در اظهار و تکرار نام مادر خود و محبوب و ممنوع بوده
باشد رخصت است که اسم جلیل القدر حواجب کند بسیار واقع شده که مطلع برآمده و
مقصود حاصل شده اما چون کلمات آن عربی است و مع هذا حروف مفرده پریشان را
مرکب ساختن و در قید نظم آوردن کار هر کس نیست بیت آنکس که ز شهر شناسائیست
داند که متاع حاجی نیست [illegible] نام هر مطلوبی که داری بیان که از کدام
ملک و از کدام شهر و از کدام محله و از کدام خانه است اول شهر تا را بنا کن و حلقه را تمام ساز

و عمل نماید دران البته مراد حاصل شود ان شاء الله تعالی مثلا میزان ماه شوال بود
پنجشنبه ساعت اول سوال از علم بود که حاصل شود یا نه حروف چهار خانه ابرداد
و بترتیب بنویسی و سطر کن و مرکب بساز کرد و نمایند و حالات حاضر و ماضی و مستقبل
بگوید از روی مصحف قمر و طلسمات هندوی که برای عدد بیوت مطلب است تحم
چنان بود که از هر منزل که اقم در وی بود حروف آن منزل را بردار و نیز از
و تدسیل و زائل حکم بر حاضر و ماضی و مستقبل کنند چهار چهار حرف بر دار و بر در منزل
و آخر ابدوره جامع است و هر عاملا حظه کنند و بیت بعد از آن هر بیت الثقانون
بجهت ابجد را نویسند و کل و جزو امورات معلوم کنند و فهم نیک نماید و عمل از هر چه خواهد
بیند که اگر آفتاب یا ماه منسوب او بردارد و علی هذا القیاس منسوبات از ستاره
اخذ نموده استخراج هر چیزی که خواهد بیان سازد والله اعلم فصل پنجم در بیان یافتن
اسم بادشاه قواعد اصول خمسه و اشکال استخراج نقلا از کتب قدما و اعلام این
فن مشتمل بر سه و سه انواع نوع اول در بیان یافتن اسم بادشاه که ملک و سلطنت بر
کدام قرار یابد باید که از اصل اسم که عبارت از عدد لا الا الله است و عدد محمد رسول
رسول الله ملاحظه کند چنانچه عدد لا الا الله یک صد و نود و چهار عدد است بضعف
سه صد و هشتاد و هشت عدد میشود و عدد محمد رسول الله چهار صد و سیزده و چهار
عدد اصل این لا اسم بعین عدد است و آنچه الله تعالی خلق کرده است بیرکت
این اسماء اعظم بوجود آمده است اگر خواهی که نام بادشاه آینده و بادشاه زاده
از روی تسلیم و تفویض سلطنت و نصب تخت خلافت معلوم نمائی بنگر که نام
آنکس یا به بینه مطابق اعداد اسماء اعظم میشود یا نه اگر میشود اطلاق باد بر
روی قرار نمود و اگر نشود از جمل اعداد او از یک تا نه طرح کند یا از یک تا دوازده
که از این کم کردن موافق میشود همان مالک میشود بعون الله تعالی نوع دوم در بیان امثله

اصول خمسه مقصود است [illegible] بدانکه درین علم اصول خمسه را بعبارت اعداد داشته اند
و آن عبارت است از اعداد اسم و کنیت و لقب و طالع و صاحب طالع هر آینه ازین اصل
کذبر نیست و بعضی ائمه این فن برین کرده اند و آنچه بایشان حقور میسیده آنرا بر هیچ امثله مطابق
خمسه مذکوره بر نگارد چرا که اصول خمسه هیچ نیست بنابران بر هیچ امثله بیان می نماید چنانچه
دو از آن در امثله های جفر جامع بالا ذکر شده و سه قسم باقی درین محل ذکر میکنم تا که طالبان
بصیرت و خواهش توفیق تام حاصل شود باید دانست که اصول خمسه بر هیچ قسم است و کنیت
و لقب و طالع و صاحب طالع و اسم عبارت از آن چیزیست که شخص بدان مشتهر
نام و ربود و کنیت عبارت از آنست که ابوت و بنوت دارد یا نسبت بشهر و اصل
او در آنجا باشد یا غیره و لقب عبارت از آنست معروف حال شخص باشد و طالع عبارت
که مبدا بر کلیه احوال او از وضع آن پیدا شود و صاحب طالع آنست که مدار احکام ذات و
صفات شخص بر ترتیب باید اگر چنانچه لقب و کنیت در اسم شخص معلوم نباشد پس اگر او را
فرزندان باشند کنیت باو بنام پسر بزرگ تر او وضع کنند و الا بنگرد که از قدما هر که برین
نام بوده است کنیت و لقب او بچه کونه وضع نموده اند آنرا دستور العمل خود سازد و
بعضی آنچه برانند که از طالع وقت و رابع و سابع و عاشر و اسم سایل مع امثال آن استخراج مقاصد
میکنند چنانچه بر امتحان بر این مختصر بر دو مناسبت نوع دوم در بیان استخراجات
احوال آینده و استکشاف امور ماضیه شروع کنیم که معظم ترین ذاتی لوازم این فن
و هر طایفه بنوعی استخراج نموده اند و ضابطه دقیق را اشارت کرده اند اما آنچه
اخص آن حق باشد و اعتنی در آن نیز ذکر خواهد نمود مرد جهی که کمال وصول و وضوح و
عایت فتوح داشته باشد بدانکه از اصول خمسه اسم مقطع است زد و آنرا بسط ملفوظ
نماید و عدد کبیر و وسطا و صغیر بکیر دو حروف پهلوی آن نسبت کند و در آن حروف تا
بنگرد که از مدخل کبیر و وسطا و صغیر کدام لفظ میشود که دال بر مسایل باشد اگر باین قسم

حاصل شود فهو المطلوب جای اثبات نمایند و اغلب همین جواب بجهت [illegible] میشود
و اگر صاحب استخراج بنای باشد میتواند بر آورد و من بعد هر چه از [illegible]
حاصل شد تدابیر از نام صاحب حقه آخر او حروف مداخل ثلثه ملحق نموده باب دوست نماظم
و باز آن اصول خمسه را بسط عربی کنند اگر سوال عربی و اگر فارسی بود فارسی علی هذا القیاس
عدد مخالف مداخل کبیر و وسطا و صغیر از بسط عربی حاصل کرده حرف پهلوی مداخل ثلثه مندرج
نموده باب از حاصل بسط عربی بدستور لفظی درست کنند که جمله شش مداخل خواهند شد پس
حروفات هر دو سطر را امتزاج داده ملفوظی و ملبوبی و مسروری علیحده کنند و بشمار حیا را از اقسام
سبعه حروف بکیر دو به پهلوی و به پهلوی یکدیگر نهند و طلب مدعا نمایند و درین بسطها نیز ملاحظه نطق
مدعا کنند قسم سیوم آنکه حروف اصول خمسه را فرد فرد نویسند و هر حرف را هفت مرتبه
بسط کنند اولا بسط ملفوظی کنند و آن حروف را کبیر و وسطا و صغیر کرفته بدستور اول بعد از آن
بسط عربی نمایند و از حاصل جمل کبیر و وسطا و صغیر مداخل بر آرد از آن حروف مخارج سازد علی هذا القیاس
هر حرف را بسط زیر بینات کرده باین صنعت که جامع و مانع باشد بعضی مقطعات خود را جامع و غیر را
مانع چنانچه آن حروف را بسط ملفوظی کنند که کیرنده زیر و بینه نسبت و عدد مجمل کبیر کرفته و مداخل
~~زیر و بینه نسبت و عدد مجمل کبیر کرفته و ثلثه~~ را نیز حاصل کرده استنطاق کرده باز بعون
حروف را بسط عربی کنند و تعداد کرفته مداخل کبیر و وسطا و صغیر حاصل کرده استنطاق حروف کنند که
صنعت بسیط ظاهر شود و کلیه تا هفت بسط نسبت بعد از آن اینچه حروف را یک سخته و بشمار چار
چار که در دو رمد درست حروف همین سطر آیند چند باب دانست نمایند و درین باب تفکر مدعا نمایند
و بعضی آنرا از جدول قوی استخراج مینمایند باید که زمام هر دو قواعد را خالص کرده بجدول نسبت
النف نیز برده مطالب خود را دریابد نوع سیوم اصول اصول خمسه را تکسیر کنند چندانکه زمام اصل
بیرون آید پس صورت تکسیر زمام را بکیر دو تکسیر نمایند تا آخر از زمام اصل باز آید بعد ملاحظه کنند
سطور تکسیر را که کلیه منصوب و مقلوب کی موافق احوال سایل بود بکیرد و اگر عدم آن منصوب
و مقلوب عدد و موافق آن میکنند تکسیر نمایند و از آن سطور چیزی که حاصل از کلمات مرکبه البته

از حال طالب حکایت کند از گذشته و آینده [illegible] آنکه سوال حاصل نماید
و به بیند که کلمه بر حال سائل گویا شده چهار و الا نه سطر را امتزاج دهد و هر جا که کلمه منصوب
او مقلوب افتاده باشد که بر حال سائل دلالت میکند بهتر و اگر نه افتاده باشد پس ملفوظی و ملبوبی
و مسروری کرده امتزاج دهد و باز مرتبه سیوم مسروری و ملفوظی و ملبوبی کرده امتزاج
داده بعده درین سطور نگاه کند که کلمه‌های منصوب و مقلوب بعضی با بعض چند افتاده اند
اگر این قسم باشند و بر حال سائل موافقت کنند پس جواب گوید و در امتزاج ملاحظه نماید
اگر ازین اقسام ثلثه یکی آن شود باز دور دهد که تا هر سه اقسام در امتزاج مساوی آیند و اگر
یکی ازین هر سه سطر سوای تکسیر نماید تا جواب احوال سائل را از ماضی و حال و استقبال و عاقبت
العاقبت مفصلا معلوم کند و اگر هر چهار سطر را بسط ملفوظی کند خالی از صواب نیست و باید
که این همه چهار را در عمل آرد تا در حکم تردد نباشد و اکثر کلمه‌ها که بی معنی نیز افتاده باشند پس آنها
بترفیع و تنزل مراتب داد تا ربی یا شمار اقسامی که مذکور شده یا نسبت عدد حروف بعض آنچه
عدد آن داشته باشد مطابق همون عدد حروف شمار کرده از کلمات بی معنی کلمه یا معانی حاصل کند
نوع پنجم آنست که حروف سوال را فرد فرد نویسد از آن حروف را بسط ملفوظ کند و از آن بسط
حروف ملفوظی و ملبوبی و مسروری علیحده نویسد و قسمی که این هر سه قسم بنویسد پس به بیند که
حروف زیاده ازین اقسام ثلثه کدام قسم اند هر سه قسم را که حروف زیاده بود پس شمار چهار چهار
از آن اقسام شروع کند یعنی اول از قسم ملبوبی سیوم از قسم مسروری حروف‌ها بدین نوع اخذ
نماید و بسطها در سطر بنویسد که کلمه منصوب و مقلوب پیدا شود که بر ضمیر سائل دلالت میکند باید که درین
صورت شمار هفت اقسام که قبل ازین بیان شده بجا آرد پس ازین شمار هفت سطر حاصل
خواهد شد و ازین سطر جواب مجهول را معلوم خواهد نمود باید که این نوع را بعده عمل نماید یا اگر
بسط را با امتزاج و دویمی بدون امتزاج [illegible] آنکه علمای جفر [illegible] علیهم بالنظر قاعده
استخراج متضمن القواعد عام الفوایدی مستنبط و مستقی از هو قانون [illegible]
المسترشدین و متلمزین المطلوبات ازین فن شریف [illegible] تسهیلا و تخفیفا بدین وجه

قرار داده

قرار داده اند که اسم سائل مع مسئول بحروفات منفرده اقسام نموده موجب اصطلاحات
ایشان حاصل نماید از حروفات مخلوطه اعداد هند بسیط هر حرف را در اعداد موصوفه
قریب هند ضرب نموده حاصل مضروب و مضروب فیه را علیحده ثبت سازد و بر این نمام
و حروف مخلوطه مذکوره بعمل آورده اعداد را بعشرات و عشرات را بمیات یا یکی از اعداد
و یا از عشرات و یا یکی از عشرات و اخری از میات برد تا کلمه متکلم مقصود طالب از ترکیب
اینها بظهور آید و اگر برای مسئلم کلام صحیح و عبارت ملیح که بعد از ترکیب حاصل شود خالی
در کار باشد باید در عددی که مربوط کلام مذکور نیست ملاحظه نماید که آن عدد در چند مرتبه
است پس موجب آن شمار در تنه عدد از حروف تهجی حروف تکسیر و حروف [illegible]
متلفظ و گویا کند و بقواعد استخراج تعمیم است مخصوص نیست حتی که هر مقصدی از آنها
معلوم کرده از غیر بسیط و غیر بسیط و ملایم بالطبع و غیره الی انتهی القواعد لیکن مناسبت
مرعی داشته کلمات متلفظ را بی تکلف و تصرف ترتیب داده [illegible] مقصود و شرح متبوع
بر منصه ظهور آرد نوع هفتم آنکه نام [illegible] طالب جفری که میخواهد هر یک را علیحده [illegible]
و عدد مدخل کبیر و بسیط مجموعی و بسیط کبیر و صغیر کرده حروف حاصل نماید و حروف [illegible]
بجمع کند و سطر سازد و بعده [illegible] مذکور نمایند که کلمه منصوب و مقلوب افتاده است پس ترکیب کند
و اگر ازین [illegible] حاصل نمیشود [illegible] که بدین نوع شمار نموده حروف را از سطر [illegible]
مثلا ابجد هوز حطی اول الف [illegible] نوشتیم بعده [illegible] در امتزاج نمودیم [illegible]
هذا القیاس در هر قسم شمار بعمل آرد تا سطر منصوب یا مقلوب گویا خواهد شد و اگر ازین هم
تردد باقی ماند آنکه هر حرف سطر شمار را عمل قوی نموده به زیر و بینه آن جواب گوید
و نزد دیگر بعضی سطر سوال را با حروف مخارج بسط ملفوظی کند و از آن بسط حروف ملفوظی
و ملبوبی و مسروری کرده امتزاج دهد و قسم شمار که بیان شده نیز بعمل آرد تا هفت سطر
از هفت اقسام متولد کند و مطالب خود را بجوید و اگر حروف [illegible] اصطلاحات را ترفیع

بالطبع خواه رشیه یا افرادی یا ادواجی عمل نماید خالی از صواب نیست
بنابراین عامل را باید که حروف نام سائل و حروف ام سوال سائل و حروف طالع
در الطالع و حروف سابع و رب السابع و حروف عاشر و رب العاشر و حروف رابع
و رب الرابع و حروف محل آفتاب و حروف محل ماهتاب و حروف ساعت
و رب الساعت این همه حروف بنویسد بعد از آن مکررات حاصل کند که حصه چند حرف
مانده اند بعد از آن بقاعده ترفع و تنزل و اضعاف عدد بقاعده نقوم تخنیس و تربیع
و اوتاد به قرائن که اقسام آنها قبل ازین ذکر شده مطلب استخراج کند آنچه احوال ظواهر
بود و اوی ظاهر نمود بمنه و کرمه نوع نهم اگر خواهد از احوال کسی مطلع شود باید که حروف
سوال را با نام سائل فرد فرد بنویسد و خالص کند و زیر هر حرف عدد بگزارد و از اعداد
هر حرف عمل ثلاث و کعبات کرده که جدول آن بعد ازین برای وضوح بیان کنیم حرف
مستخرج کند بعد ازین آن حروف مات را خالص نماید و سه طریق عمل کنند اول سطر خالص
تکسیر کنند دویم آنکه آن سطر امتزاجی اقسام ثلثه چهار قسمی که بیان نموده شد بنماید
و سطر درست سازد جواب منصوب او مقلوب بترفع یا به تنزل فنی یا مراتبی از کلام
معنوی تخلیص نماید و در تکسیر منصوب و مقلوب و طول و عمق بکرد و اگر در سطور غیر تکسیر کلمه
منصوبه او مقلوب افتاده باشد و محتاج بیکلمه دیگر یا حرف دیگر باشد باید که بترفع و تنزل
عبارت را درست سازد و سیوم سطر سوال را تخلیص نموده در سطر خالص بنگرد که چند
حروف مات افتاده اند همان حروف را درین جدول به بیند که از حرفی سه حرف متولد
شده اند و آن سه حرف از این جدول برآرد و جای ثبت نماید و به نسبت سه
حرف حروف دیگر بهم رساند بعده آن سه را مع حروف نسبت ترکیب دهد و دال
بر احوال سائل خواهد بود و ثلث کعبات آنرا گویند که حروف را با زر و سیمه
عدد گرفته حروف مخارج کنند و با زیبه الحرف و ابا بط ملفوظ کنند و از عدد آن

حرف مخارج نمایند که این سه قسم مع اول بسط شده جدول این است

الف	باء	جیم	دال	ها	واو	زاء	حاء
۱	۳	۵	۴	۶	۱۳	۸	۹
″	″	″	″	″	″	″	″
ای ق	ب ن	ج ن	ه ل	و	ج ی	ح	ط
الالف	الباء	الجیم	الالف لام	الالف	الالف واو	الالف	الالف
۵۳	۲۴۳	۲۳۳	۲۱۳	۱۴۲	۱۵۵	۱۴۲	۱۴۲
ج ن	ب م ق	ب ل ق	ج ی ق	ب م ق	ه ن ق	ب م ق	ب م ن
ط ی	ی ی	ک ف ک	ل ا ل	م م	ن و ن	س ن	ع ن ع
۱۸	۱۱	۱۰۱	۶۱	۹۰	۱۰۶	۱۲۰	۱۳۰
ح ی	ای	اق	اع	ص	وق	ک ق	ل و ق
الالف الیاء	الالف الیاء	الالف الیاء	الالف لام	الالف میم	الواو نون	الیاء نون	الیاء نون
۱۴۲	۱۴۲	۳۲۲	۲۳۲	۱۳۲	۱۵۰	۱۴۸	۱۴۸
ب م ق	ب م ق	ب ک ن	ب ل ر	ب ل ق	ن ق	ج م ق	ج م ق
ف ط	ص ط	ق ف ق	ر ا ر	ش ن ش	ت ا ت	ث ا ث	خ ا خ
۸۱	۹۵	۱۸۱	۲۰۱	۳۶۰	۴۰۱	۴۰۱	۶۰۱
ا ف	ه ص	ا ف ق	ا ر	ش ن ش	ا ت	ا ث	الالف
۱۴۲	۱۷۷	۲۲۳	۱۴۲	۱۴۸	۱۴۲	۱۴۲	۱۴۲
ب م ق	ز ع ق	ج ک ر	ب م ق	ج م ق	ب م ق	ب م ق	ب م ق

قانون

ذال ذ	ضاد ض	ظاء ظ	غین غ
ا ب ج	ه و ز	ح ط ی	ک ل م
ال ذ	ه ص	الالف ظ	س غ

همه اولیا بلاس که بیان میکنم آخر و شروع حیض و بسط و حیات و ممات و عزل و نصف آنچه در موجودات مخفی بود مطلع شوه اندچنانچه امام محمد باقر بندین قانون

الالف لام	الالف دال	الالف	الیاء نون
۲۱۳	۱۳۲	۱۳۲	۱۴۸
ج ی ر	ز ع ق	ب م ق	ح م ق

از بسط تکسیر اسم خود و اسم خلیفه عهد قرار خود مستخرج دیو ند بدین و اسطه در کلیه بنیان متواری بوده کیفیت این چنان باشد که بسط کنند حروف مدعا را و یا اسمی که خواهند بسط اسمی عبارت است از تلفظ حروف پس باید که ملفوظی و ملبوبی و مسروری واحد واحد ثبت کنند باقی هر قسم کم شود و در دهد پس آنچه از اقسام ثلثه حاصل شود امتزاج دهد بدین ترتیب که حرفی از ملفوظی و حرفی از مسروری و حرفی از ملبوبی بیامیزد و اگر بسیار بود خلاصه سازد و اگر کمتر از هفت حرف بود مدد اصل سازد که از آن کلام موثر عاد دریابد و اگر نیابد تکسیر نماید و از مسطور تکسیر ادراک مدعا کند و اگر دو حرف دو قسم در امتزاج تمام شود ثالث را اعتبار نمود و تکسیر تقسیم عمل نماید و تکسیر بجهت تقول منقول است که حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا فایده عمل میفرمودند که حروف بیست را بوفق ترتیب ظاهر مفرد و ترقیم نموده اند و تکسیر کرده اند و مدعا در میان گفته اند چنانکه کیف امر الرضاع الماموں خود نوشته تکسیر کرده اند و مقصود بحصول پیوسته و کاهی بر دوش انفصال حروف ملفوظی و ملبوبی و مسروری چنانکه ذکر شد نوع دو [illegible] اگر خواهد که از کلیات [illegible] حرفیات [illegible]

مطلع شود

مطلع شود باید که نام طالب و مطلوب هفت روز یا ده عبارت از آن نماید چرا که [illegible] یعنی آنچه این فن طالب و مطلوب را منظور داشته اند بعد از این بدین نوع امتزاج دهد منصوب دهد که دو حرف از اسم دو حرف از اسم مطلوب تا آخر پس از آن بسطی تلفظ کنند و هر چند که در آن بسط حروف اعداد و عشرات و مئات و الوف آمده باشند هر یک را بترتیب ابجد علیحده بنگر نیکار دیعنی هر حرفی که مقدم باشد آنرا مقدم نویسند و بعد این بسط ترتیب را امتزاج مطلوب نماید و خالص کرده مطلب خود را بفهم زیرک دریابد و اگر تکسیر نماید از کلیات و جزئیات احوال سائل دهد لیکن در تکسیر فکر تمام نماید که ناقص نشود و حروفات خالص را تکسیر کنند پس هر قدر که حروف باشند همان مقدار حروف از سطور طولا تکسیر گرفته هر یک سطر طولا علیحده علیحده تکسیر نماید پس هر قدر که حروف باشند همان مقدار تکسیر از سطرهای طولا پیدا خواهد شد و از هر یک تکسیر یک مصراع یا نثر خواه منصوب و خواه مقلوب بر می آید باید که با دراک تمام ترکیب دهند و گاهی کلمه هجوی افتد که چهار و پنج حاصل از می یابد یا از کلمه دیگر متولد می شود منظور داشته اند اگر بخت مطلب باشد و اگر خواهد که حکم مطلق کند باید که هر سطر را ملفوظی و ملبوبی و مسروری علیحده کرده امتزاج داده تکسیر نماید که اقسام مطالبهای برآید و بعضی از متاخرین دو سطر در عرض از تکسیر گرفته امتزاج داده تکسیر میکنند و استحصال جواب می نمایند والله اعلم بالصواب [illegible] چون خواهد از نیت سائل جواب برآرد اول حرف نیت را فرد فرد نویسد و شمار کند که چند حرف اند همان مقدار آن حروفات را مقوم کنند هم ابجدی اتیتی هر دو قسم را بجا آرد موافق مطلب آنچه میخواهد یک کلمه یا دو کلمه هم میرسد از این اعمال استخراج جمیع مطالب مخفیه نموده اند این عمل از خفیات اعمال است متقدمین این عمل را اکسیر مطالب گویند [illegible] اکثر ایمه این فن جواب هر سائل را بدو وجه گفته اند اول آنکه معمول علما متقدمین است چنانچه ابن الضعف بقوت خود کم و بیش بر نگارد که نام سائل و آنچه مطلب باشد از او

زود نسخه خالص نمایند و جدول موافق حروف آن درست نمایند و غرض مقدار سطور است پس کسی از آن
ده سطور اند آن خالص سطر را بترتیب ابجد و اثبت بر دیعه بر حرفی که مقدم آمده باشد مقدم
نهد و حرفی که در سطر سوال نیامده باشد منوب علی هذا القیاس و اساس ده سطر اند و ده از نظیره
اند و آن اساس را متحضره نیز گویند که بعد ازین بیان آن در جدول خواهیم کرد ملاحظه نمایند باید
که بدین روش ده سطر از خالص بطریق اساس پیدا کنند جمله یازده سطر شد نزدیک از خالص سوال
و ده از اساس بعد از آن این یازده سطر را علیحده علیحده ملفوظی و ملبوبی و مسروری نموده
امتزاج داده هر سطر را جدا جدا نویسند یازده سطر ازین سطور نیز پیدا میشوند جمله بیست و دو سطر خواهند
بود یازده سطر از اساس و یازده از ملفوظی و ملبوبی و مسروری من بعد یازده سطر که از ملفوظی
و ملبوبی و مسروری حاصل شد از هر واحد یک یک سطر علیحده علیحده بشمار چهار چهار ترتیب
کنند که بیان شمار قبل ازین ذکر یافته پس جمله سی و سه سطور حاصل شدند مع سطور سوال یازده
سطر از اساس و یازده از ملفوظی و ملبوبی و مسروری و یازده از شمار باید که در سطور ها بنگرد
که کلمه منصوب او مقلوب افتاده دلالت بر چه میکند اگر بر حال سائل دال است فهو المطلوب
و ما بقی در ترتیب خواندن بیاید باید که بموافق نسبتها که بیان آن قبل ازین ذکر یافته بعمل
آرد که از اول و آخر بر حال سائل دلالت خواهد نمود و حرف ثانی آنست که سوال نموده حروف
آنرا خالص سازد و در هر سطر سوال که تکرار کرده باشد و هر مقدار که نسبت از روی رتبه
در ذات خود پیدا کرده باشد زیر همون حرف بهند نسبت آن سازد و دیگر آن نسبت از روی
جداول اساس بنظیره که بر تجا که آن حرف واقع باشد همان مراتب را نسبت بگیرد
تحت آن حرف ثبت کنند و از سطور که از سوال یا خالص حروف بیت موافق آن نسبت پیدا
شده اند نگیرد منصوب او مقلوب جواب برآرد و اگر احیانا از سطور جواب بر نیاید
که از روی آن نسبت حرفها از دوایر عشره حروف اقتباس نمایند و عمل هر دایره علیحده
کنند و هر جا که در کلمه مقوم بود موافق آن نسب که قبل ازین بیان شده بعمل آرد

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن										
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ										
ا	ب	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص										
ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	ل	م	ن	و	ه	ی										
ا	ه	ط	ص	ف	ش	ذ	ب	و	ی	ن	س	ت	ض										
ج	ز	ک	س	ق	ث	ظ	ز	ح	ل	ع	ر	خ	غ										
ا	ی	ق	ع	ب	ک	ر	ج	ل	ش	د	ص	ت	ه										
ن	ت	و	س	خ	ز	غ	ذ	ح	ه	ض	ط	ص	ظ										
ا	ج	د	ش	ط	ق	ث	ب	ح	ر	ص	ع	ک	و										
ث	خ	ز	ض	غ	ل	ه	ت	د	س	ط	ف	ص	ی										
ا	ر	ع	ی	ب	ز	ف	ت	س	ق	ث	ش	ک	ج										
ص	ل	ح	ض	ه	خ	ط	ن	د	ظ	و	ذ	غ	ه										
ا	ح	ز	ط	ق	و	ت	و	ش	غ	ل	ی	ج	ر										
ض	ق	ن	ب	خ	س	ظ	ک	ه	ث	ذ	ص	غ	ص										
ا	ث	خ	ر	ش	ط	غ	ک	ن	ی	ث	ح	ذ	س										
ص	ع	ق	م	ه	ب	ج	د	ز	ص	ظ	ن	ل	و										
ا	و	ک	ع	ش	ض	ج	ح	ص	ض	ث	غ	ه	ی										
س	ر	ذ	ب	ز	ل	ف	ت	ظ	د	ط	ن	ق	خ										
ا	د	ز	ی	ص	ع	ق	ث	ذ	غ	ج	و	ط	ل										
س	ص	ش	خ	ظ	ب	ه	ح	ک	ن	ق	و	ث	ض										

[illegible] آنکه برای معلوم کردن احوال غایب سوال را فرد فرد بنویسد و در آن روز
که عمل کنند نام روز و ستاره آن روز نیز نویسد بعد از آن همین سطور سوال را امتزاج
نموده ترفیع حرفی کرده خالص نماید و از حروف خالصات حروف ناری و هوائی و مائی و ترابی
علیحده کند و ازین چهار طبع هر طبع که غالب باشد از آن امتزاج دهد و مسروری و ملفوظی
و مطبوعی نموده امتزاج داده حروف تواضیه برآورده علیحده نویسد غیر تواضیه را نیز علیحده نویسد بعد
از آن حروف تواضیه و غیر متواضیه بدون امتزاج تکسیر نمایند و تکسیر دیگر با امتزاج و باز سطر ممزوج متواضیه
و غیر متواضیه را ملفوظی و مطبوعی و مسروری کند و امتزاج نموده تکسیر کنند که سه تکسیر شود ان شاء الله تعالی
در هر جدول خواهد برآمد و درین عمل سه تکسیر ازین جهت قرار داده شد که در حکم استخراج هیچ تردد نباشد
باید در استخراج یک تامل کنند و در برآوردن جواب تکسیر بیان آن قبل ازین ذکر شده و همان طریق
و اگر درین سطور تکسیر کرده کلام منظوم شود و باقی نسبتها که بیان یافته بعمل آرد و الا بعمل آرد
نوع سیم چون خواهد که از سوال سائل جواب برآورد اول سوال بنویسد و از سطر سوال حروف را که
مارفد که آمده باشد علیحده ثبت کند مثلا ده یی و چهار الف علی هذا القیاس علی هذا القیاس من بعد سطر
سوال را خالص نموده از اول حرف تا آخر او با حروف سطر مکرر ضرب کنند و آنچه حاصل شود زیر آن بعدد
نویسد مثلا در سطر خالص یک یا است و در سطر مکرر ده یا پس یک را در ده ضرب نموده بیست یا حاصل شد
و حروف حاصلات ضرب را در حروف سطر خالص امتزاج کنند و آن امتزاج بدین وجه است که دو حرف از سطر
حاصل ضرب و حرفی از یکی از یا خالصات بگیرد آن حرفات را خواه اول آن حرف ضرب شده و خواه در وسط
و یا در آخر من بعد ترکیب نمایند و اگر در ترکیب تلفظی الف کم شده باشد و در کار باشد پس بیندازند جایی که کلام ترکیب یافته
باشد ازین جا ترفیع حرفی و مراتبی و تنزیلی که نسبتها بیان شده بعمل آرد قس علی ذلک فی کل نسبت
سوال را عدد گرفته از تاریخ هجری طرح کنند و اگر عدد سوال بیش بود عدد تاریخ از آن کم کنند و آنچه باقی ماند
از عدد باقی حروف را در جدول نسبت النسب تیه تصور احصائیه که در مفاصل است بر دو ملاحظه کنند والله اعلم

[illegible] در اعمال استخراج بدانکه نزد بعضی استادان این وجه نیکوترین از وجوه سیم در
انضباط آوردن هر یک را دسوار است باید حروف نام سائل را فرد فرد نویسند زیرا عدد طلبیدن
بشمار دلیس از هر عدد نه نه طرح دهد آنچه باقی ماند حروف بگیرد و آن حروف را به بیند که
چیزی بر حال سائل گویا شد فبها پس از هر جا که تنزل حرفی و مراتبی با او شما باز آن حروف را نیز
زیر دیتات عدد صغیر هر یک حرف مجموعی حروف ابجدی و بقرائن صغیر او نیست در هر عدد پیدا است
داشته که حرف جمع نمایند همان قدر که عدد اصل الحروف باشند از همون و مراتب مجموعی و مراتبی در ابجد
حرف ستاند و به بیند که حروف که از باقی عددها حاصل شده از و جواب پیدا میشود فبها و الا
به طلبند بینه حروف یا به نسبت ترفیع حرفی و یا بعددی که مراتبی مانند و از ترفیع اوتار یا
نسبت و تنزل حرفی یا بعددی و از تنزل اوتار که آن بچند قسم مفصلا قبل ازین بیان شده عمل آرند
نمودن حروف چند پیدا شد که با طرق بر کلام باشد بعمل آرد و اگر جای بجای داشتن حروف در کار باشد
بجای [illegible] قس علی ذلک و برای مثال جدول ابجدی و از روی عمل که مراتب کبیر و وسطی و صغیر حروف
از روی آن جدول معلوم شود اینست

حروف	الف	با	جیم	دال	ها	واو	زا
اعداد	۱۱۱	۳۰	۳۰ ه			۱۳	
اعداد	۱۲						
اعداد	۳			۸	۶	۴	۸
حروف	ها	طا	یا	کاف	لام	میم	نون
اعداد		۱۰	۱۱	۱۰۱	۱۰	۹۰	۱۰۶
اعداد				۱۱			۱۶
اعداد		۹	۱	۲	۳	۹	۷

حروف	سین	عین	فا	صاد	قاف	را	شین
اعداد	۱۲۰	۱۳۰	۸۱	۹۵	۱۸۱	۲۰۱	۳۶۰
اعداد	۱۲	۱۳	[illegible]	۱۹۴	۱۹	۲۱	۳۶
اعداد	۳	۴	۹	۵	۱	۲	۹
حروف	تا	ثا	خا	ذال	ضاد	ظا	غین
اعداد	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۲۱	۸۰۵	۹۰۱	۱۰۶۰
اعداد	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۶
اعداد	۵	۶	۷	۲	۹۴	۱	۶

فرع نوزدهم اگر خواهد که جواب سوال از عالم غیب معلوم کند باید که حروف روز

و حروف نام سائل و حروف برجی و حروف ساعت و جلسه سائل که اصحاب

دلو باشد و چند برجها که گذشته اند و در برج که قمر باشد و مقصود مطلب باشد

سائل جمله را بسط کند و ملفوظی و ملبوبی و مسروری جدا جدا کرده بنویسد بعده امتزاج دهد

و تکسیر کند از اول حروف ملفوظی ابتدا کند و اگر کم و زیاده باشد بجای همون مکرر موافق حروف

اول مکرر می نوشته باشد تا هر چه تمام شود خواه ملفوظی و خواه ملبوبی و مسروری که درین سطر جواب

معنوی مظهر است بعده در شبکه عدد سائل و ساعت و روز و عشره یکجا جمع کند بدستیکه جدا جدا اقرب باشد

و آنچه عدد موافق نوشته برآید حرف بجای عدد نهد مقصود برآید و اگر عبارت نشر خواهد دوازده کان

طرح دهد و اگر نظم خواهد هشت طرح کند و اگر ترکی خواهد شش طرح دهد و اگر عربی خواهد ده طرح کند

و اگر هندی دوره خواهد چهار کان طرح کند [illegible] بسط الاعداد بدانکه بسط اعداد بجائیکه

اجرام در البسط اعداد اجرام است چهار ان اربع ای ان اربع ای این اعدادی بواسطه حصول

مطلب بغیر از حروف برند و حروف عربی را هر تهجی حرف طبایع که تقوی و مدلی او بود بدل کنند

که مقصود بحصول آید این استخراج اصل است از جفر جامع و بسیار عمل درست است و علم بسط طبع حرف

هر حرف را بطبع امتزاج هر تهجی عزیزه نموده بکار برد [illegible] در بیان سطر که آنرا زمام

و باب نیز گویند مطلب بزمام باز گشت تا حصول زمام اول آید بوضع حرف از آخر را بحرف اول

آرند پس ملاحظه کند حصول مطلب را بعبادتی و لفظی حاصل کند و در زمامات عبارت منصوب و مغلوب

ملاحظه کند اگر همه عبارت مطلق مقصود نرسد پس از صدر باب و موخر آن زمام سازند و حروف

آنرا بترفع عزیزه توفیق دهند مطلب [illegible] هر آید اگر ازین زمام عزیزه هم حصول مطلب نباشد از زمام

او اعداد ستانند و از جمله ۱۲۱۲ طرح کنند اگر دوازده بماند ۴ اعداد حروف حوت باصل او جمع ساخته

باربعه عنصر طرح کنند اگر دو ماند از ترفع دو حرفی زمام سازند و اگر ۳ ماند از ترفع ۳ حرفی زمام سازند

و اگر یک ماند ترفع ۴ حرفی نمایند درین صورت حروف مکرره را اسقاط نمایند مطالب بدست آید و اگر یک ماند

[illegible] بالوضع ۱۲ بروج عمل آرند و اگر ۲ ماند از دلو ۱۰ از جدی ۹ از قوس [illegible]

[illegible] حرف نباشد [illegible] سوال با باطالع وقت و رب الطبایع نوشته [illegible]

[illegible] حروف عزیزه بعد از سطر بروینه حرف پنجم از حرف اول و پنجم از

[illegible] حروف دوم و سوم و چهارم

تا آخر پنجم [illegible] علیحده [illegible] و در بعضی یک سطری سازند بعد ازین شش نوع ملفوظی

و ملبوبی و مسروری [illegible] هفتم قسم در ترتیب ابجد هشتم در ترتیب اثبت نه النظر مذکور را بنویسد

که هشت سطور اول وجه هم میشوند باید که در ترتیب ابجد اثبت قسم شش ملفوظی و ملبوبی و مسروری نیز

بجا آرد که همین نهج از هر سطر هشت سطر هشت دیگر پیدا خواهد شد چون هشت را در هشت ضرب نمودیم

شصت و چهار شد بعده درین سطور نگاه کرده هر جا که کلام معنوی حاصل شده باشد آنرا بجا موافق آن باب

که قبل از این [illegible] بعمل آرد و انه علم الطبایع اقل من لوامع الحقایق [illegible] قاعده

آنست که در اسم طالب و مطلوب حروف مکرره اسقاط کند باقی حروفات در جدول اسم به بیند هر جا که

دو حرف [illegible] جبر [illegible] و ملاحظه باشند پس از اصل حرف مذکور که از آن شروع کلام شده در عدد آن

نگاه کند که زوج [illegible] فرد اگر زوج بود نصف طرح دهد و اگر فرد شد پس در نصف کامل [illegible]

[illegible] نصف آن یکی باشد و این عدد باقی [illegible] اعتبار کرده طرح نماید و اعتبار واه [illegible]

بمقدار [illegible] آن عدد حرف گیرد یعنی [illegible] دو باقی هر دو حرف کلام

لاحق کند بهمین قسم تمام حروفات را بجا آرد که کلمه ۳۳ حرفی ملفوظ خواهد شد و اگر دوره دست نمودن
این عبارت مستخرجه اشکال شود حروفات دیگر هم قرین آن در کار باشند باید که از روی آن
ترفع و تنزل که اقسام بیان شده بعمل آورد

بدانکه اسم سائل را بسط
حرفی کند حروف مبسوط را با بسط حرفی نماید تا هفت مرتبه و از هفت تجاوز نکند چون اسم سائل را
هفت مرتبه بسط کند حروف خالصات را از آن بردارد و تکسیر نماید و بخرج جانب اول نظر دارد
و دو سطور تکسیر نظر کند که چه کلمه می آید البته از احوال را طوار طالب ملاحظه کند و صفحه دیگر همان
هفت مرتبه را بدون تخلیص در تکسیر ملاحظه نماید که طالب را جواب کند اما اگر هر دو بجا آرد در
هر دو موضع تامل کند خواهد بود [illegible] و استنباط احوال از بسط عددی چنانچه اسم سائل را
هفت مرتبه عددی کند بطریقی که در بسط حرفی بیان کرده و استنباط احوال کند [illegible] در بیان
قاعده عجیبه چون خواهی که از تکسیر جواب بهم رسانی باید که حرفی از صدر و حرفی از مؤخر بگیرد لیکن از اسفل
با علی بر دو از اعلی با اسفل رسد تا در تمام سطور [illegible] بجا آرد و کلمات چهار حرفی [illegible]
و ترفع و تنزل که مطابق نسبتها که در [illegible] تحریر یافته بعمل آرد [illegible] جواب شافی [illegible]
بهم خواهد رسید که دلالت بر احوال سائل خواهد نمود [illegible]
تکسیر حرفی اسفل را بعلی و علی را باسفل بیارد که چهار حرف چون صفحه جامع جمیع خواهد شد مطابق نسبت [illegible]
از صفحه مذکور جواب پیدا کند [illegible] استنباط کیفیت احوال بیمار در [illegible]
که از مریض بپرسد هرچه گوید آن کلمه را با اسم او و طالع وقت بسط کند و آنچه حرف تحصیل کند [illegible]
که در آن حرف کدام طبع غالب است همان طبع که غالب است بیماری از آن طبع مرض حاصل شده است
و این از جمله غرائب است و اعتبار تمام دارد [illegible] آنکه اطبای حاذق در تشخیص امراض متشابهه و [illegible]
بسیار برده اند چرا که تبیین او بغایت مشکل است و در آن اختلاف بسیار است و در استخراج [illegible]
کلمه برآمده عظیم تر است پس اگر از توجه کرم جمیع عالم الغیب ماده مرض معلوم گردد علاج آن [illegible]
شود چنانچه قول حکما است انا العلاج بموافق مادة المرض لا بما یضاد [illegible]
استکشاف فاتحه است احوال آنست که حسین منصور حلاج در کتاب الاسرار که منسوب بحلاج
الابرار است ذکر کرده بغایت معتبر است و طریقش آنست که سوال را با طالع وقت و اوتاد
طالع جمع کند و مجموع را تکسیر نماید و حروف کسور را استحصال نماید و خالص [illegible] در تکسیر
البته در سطور تکسیر کلمه که جواب شافی تواند بود بیرون آید اما اصل آنست که جواب مطابق
سوال باشد یعنی [illegible] و فاتحه [illegible] از استحصال جواب

و سوال آنست اسم طالب را سعد و نحس و شش طرز بسط کند و بسط آن اسم بالاخره
آن خالص نموده تکسیر کند چون سعد و نحس و شش مرتبه حاصل آید جمیع احوال سائل
معلوم تواند کرد و کامل ترین استخراج اینست هر این نوع استخراج را در یابد گویا جمیع بسطها
و قواعد ها مذکوره و ضوابط مذبوره را ضبط کرده باشد بتحقیق کامل شده و اطلاع بر اصول
جفر یافته [illegible] از سیادت پناه نقابت دستگاه دانای رموز غیبیه عارف
اسرار ملاء سیه سید السادات سید حسین اضلاطی نور الله مرقده منقول است که حروف
سوال را مفرده نوشته چار چار جدا کند و هر چهار را بطریق ملفوظی و ملبوبی و مسروری
ترتیب دهد چنانچه معمول است و همه را تکسیر نماید و ببیند که جواب شافی بر می آید فبها و الا
آن سطر را بالا نگاه از زمام اول برآید و دو سطور تکسیر ملاحظه نماید جواب شافی پیدا خواهد شد
اگر در این سطور ظاهر نشود حروف هر یک کلمه را چار چار جدا کند و بتقلیب و ابدال [illegible] شده
صحیحات مذکوره را بنگرد احسن است و باز آن صحیحات را بطریق ملفوظی و ملبوبی و مسروری
ترتیب دهد و یک سطر [illegible] ببیند جواب پیدا شود که صحت السکوت سائل بود [illegible]
اسم و اسمش گرفته خالص نماید بعد از آن حروف خالصات را بسط ملفوظی کند و از بسط [illegible]
حروف اختیار نماید و عدد کبیر و وسط و صغیر از روی جمل برآورد و از حصول حروفات آن عدد [illegible]
مذکوره جواب گوید [illegible] و سیوم بدانکه هر حرف هشت [illegible] دارد
لیکن در تلفظ بعضی کم و بعضی زیاده و هر چه در عالم و در کون و فساد است از این حروفات بیرون نیست عدد
چنانچه مقتدای زمانه شیخ الاکبر میفرماید که هر حرف در [illegible] نسبت عدد حروف دوم نسبت عدد
ملفوظی حرف سیم به نسبت حاصل الضرب و این هر دو نیز نسبت دارند کبیر و وسط و صغیر پس آنچه [illegible]
از این هر سه بیرون نیست هر که خواهد که از سوال سائل جواب گوید اول باید که اسم سائل و ام [illegible]
منفرد بنویسد و خالص نماید و زیر هر حرف عددان بنویسد بعده هر حرف مذکور را بسط ملفوظی [illegible]
کند و آنچه عدد از بسط مذکور حاصل شود آن عدد اصل را با عدد بسط ولی ضرب نماید خواه ضرب آن عدد کبیر
یا وسطی یا صغیر عدد بسط بود حاصل ضرب را احاد و عشرات و مئات که مناسب در قرائن داشته

باشد و حروف بهم رسانند و از آن حروف یکی باشد که از اصل عدد یا از عدد بسط و حروف
ملفوظ آن حرف یا از بینات حرف حاصل ضرب دست سازد که کلمه موضوع یا مطبوع از کلمه
پیدا خواهد شد و دیگر آنکه عدد حرف اسم طالب یا با عدد حروف اسم مطلوب ضرب نماید
و از حاصل مضروب مراتب اعداد و عشرات و مئات و بینات و بالاتر که قبل از این
ذکر شده ما بینهما است جواب گویند والله اعلم بالصواب خاتمه در برخی از حالات
خویش و سبب تالیف این خاتمه موجز مختصر و استدعای عطا و فضلای کرام و علمای عظام
که گوئی و خطا پوشی مسبب رضیه ایشان است و البته جای صیانت تفصیل این از چند
حاسدان و غیره که عیب جوئی و خطا گوئی شمه کریمه ایشان است باید دانست که این وابسته
تعلقات تکلیفات صوری و هیچ بدان بر موذات معنوی از بد شعور خود تا آخر عمر مقصود
و مرحوم والد بزرگوار سوای قدمت موالید جای دیگر استفاده نه نموده و آن بزرگ
سپهوشت چنان بود که هر چند متعلمین قواعد منضبط که هر یک علم کلی بود درس میفرمودند
این گونه اندیشه باین سعادت تخطی نمیداد و لیکن از آنجا که بر توافقات بر انوار
و پیدا و یکسان بر نابرداری و صحبت اکثر ناقص و کامل فیض مبادی یا بد بحواس
قلبیه ترسم میشد و درین مقدمه اگر ابهام و عوبت و تکبری باشد که برای قدمت پدر علیم
از هیچکس نشنیده ام و آن نیز بجهت حواس ظاهری نبود خدا نخواسته باشد حالت و کلا بعلوم
که وسواس در ذهن صافی صفا پذیر انوار الهی نخواهد آمد اراده اینست که خطای این مخفی بر عیب
محض لا یعلم آن بر گزیده عالم قدس و حید الدوران را ملوث نگردانند که خطا شد گردد تفرقه
عاید باستادست پس در دیوان که مرحوم مذکور همراه لشکر ظفر اثر بدار الخیر ضمیر حلت بقا فرمود
از گردش فلک که تقدیم لم یزل است با وجود آن بیخبری و سپهوشت باین حادثه گرفتار شدم بعضی متعلمین
مذکور را شدم و البته از روی حکم اخلاص و نمای اختصاص که خار از دست گل می پندارد و بدی باشد
که نیابت آفتاب بضرورت وقت بچراغ میشد و الحال که قائم مقام آن مادر العصر یکی نیست باید
که جزوی قواعد علم القواعد را در خیر تحریر بر آورده خالیان وقت را نافع باشد که حمل بر خلاف
تو کنند و نیز اشتقاق قانون این علم شریف که اساس موجودات جاری باشد و ادا نسبت مستبینان
که چون لفظ نیابت شنیدم لرزیدم و چون چراغ سوزیدم که میهمات من مظلوم ظلم نفی و رهون

دامن شهوانی را چه یارا و ظلمت را با چراغ چه نسبت اما بمقتضای فاما السائل فلا تنهر و بحکم فما
صفا و دیع ما کدر سوالش نزد کرم و بتو غیظش کم بستم تا در ده از درات عالم یا نمی از قطرات
شبنم یا برگی از برگهای اشجار و یا ریگی از ریگستان کوهسار یا حرفی از موده تسویدات
شرائح لفظ از علم علوم والد بزرگوار جمع کردم امیدواری از فیضان فضل باری
چنانست که پیش گناه سته بوادی عام طبیعی را بجرگاه غزالان اندیشه عارفان تحیه کار
شرف اندوز گردانیده از زبان درازی و کلمه زنی پیش طبیعتان کاوه سرت که پیوسته
بیابان حد بعض جرگاه خاص ایشان است مقصود و مامول دارد که طائفه اولین خواص
صفای انوار غالبا بکدرات را از پرتو نور ضمیر خویش نورانی میکنند و طائفه اخری ضد
آن باشند احتیاج بیان نیست آن ضد ذرائد همه نور احد شوین خود در ایشان حرص و حسد
هر دو کون آب کیا خورده اند و آب زان سیکی سرکین شده و زان مشکنات اکمل از کمال ذاتی
خویش ناقص دانسته تالیف کمالیست پرورش اند و ناقص از نقصان جبلی خود کامل دانسته
میکنند [illegible] علت شود کفر گیرد کاملی ملت شود احتراز از طائفه اخری
با جهت [illegible] عبارت تالیف خویش است که اگر او را بنظر حسدی بینند از اصول
ایشان نه نقصان نمودار [illegible] و استدعا و حصول عارفان بسبب اصلاح
و تعلیم است که حصائل این [illegible] بدان را تعلیم [illegible] عفو کشیده بیگانگی بصرت خود که
حقائق [illegible] بکب [illegible] اصلاح کوشیده و نیز باید دانست که تفاوت خلقت
نوع انسانی از سیاق کلام [illegible] خلق الانسان من تفاوت پیداست و مراتب عقول
تغییر [illegible] حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که انا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم
هویداست پس هر دو از طوائف انام واجب و لازم است که بمطلوب و مشروب
و مذهب خود از اصل مخفی داشتن خفت ذهبک و ذهابک مستور بر من است خصوص
طالبان این فن شریف که در میان خفاست و استتار و غیر از تعمیه و الهام و تعقل و تفکر
و دماغ سوزی و تقوی و پرهیزگاری و دیانت و امانت و صدق نیت و راست گفتار

وصایم الدهر وقایم اللیل وصفا و باطن و اهل حلال و ابرای حرام وقلت کلام وقلت الطعام
وقلت المنام وقلت صحبت مع الانام چیزی دیگر نیست بعد از آن نیز علم غیب خاصه خداست
جز مخفی نداند و از اینجاست اول شرط جمله شرایط این علم اخفا از چشم نااهل که او را
محض ضرر و عین خطاست و مخفی را از خطا و ضرر باز داشتن فرض و سنت است بنابران
بعض مدعا خود را از تفهیم نااهلان مخفی داشته ام که آنها بر دقایق پنهان باریک اندیش
عین متحیر است تا باداء سخن پیشینیان مودی گردد و از طعن کوته بینان باین وسیله
مسبر الوالسلام است شبی در فکر تاریخ رسالهٔ بخوابیدم حیران تا سحرگاه ولیکن بود مرکوز خاطرم
باشد چار حرفی اسم آنشب بود اعداد حرفش جمله الحق نهایت سلک بحری جستن خواه
که تا که در علم از نبرده غیب منور روی یا کش چون رخ ماه بیاد دوست بر بستیم دل
مرا بر اسم معنی کرد آگاه شمردم اعداد حرفش چون شمردم مطابق شد بلا تکلیف اگر
الحمد لله که اتمام شد مفتاح الاستخراج بجدی شتاب بر آوردم و از این اشارت خفی یا اعداد
اسم معنی تاریخ تمامش ساختم ختم الله بقبول الخواص تحت تمام شد
چون خواهد که جواب مطابق سوال مشاهده نماید پس باید که حرف اول از اسم ساعت
بنویسد و عقب آن حرف اول از اسم طالب پس از آن حرف اول از زمان مقصود بعد آن
حرف اول از یوم چار حرف مرتب کند تا بیست و هشت مرتبه تعقیب فرماید باز آن بیست
و هشت مرتبه را از تمام فرض نموده بعد از شمارهٔ ۲۸ حرفی بگیرد چنانکه تمام حروف زمان حاصل
آید و از عقدات مستخرجه ملاحظه نماید که هر یک در کدام اقلیم و کدام شهر کدام ماه و روز بیوت
خود قرار نموده بعد از استقرای ملاحظه عدد هر یک معین از عقده مستوره ملحوظ داشته قسمت
۲۸ علاحده تصور کرده از خانه که عقده در آن واقع است شمار کرده از هر یک ۲۸ حرفی بگذرانیده
باشد چون عقود بنهج مفهوم بوجه اتم صورت بندد حرفها را موجود در سوال و احد مندرج گردانند و در
طی مراسم تکسیر عبور نموده کلمات شافی که مجرب تطابق سوال باشد مطالعه فرمایند والسلام
نوع دیگر شمارهٔ هر حرف یعنی حرف اول هر عددی که داشته باشد موافق آن عدد همین در قطعه
فرازین فوقانی تعداد نماید هر جا که منتهی شود حرف حرز و آن خانه را بگیرد و آن حرف اعاد است بهتر و الا

آنرا در مراتب

آنرا در مراتب اعاد بگیرد و حرف ثانی را عشرات و حرف ثالث را میات و حرف رابع را
بحال دارد که تکرار عین درین قاعده منظور نیست و حرف ثانی را بیسار فوقانی تعداد نماید هر
جا که منتهی شود حرف حرز و آن خانه را بگیرد اگر حرف اعاد است بهتر و الا آنرا در مراتب اعاد بگیرد
و حرف ثانی را عشرات و حرف ثالث را میات و حرف رابع را بحال دارد که تکرار عین
درین قاعده منظور نیست و حرف ثانی را بیسار فوقانی و حرف ثالث را یمین تحتانی
و حرف رابع را یسار تحتانی شمارهٔ نموده هر جا که عدد تمام شود حرفی بگیرد و در همه جا شمار خانه
بر قرار فرزین معتبر است طریق دیگر اسهل ترین تکسیرها اینست که مطلب را در زمان
منتظم ساخته بکوکب وقت مخلوط سازد و بعد از آن مجموع حروف را عقودات نموده
در خیز بیوت اثبات نمایند و از آنجا موافق عدد هر یک از عقده بشمار که حروف
سیر دهد مقابل عدد عقده بگیرد از رویکصد و یازده است از همان خانه که عقده واقع است
شروع طی نماید بر حروف و بر هر حرفی که منتهی شود همان حرف ثابت کند بخلاف هذا القیاس
تا همه اعداد عقود قسمت فرموده حروف آنرا مثبت ساخته تکسیر نماید که جواب آنرا
بخاطر حاصل شود دیگر شکل و شعر طریق دیگر حروف سوال را عقود نماید هر عقده را اول بیست نموده
مرتب سازد و حروف آن وقت نزده خانه بگیرد و آن حروف را نظیره کوکب خانه سازد
و جمیع عقود را بنهج مذکور حروف نظیره بگیرد و خالص سازد پس جمیع خالصات را زمام
ساخته تکسیر نماید تا جواب حاصل آید طریق دیگر حروف سوال را مع حروف کوکب وقت
تنزل نموده و خالص ساخته در ابجد ثبت نماید و تمام حروف را زمام ساخته تکسیر کند
جواب حاصل آید نوع دیگر مطلب را مع کوکب وقت عقود ساخته هر عقده را در حرف جامع
پیدا نموده هر حرفی که عدد داشته باشد از ابتدای آن حرف آن عدد را شمار کرده هر جا که منتهی
شود بگیرد تا که جمیع عقودات را همچنان در جوف جامع حاصل کرده زمام ساخته تکسیر کند

تمت الکتاب

مجلس شورای ملی
کتابخانه

ShivaDoc.com

باب معرفة الساعات بالاقدام اذا صار ظل الشمس ثمانية وعشرين
قدما فقد مضى الساعة الاولى واذا صار ثمانية عشر قدما مضى الساعة الثانية
واذا صار تسعة اقدام مضى الساعة الثالثة واذا صارت ستة اقدام مضى الساعة
الرابعة واذا صار ثلثة اقدام مضت الساعة الخامسة واذا صار تحت الاقدام
مضت الساعة السادسة واذا صارت الظل ثلثة اقدام مضت الساعة
السابعة كذا ذكر يعود على الحساب الذي ذكرناه كذا قال شيخ الملقى الاخر

ShivaDoc.com

لا اله الا الله محمد رسول الله

جزو ششم ۱۹ ورق ۱۶۶ کتاب

مسطاعت اسمها مبارک تبارک و تعالی شانه که در چهار بطن
بر آورده شد یا قدوس یا ودود در حل کید موافق
مداح النبی صلی الله علیه و آله و سلم اسم مقیم فقیر بولسم آرزوی اشفاق و الطاف
مقیم فقیر الحقیر
با چهار بطن ها در دو اسم جمع نمود

ShivaDoc.com

ا بطن

ق دوس

ق اف دال واو س ي ن

ق اف الف ف ادال الف ل ام واو الف واو س ي ن ي ا ن و ن

ق اف الف ف الف ل ام ف اف الف دا ا الف ل ام الف

ل ام ف ال ام الف م ي م واو الف واو الف ل ام ف ا واو

الف واو س ي ن ي ا ن و ن ي ا الف ن و ن ن و ن

ا بطن

و دود

واو دال وا

واو الف واو دال الف ل ام واو لا تغير الف

واو الف واو الف ل ام ف ا واو الف

واو دال الف ل ام الف ل ام ف ا ل ام الف

م ي م واو الف واو الف ل ام ف ا